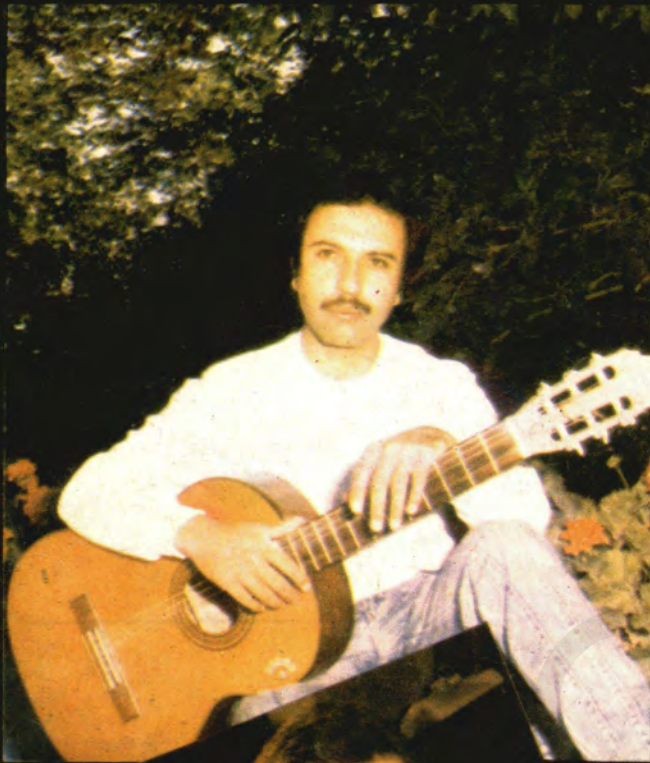


شماره چهارم ماه سرطان ۱۳۶۲ مطابق نه بقعدة الحرام ۱۴۰۸
مقابل جولای ۱۹۸۸ شماره مسلسل (۱۰) ————— اراد

جاذبه خرابات میرود صفحه ۲۲



آزمایشی در نقش منفی صفحه ۲۸

ملکه بی با هزاران عاشق پاک باخته صفحه ۵۰



شرکت بیمه ملی افغان

خدمات بیمه شمال به سرعت
وقت انجام میدهند



حادثه خبر نمیکند

خود را در مقابل حوادث بیمه نمایید

آدرس: حارر شیرپور
شهر نو

فروشگاه امانیار عرضه کننده لوکس ترین اجناس از کمپنی های
یاردلر، مکر فلکسور و ریمر رنکس، عطریات و لوازم آرایشی
خوابنده کاسه محکم سباده می توانند مجبور نخواهند بود از این فروشگاه به قیمت معین به دست آورند

کابل - کاره چهار
AMANYAR STORE

۲۴۴۴۷

سپارووی

جوانه بلند قامت شعر :
اید وست بیا که انتظام
جز وصل تو از زو ندانم

ص ۶۰

شعر تازه بی از و اصف باختری :

شهرزاد قصه گوی من از هزارود و مین
شب دستان د یگویی سرکن

صفحه ۴۲



اسم مبارک ف . عبادی چیست ؟
هر کس توانست این معمار اهل سازد ف . عبادی
برایش جایزه مید . صفحه ۳۰

آرکب های که ما خیر



شدیم، شاهم سز نشوید . . .
۲۰

- گروهی از جوانان در خاده هامیر تصند و از وسایل
اطلاعات جمعی میخوانند کانهاتشویق گردند .
- مردم یکن از محصلان پوهنتون کابل انقدر -
علاقند مایکل جکسن و فرهاد دریا است که تخلص
خود را جکسن گذاشته و تصمیم دارد تخلص دختر
خود را د ریابگذارد .
- بیارام میگوید : عشق من تو ما ساند رسن است .
این مطالب جالب را از د نیای جوانان در صفحه
۲۰ و ۲۱ مطالعه کنید .



وحید قاسمی : دستانی که یاد شان بخیر باشد د رهلوی
همد یگر گروه هنری بنام شان ایجاد نمودیم ولی هنر کار
عاطفی است ایجاب فضایی بیشتر صمیمیت و یگرنگی را میس
نماید و اگر یاد روغ در بین شان عرض وجود کرد ضرور از هم
تیت و یا شان میگردند .

صفحه (۲۲)

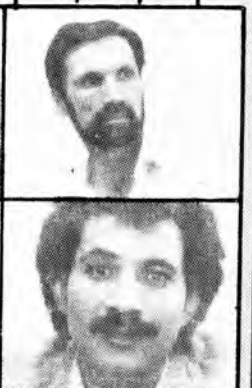
خانمهای جوان از شوهرانشان چه میخواهند .

صفحه ۱۴

شماره چهارم ماه سرطان ۱۳۶۷ مطابق ۱۹۸۸
 ن قعدة الحرام ۱۴۰۸ مطابق جولاي ۱۹۸۸
 سال اول شماره مسلسل دهم



ملکه زیبایی : تاحال از جمله تمام ملکه ها
 تنها یکی شوهر گرفته است من هم میخوام
 مدتی در قطار دختران قرار داشته باشم
 صفحه ۳۸



حالا که برسید بد بسم بخوانید
 صفحه ۲۸

بعد از مرگ راجپور حریف دولت کجاست؟

دولت مسمو میثونه

د وکتور ظاهر ظهیر	مدیرمسئول	نشره اتحادیه روزنامهستان
۶۱۹۰۲	تلفون	جمهوری افغانستان
محمد اصف معروف	معاون	بارق شفیع
۶۱۸۷۸-۰۴	تلفون	د وکتور محمود حبیبی
روح الله نقشبندي	ارت وگرافیک	عبدالله شادان
سمیع مسعود وحمید		لطیف ناظمی
کبیر امیر وپسی قانمی	خطاطی	رهنورد زریاب
محمد اسحق جلیلی	تایپ	شفیق وجدان
واحد شاه نصیری		
ظاهر غفور	مهتم	

تیراژ ۳۰۰۰۰ عکسهای شماره از شیر شاه ابوی، همیون وارشیف مجله

۱۸ مخ

د میرمنی وژل

۶۲ مخ

د قصابانویه مارکیت کی



کشت زار سوخته ۲۴



سپاه و دولت

نقا ط

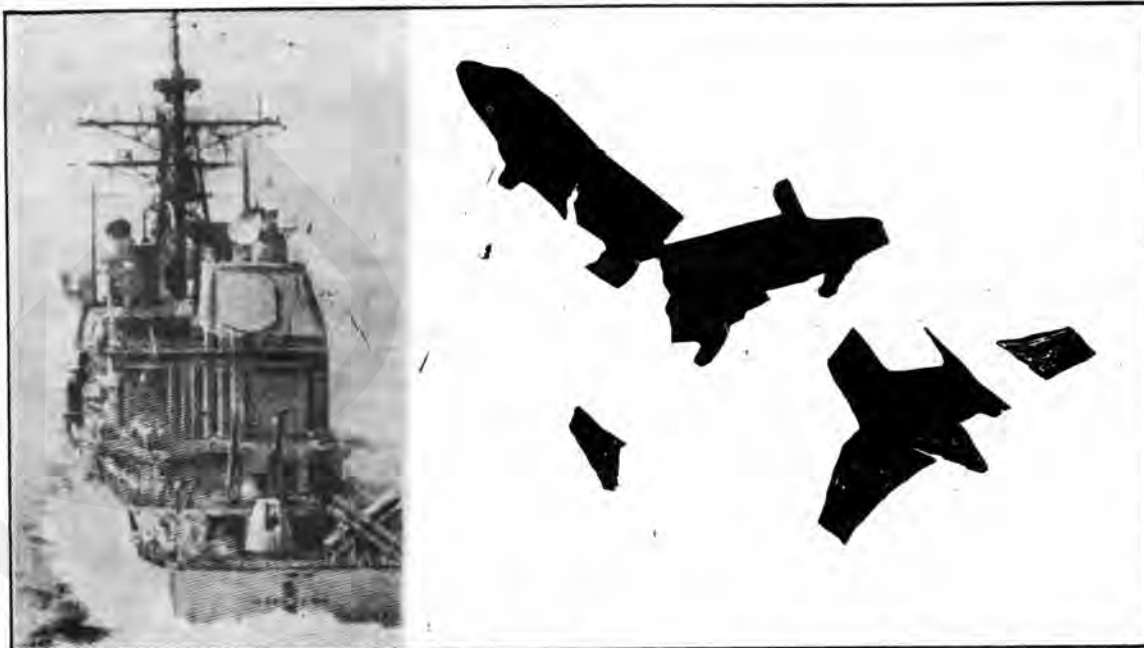
راغ

ز مین



تعبه کننده : حسن نیر

سقوط مسافری



ادعای بیوم باید پیشرفت تکنولوژی ایالات متحده را مورد سوال قرار داد و در غیر آن بیسختن جسی جکسن سیاستمدار معروف امریکایی صحنه گذاشت که گفته است: سقوط این طیاره نتیجه نقص تکنیکی یا اشتباه کمپیوتری نبوده و دلیل آنرا باید در نادرتی سیاست امریکا از بخش های مختلف جهان جستجو کرد. سناتور دیل بمرز هم میگوید: در صورتیکه سیاست امریکا بدون تغییر بماند شاهد رویدادهای مشابه خواهیم بود، در حالیکه ابعاد این فاجعه مارا به تجدید نظر این بالیسی فرامیخواند.

این نظریه بود که ایمن رویداد غم انگیز ثبوت تازه و قانع کننده یک سیاست غیرمسئولانه و مداخله گرانه و اشتگن ناشسی از حضور افزایش نظامی امریکا در خلیج بوده است، سیاست که بنیاد آنرا نیت توسعه طلبانه و سیطره جویانه می سازد.

بد نیال سرتگونی طیاره مسافربری ایران در آسمان خلیج توسط راکتی که از کبشتی امریکایی مستقر در آبهای آن منطقه آتش شده و جان ۲۹۰ سرنشین را گرفت. درد اخل ایالات متحده و خان آن این گفت و شنود بالا گرفت چگونه دستگاه خیلی ها پیشرفته و بنجمه ملیون دالری الکترونیک کشتی و نمنفر، به گونه ای که پنتاگون مدعی است، نتوانسته یک طیاره مسافربری را در یک پرواز عادی با طیاره جنگی تشخیص نماید و اگر لحظه ایسن

درسی از دموکراسی

به بیان فشرده میتوان این کفرانس را بازسازی زندگی حزب در عمل و نمودی از بختگی سیاسی و قوت و خصلت دموکراتیک حزب کمونست اتحاد شوروی خواند.

کفرانس به مساله نقش حزب بعنوان پیش آهنگ سیاسی و نیروی پیشتاز در عرصه بازسازی تاکید نمود و برامون تغییرات بنیادی سیستم حزبی تصمیم گرفت. این موضوع از اهمیت ویژه ای برخوردار است که ساختار سیاسی یکسی

از بزرگترین دول جهان تغییر میابد. مثلاً انتخابات در خزان امسال مطابق نام و معیار هلفنی صورت میگیرد که از سوی کفرانس تصویب شد. شوراها بازسازی می شوند کنگره نمایندگان مردم در اپریل ۱۹۸۶ برگذار میگردد تا ارگانهای جدید حکومت را تشکیل نماید انتخابات برای شورا های جمهوری ها و محلی و تشکیل ارگانهای رهبری در خزان همین سال صورت خواهد گرفت.

در شورای تعاون اقتصادی

در برک، چهل و چهارمین اجلاس نوبتی شورای تعاون متقابل اقتصادی آیده تقسیم کار سوسیالیستی را برای سال های ۱۹۹۱-۲۰۰۰ مورد بحث و تأیید قرار داد. منظور این بود، اهدافیکه این کشورها میخواهند با افزایش همکاری مشترک و در عین حال ارزیابی امکانات خودشان به آن دست یابند، مشخص و معین گردد و تدابیر عملی به خاطر رشد و انکشاف مزید پیشرفت های اقتصادی اجتماعی کشورهای عضو و بهبود منظم همکاری شان اتخاذ شود.

در شورای قیام فلسطینی ها ادامه دارد



در جهان عرب، جنگ در اردو گاهای فلسطین در لبنان را با تا سف عمیق دنبال میکند و زرد و خورد های میان افراد ابو موسی را با طرفداران یا سرعرفات برای کنترل کمپ برج البرجنسه زیان جبران ناپذیر برای قیام هفت ماهه فلسطینی ها در مناطق تحت اشغال اسرائیل میدانستند طوری که روزنامه رای العمام کویت نوشت قیام فلسطینی ها برافکار عامه جهان اثر مثبت بجا گذاشته در حالیکه نبرد در کمپ های برج البرجنسه و شطیلا این تأثیرات را به سادگی میزداید.

در جبهه جنگ و عراق

ایران قطعنامه ۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را که در کشور به قطع جنگ در جبهه ها فراخوانده، پذیرفته. این قطعنامه یکسال پیش در بیست و هفتمین اجلاس شورای امنیت سازمان ملل متحد صادر شده بود. سرمنشی سازمان ملل متحد هاور پرزید یکیولار گفت: پیامی از جانب سید علی خامنه ای رئیس جمهور ایران دریافت داشته که در آن ایران به طور رسمی قطعنامه ۹۸ شورای امنیت را پذیرفته است. که پذیرش این قطعنامه جنگ هشت ساله ایران و عراق را پایان خواهد داد.

مسأله غرض تطبیق هر چه زود تر فاصله نامه سازمان ملل متحد به خاطر تارک جنگ ایران و عراق ادامه دارد. دیکیولار در حال حاضر نیز گرم گفتگو با ایران و عراق است تا تاریخ استقرار آتش بس را تعیین نماید. وی اظهار امیدواری کرد که استقرار آتش بس ظرف ده روز آینده عملی گردد.

خبرهای چند ستری از هر کجا

سقوط طیاره پاکستانی. یک طیاره نوع میوزام سوپرنوواي هوایی پاکستان در یک منطقه صنعتی ایالت سند سقوط کرد که در نتیجه سقوط طیاره بیلوت ان وحد اقل چهارده نفر کارگری فابریکه روغن سازی طیاره بالای ان سقوط کرده هلاک و در حدود دوفرد دیگر جراحت برداشته اند.

تصادم ریل در پاریس: در اثر تصادم دو ریل در مرکز پاریس که بدترین تصادم در تاریخ پاریس میباشد پنجاه و پنج نفر هلاک و ۳۴ نفر یگزخمی گردیدند.

د هلی جت جدید: در نتیجه انفجار نیرو سدی که در شهر امرتس واقع در شمال غرب ایالت پنجاب هند سوخت بیوست، حداقل ۲۲ نفر هلاک و ۷۵ نفر یگزخمی گردیدند.

بندت این عضو بیرونی سیاسی حزب کمونست سریلانکا و شخصیت شناخته شده اتحادیه های صغی انکشور که ۳۴ سال عمر داشت در نزدیکی خانه اش توسط اشخاص نامعلوم به قتل رسید.

در حدود ۲۷ نفر وراثت سرسازیر شدن سیلاب هاو لغزش زمین در نیپال تلف گردیده اند.



دانشجویان و کلاس

دانشجویان

تندوتی مصر و فیت ...

از روان

علاقه



عاشق و فریبکار نیاستد

جمیله محصل سال اول
پوهنځی روانشناسی:

مرد مورد نظر من باید مرد باقیسرت و دارای خواص و کرکتر مردانه بوده ، عیاش و فریب کار نباشد . در امور خانوادہ گسی همکار خوب و صمیمی باشد ، از پیشانی ترشی که خیلی بدم می آید هیچگا در فامیل کار نگیرد . از رنگ سیاه ، قد بلند ، و همست عالی برخوردار باشد . چنین مردی را من پسندم .

ماه خوب را دوست دارم

حارث محصل پوهنځی و تریزی
پوهنتون کابل:



دختر مورد نظر من اولتر از همه باید دارای اندام متناسب بوده زیاد مقبول و زیبا باشد و ناگفته نماند باید دختر مورد نظر من سوسه تحصیلی خوب و عالی داشته باشد و در آینده بتواند مادری خوبی برای فرزند انم باشد و احترام فامیل را داشته باشد .

چشم چیرانی موقوف!

رنا کارمند مجله صدای صلح:



مرد مورد علاقه من باید سنگین و باغرور باشد . دارای اخلاق خوب مردانه بوده . صرف به خانم و خانواده اش توجه داشته باشد چشم چران و (دیسکو) و هر جایی نباشد . هیچگاه دروغ نگوید و در امور منزل هموای خانم خود کمتر کمک کند زیرا مردی که زیاد در امور و کارهای خانیه رسیده گسی نمایند بدم می آید .

زن من باید سرپرا و صمیمی باشد



نعیم محصل سال چهارم
پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل:

دختر اید آل من از نگاه زیبایی ظاهری باید زیبایی متوسط داشته باشد از کرکتر عالی و مثبت و انسانی برخوردار باشد و آنچه مورد پسند اجتماع است از آن بیروی نماید . و در فامیل فرد صمیمی بوده احترام تمام اعضای خانواده ام را داشته باشد .



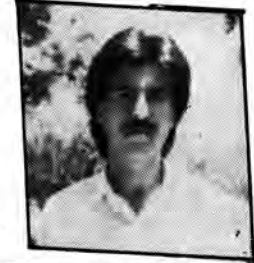
طرفدار اقتصاد خوب فامیل

رویا حیاتی محصل سال چارم
پوهنځی حقوق و پوهنتون کابل:

مرد اید آل من شخص باغرور از شخصیت عالی و ممتاز برخوردار بوده دارای سوسه تحصیلی بلند و عالی و زیاد مود پرست و چشم چران نباشد . ناگفته نماند که از اقتصاد خوبی خانوادہ گسی برخوردار باشد تا آموده خاطر بتوانم زندہ گسی کم ، چنین مردی را خواهم پسندید .

عاشق دختر باوقار و سنگین استم

اسد الله محصل پوهنځی و تریزی:



دختر مورد علاقه من باید کسی باشد که به زور علم و دانش آراسته بوده ، زنی باشد باوقار ، سنگین ، مودب و اجتماعی . عی و صمیمی در تمام امور خانوادہ گسی . چنین دختری را از جان و دل میدیم .

مرد ایدال دختر ایدال

دختر درونگو و جنگره را خوش ندارم

عبد الله محصل پوهنتون کابل:



دختری مورد نظر من از صفات ذیل برخوردار باشد او را خواهم پسندید : قد بلند ، چشم بادامی ، رنگ گندمی ، دهن بسته ، بینی مثل قلم ، اندام متوسط و متناسب ، اخلاق حمیده ، با وجود داشتن این صفات زبان باز و روغ و جنگره نباشد .

از مرد خوش خوشم می آید



شکیبا محصل سال اول پوهنځی
تعلیم و تربیه پوهنتون کابل:

مرد اید آل من کسی خواهد بود که از اخلاق حمیده و خوب برخوردار بوده نمونه غیرت و همت عالی انسانی باشد . تا همسر خوب راه زندہ گسی شده بتواند با وجود داشتن این صفات دارای قد بلند ، موی سیاه و باریک تن و آثار خوش همیشه در چهره اش نمایان باشد تا من در کنار او خودم را یک زن احساس کم آنگاه او را خواهم پذیرفت .

معاش امن .. ۳۵ اقتصاد نیست بگویند تا اخیرمه چگونه زنده گی کنم

مصاحبه کننده: کامله حبیب

باید به جنگ خاتمه داد

پوهنمل عبدالرحمن امین استاد پوهنځی اقتصاد :

به جواب سوال فوق باید گفت درکشورهای که در حال جنگ قرار دارند و درانجا اقتصاد جنگ حکمفرماست خود بخود قسمتی از بودجه صرف کارهای میشود که برای دفاع مملکت ضرور است ولی در مقابل دولت بیمانه تولیدات را در جامعه زیاد ساخته نمیتواند و از جانب دیگرها، خطوط مواصلاتی نرسیدن مواد و خاصاً وارد کردن مواد خام از خارج از جمله موضوعاتی است که سبب رکود در اقتصاد میشود.

از جانب دیگر از یاد نشربول که پشتوانه ان تولید است و تولید انقدر زیاد نیست و دولت هایه نشر و اشاعه پول اقدام میکنند میتواند باعث رکود در اقتصاد گردد و هم در حال جنگ است که نرخ هاسرسام اوریلند میروند.

چطور میتوان از بلند رفتن نرخ هاجلوگیری کرد ؟

به جواب این پرسش تان باید گفت که به خاطر جلوگیری از بلند رفتن نرخ ها باید چرخ های اقتصادی را بکار انداخت.

چگونه ؟

بکار انداختن چرخ های اقتصادی عبارت است از ساختن پروژه ها و تقویه زراعت و صنعت برای پیشبرد این فعالیت صلح ضرور است تا در فضای صلح مردم بتوانند در موسسات کسار نمایند.

از طرف دیگر قسمت زیاد اراضی ما لامزروع مانده زیرا نیروی جوان ما یاد در دفاع از کشور مصروف است و یا علیه دولت جنگ.

پس باند داشتن امکانات فوق و بلند رفتن نرخ ها طبعاً یگانه کسی که متضرر میشود مامور دولت است زیرا طبقات فروشنده به تناسب افزایش نرخ ها قیمت جنس خود را بالا میبرند عاید مامور یا افزایش زیاد ندارد و یا بحال سابق خود باقی مانده است.

پس به نظر شما چه باید کرد ؟

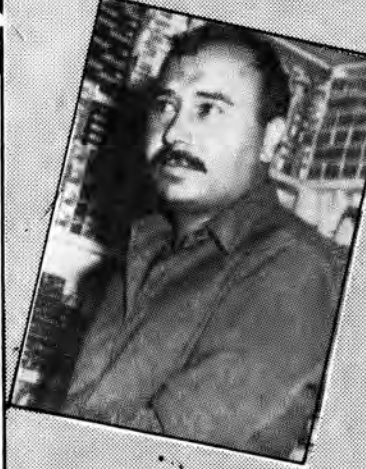
بقیه در صفحه (۷۸)



پوهنمل عبدالرحمن



حیات الله عشانی



عبد الخالیک

معاش من ۳۵۰۰ پرسش را یکی از خوانندگان مجله مطرح نموده و از ما خواهم پاسخ گوید بده الله

ما برای درانت پاسخ بده هموطنان د بگر خود مراجعه کردیم و از آنها پاسخ گرفتیم که اینک با هم میخوانیم

واقعیت تلخ

حیات الله عشانی سناتور از ولایت تخار :

به جواب سوال شما باید گفت این مسئله واقعیت است که در یک مملکت سیستم اقتصادی آن به چند کت گوری تعلق میگرد که عبارت از زراعت صنایع تجارت و مواد معدنی است که هر کدام با هم ارتباط ناگسستی دارد.

بد بختانه ما با جنگ تحمیلی روبرو هستیم خساره و ضرر این جنگ به همه واضح است یعنی این خساره گمادی بوده و هم معنوی که در همه ساحات تاثیر خود را داشته است.

مثلاً ما موقع نیافتیم که از مواد معدنی خود استفاده کنیم بر علاوه آنکه استفاده کرده نتوانستیم توه های انسانی ما به عوض آنکه در جهت مثبت در آبادانی وطن سهم بگیرد علیه آبادی وطن قرار گرفتند.

بقیه در صفحه (۷۸)

نرخ واقعین میزند

عبد الخالق د کاند ارچار راهی حاجی یعقوب به صفت یک د کاند ار باید بگویم که سکنه کسی در رسیدن اجناس به شهر تلام نرخ ها را باری آورد - ای این عامل عمده است ؟

البته این عامل است ولی موقتی است - ای من سکنگی ها در اثر جنگ رخ میدهد مثلاً در حال جنگ هر کس میکوشد که جنس را بدست آورد و پول را از خود دور کند که در نتیجه تهیه بازار کم میشود که با این کار نرخ را تمجین میزند و بخصوص امتعه خوراکیه با خصوصاً امتعه زراعتی همیشه تحت تعدید قرار دارد.

بقیه در صفحه (۷۸)

باز هم واقعیت دلخراش و فریاد

توربیک فاروق وکیل

بجواب پرسش مطرح شده فوق باید بگویم هر گاه قرار باشد که روی معیار حد اوسط معاش ما هوار یک نفر ماور که بتواند تکافی مصارف ماهانه انرا نماید در محاسبه بنشینیم معیناً که مبلغ ۳۰۰۰ انغانی باد نظر داشت شرایط عینی جامعه و اقتصاد چندین سیستمی در کشور مبلغ ناچیز بود به مشکل میتوان در تقسیم مصارف ما هوار یک نفر کارمند متاهل مبادرت ورزید من یک زن خانه هستم در هیچ یک از ارگانهای دولتی مشغول وظیفه نیستم و دو طفل دارم و باشوهرم که مامور عادی یکی از ادارات دولتی می باشد زندگی مینمایم و در عین کیسی که شما سوال نموده اید قرار دارم یعنی که ۳۰۰۰ - انغانی معاش ما هوار شوهرم می باشد ما این معاش را از ما هوار به روزانه تبدیل میکنیم فرض کنید معاش بقیه در صفحه (۸۸)

چرا زمینها لامزروع مانده ؟

کوات برید وال سناتور از ولایت ننگرهار :

به جواب پرسش فوق باید بگویم که در مالک متری بین نفوس و اقتصاد یک توازن وجود دارد ولی از آنجاییکه در مملکت ما برای تعدد اطفال وجود ندارد این خود میتواند توازن اقتصاد را برهم بزند از جانب دیگر در جنگ زمین ها خاره و لا مزروع مانده، کاریزها ملو از خاک گردیده جوی ها غیر قابل استفاده گردیده قشر جوان کشور با جنگ درگیر است، دهقان غیر شعوری علیه منافع خود می جنگند لذا در این چنین حالات یگانه کسی که متضرر میگردد مامور دولت است.

بقیه در صفحه (۷۸)

جنگ عامل عمده پرابلمها

خلیل صدیق مشاور افغانستان بانگه برای دادن پاسخ لازم به سوال شما باید به بررسی بیشتر پرداخت از نظر ما سه له صعود قیم که در علم اقتصاد انرا بنام انفلاسیون مینامند پدیده ایست زشت که اثرات منفی را بر سطح زندگی اقشار غریب و متوسط جامعه و انانیکسه عاید ثابت دارند میکند ارد . انفلاسیون قسوه خرید پول کشور را صدمه زده و از ارزش ان میکاهد . انفلاسیون دوام دارو مزمن یک کشور را در شرایط نابرابر و عرصه تجارت خارجی قرار داده و مصارف تمام شد کالاهای صادراتی و وارداتی را بلند برده و بیلائس تجارت را متاثر میسازد .



خلیل صدیق

انفلاسیون چه وقت بوجود می آید ؟

انفلاسیون زمانی بوجود میاید که تناسب بین مقدار پول در جریان و ارزش محصول ناخالص داخلی با در نظر داشت سرعت دوران پول بر هم خورد و این حالت عمدتاً بنا بر عوامل چند بعین میاید :

مفلاً که ام عوامل ؟

کسر بودجه و تمویل آن از طریق قرضه بانسک مرکزی

مازاد بیلائس تادیات (بخصوص برای مدت زمان طولانی)

تزیید حجم قرضه دهی ارگانهای قرضه د هنده در بخش های مختلف اقتصاد

خطرناکترین انفلاسیون زمان نیست که علت آن کسر بودجه و تمویل آن با استفاده از قرضه بانسک مرکزی باشد بخصوص اگر این کسر بودجه ناشی از تزیید مصارف غیر انکشافی و غیر تولید بوجود آمده باشد

در کشور ما چگونه است ؟

در کشور ما ارقام رسمی نشان میدهد شاخص عمومی قیم در سال ۱۳۶۵ بقایمه

به اندازه ۱۷۶۱ فیصد و از جمله شا

غذائی ۱۸۴۶ و شاخص قیم مواد غیره ۲۶۰

فیصد بلند رفته است هکذا شاخص عمومی قیم در سال ۱۳۶۶ نسبت به سال قبل ۱۴۲ فیصد صعود را

بقیه در صفحه (۹۲)



توربیک فاروق وکیل



کوات برید وال



دڼو ککړ

مسموم مېټونه

ښه غوښه يا د پيال له درجو په نېټکه سره وړاو
هم له ډاډر جو په زياته توگه د وځو کي وساتل شي

په زيوکي د ازغرونه د هغسي دستگاه د دغني خواسلولونو د خرابيدو سبب گرځي او کومان کيزي چې پرنورارگانونو له هغسي جملې په معزوکي دکانگي وهلو په مرکونو هم ځيني اغيزي پرځاي پريزي دي . معمولاً د ناروغو نيسي نېنايې د هغسي دستگاه ته د زهروله رسيدو دوه تر څلورو ساعتو وروسته په خوله کې د زيات لعاب په پيدا کيدو سره رابنکاره او سيل کيزي او تر دې وروسته په زياتي چېکيا سره زړه بدې ، کانگي وهل ، د گيډي دردونه او اسهال منځ ته راځي ، چې کله هم په تيره بيا په زړو کسانو او يا هغو کسانو کې چې په نورو ناروغيو اخته وي ، کيداي شي وژونکي حالت غوره کړي . له انتي بيوتيکو څخه کار اخستل کيداي شي ناروغي سخته کړي . اټکل کيزي چې له يوه ميکروگرام څخه لسز (يوميکروگرام د يوه کرام يوه ميلیونمه برخه ده) زهر کولی په مستعد وگرځي وکې ناروغي منځ ته راوړي .
د خوراکی مسموميت د سمي يا زهري ډول اهميت کولی شو د يوې الوتکې د سپرليو ترمنځ د يوه خوراکی مسموميت په څرگندولو سره وپيژنو :
په ۱۹۲۰ کال کې د گيډي او کولمو يوه ناروغي د يوې هغسي

خوراکی مسموميتونه له باکتریا وړايد هغوله زهر و سسر ، د انسان د خوړ و د ککړ تيا په نتيجه کې منځ ته راځي . خوراکی مسمو - ميتونه په دوه ډوله دي : عفوني او توکسين (زهري) عفونسي ډول يې په باکتریا وړاندې د ککړ شويو خوړ و د خوړ لويه نتيجه کې (معمولاً په زيات شمير) را منځ ته کيزي . په دې حالت کې باکتریا د کولمو په دننه خوا باندې حمله کوي . ښکته دا هغه برخه ده چې هغوي کولی شي هلته تکثير ومومي اوله هغه ځايه د وجود نورو برخو ته لاره وکړي . توکسين (زهري) هغه وخت ويل کيزي چې خواره به هغو زهر و چې د مخه جوړ شوي وي ککړ شي . دا باکتریاگان په پراخه توگه په طبيعت کې خواره دي او ښکته نود انسان او ژويوله پوستکي او تنفس پورتنو دستگاه سره لگيزي . اټکل کيزي چې په سلوکې له ۲۰ تر ۵۰ په شاوخوا کې وگرځي د نر په گوټ گوټ کې د دې ميکروبونو ليز د ونکې دي او ښکته نوهرومرو په دې برخه کې د ککړ تيا منيع همد انسان ليز د ونکې دي . د دې باکتریاگانو د زهر و د عمل کولو د څرنگوالي په باب اوسنی اطلاعات پير ليز دي ، خود دې زهر و ځيني ډولونه کولی شي ان د ويشولونو د وځو د خود قيقوله پاره وژني .



میخواهید خواب خوشی داشته باشید؟

خواب خوش و راحت هم
 طریقتی میخواهد ورنه برغم -
 خستگی و بیخوابی، خواب نخواهد داشت.

برای زیبایی صورت و سلامت
 جسمی خواب راحتی میندازند -
 شب زنده داری های زیاد صو-
 رت را بیروشکسته ساخته و بدن را
 علیلی و ناتوان میسازد.

آیا گاهی فکر کرده اید که شما
 خوش خواب هستید یا بد خواب ؟
 آیا برای خواب نمودن به تابلت
 های خواب آورینا، میبیرید ؟ آیا
 برای اینکه خوب بخوابید مضا -
 لعه میکنید یا موسیقی گوش مید -
 هدید ؟ تجربه شده که برای خواب
 خوب شیرداع مفید است. قبل
 از خوابیدن اگر یک گلیاسر شیر
 بنوشید مطمئناً خواب خوش و -
 خوابهای خوب خواهید داشت.
 اما چند توصیه دیگر نیز در نظر
 بگیرد.

الف - در طبیعت گیاهانی
 وجود دارد که استفاده از آن برای
 رفع بیخوابی مفید است. بهتر
 است جوشانده این گیاهان را از

طرف شب بنوشید. این گیاهان
 را از عطاری ها بدست آورده -
 میتوانید : سنبل الطیب، باد -
 رنگ، بویه و ده هانوع دیگر.

ب - خشکی هوای اتاق نه تنها
 مانع خواب میگردد بلکه سبب
 خشن شدن پوست بدن شما
 نیز میگردد. همیشه پنجره
 اتاق خواب را اندکی باز نگه -
 دارید و از طریق جوشاندن آب در
 ظرفی هوای اتاق را مرطوب
 نگه دارید. اهمیت این عمل را
 اشخاصیکه تابستان ها روی بام
 در هوای آزاد میخوابند خوب
 میدانند.

ج - تاثیر صدای جویبار آرامش
 بخش است همچنان قبل از خواب
 دوش گرفتن در آبی که چهل درجه
 حرارت داشته باشد بسیار موثر
 است. یا اینکه قبل از خواب کمی
 آب سرد روی ماهیچه های
 پایتان بریزد.

بقیه در صفحه (۸۹)

تجارتی الوتکی به ۳۴۴ تنو سپرلیو کی چی له الاسکاخه یی
 کونهاگن ته الوتنه کوله خیره شوه . ۱۹۶۰ تنه سپرلیو (به سلوکی
 ۵۷) ناروغه شوی او ۲۴۳ تنه ناروغان (به سلوکی ۷۳) بستر
 شول . د ناروغه نینسی نیناسی چه به هغوکی اسهال (به سلوکی ۸۸)
 کانکی (به سلوکی ۸۲) . د گیلوی کولیکونه (فولنج) (به سلوکی ۷۴)
 اوزنه بدی (به سلوکی ۶۸) شامل ود نهاری (املت اوزامبون)
 له خویر لود وه نیم ساعته وروسته رابنگاره شوی . به خیره نه کسب
 خرگنده شوه چی د خویر ود ککر تیامنبع هغه یوتن بخونکی وچی
 د گوتورمخ بی تخینې زخمونه درلودل او هغه دیوه د ول باکتری
 لیز د ونکی و . بنایی زیاته کر وچی د باکتری اوزهرونه د کورنیو
 یخچالونویه معمولی تود و خه کپ نه رامنخ ته کیزی خکه نو نیایی
 چی خوار به لوپولونوکی د سریدوله یاره پرې نه بنودل شی او
 له یخچال خخه له راییستلواود لزیم به صورت کپ له تود ولسو
 وروسته د بی له بخنده و خویر لشی .

باید روپل شی چی تخینی د اباکتریگان په هر خای اوهر شی
 اوله هغې جملې به اومه غوښی ، انسانی او حیوانی فاضله مواد و
 مچانو ، خاورواود یخلنخی به لوپونوکی پیدا کیزی . د ناروغی د
 خویرید و خخه د مخنیوی له پاره لازمه ده چی غوښه ، د چرگانو
 غوښه اولویا یواخې پاخه شی (هغه هم د سانتی گرید له سلو
 د رجوخخه په لزی تود و خه کپ) خود اتود و خه یوازی کولی شی
 ژوندی ارگانیزونه له منخه یوسی او د هغوی اسپورونو (جنسی
 سلولونو) ته کوم تاوان نشی رسولی . اسپورونه د خویر ود سرید و
 په جریان کپ د بی هوازی د شرایطواو د امینه اسید ونود زیاتسې
 اندازی د شته والی سره سره په د پری چتکتیا سره د پریست
 (تکثیر) موی . په دې صورت کپ که چیرته خوار به بیا به لازمه
 اندازه تاوده نشی له هغو خخه کارا خستل ناروغی رامنخ ته کوی
 د دې ناروغیوله جملې تخینی بی به پیره لزه اندازه له ۲۴ -
 ساعتو زیات دوام موی او تبه هم معمولاً ورسره نه وی . په دې -
 مورد کپ درمل یوازی د ناروغی د نینونیناود کولو له پاره دی . د
 مخکینی اقدام به توگه کیدای شی یخه غوښه یاله د رجوخخه
 په بنسکه سر او یا هم له ۶۰ درجو خخه په زیاته تود و خه کسې
 وساتل شی .

خرگنده شویده چی د تخینو باکتریو خوراکی مسمومیت یسوازی
 هغه وخت پېښی چی چی خویر ل شوی خوار به د ناروغی رامنخ ته
 کونکی یوزیات شمیر سلولونه (به هر گرام خویر وکی له لسو دانسو
 زیات) له مخانه سره ولری او خکه نوبه داسی حالاتوکی د منخ ته
 راغلی مسمومیت د مشخص کولو له پاره د باکتریوشمیرل ضروری کار
 بریښی . هغه لامده او پاخه شوی خوار به چی په هر گرام کپ د -
 لسو په شاوخوا کپ باکتریگان ولری خورازیات خطرناکه دی .
 بوتولیزم د نوروتوکسین په باکتری (د عصبی دستگا په زهر و)
 دلر ل شویو خویروله خویر لوخخه رامنخ ته کیزی ، د ازهر د -
 هغه ارگانیزم له خوا چی د (ک . بوتولینوم) به نامه یاد ییزی
 جوړ یزی او د انسان له پاره بیژندل شوی د پیرقوی زهر دی . دا
 باکتریاد تود وخی په مقابل کپ مقاومت لرونکی اسپورونه تولید وی و
 په خورا پراخه اندازه به طبیعت کپ شته دی هم به وجه او هم
 په اوبوکې .

ناروغی په درې د ولومنج ته رامنخ : د تپه له لاری . د خویر و له
 لاری او په ماشومانوکی . به خوراکی بوتولیزم کپ په زهر وماندی
 لمر ل شوی خوار به ناروغی پیدا کوی . به داسی حال کپ چی په
 د وونو د ولونوکی زهر یخبله به بدن کپ د باکتریاله خواتولید -
 کیزی (په عفونی منتوانساجواو کولموکی) . دلته یوازی لومر نی
 مورد شرحه کوو : د بوتولیزم زهر د حرارت په وړاندې مقاومت نشی
 کولی اوزیاتره د خویر ود یخلی په وخت کپ له مینخه یخی ، خود بی
 باکتری اسپور برعکس د حرارت په مقابل کپ مقاومت لری ، کله چی
 د اسپورونه په خویر وکی موجود وی . وده کوی او زهر تولید وی
 نوکه چیرته د احوار و خویر ل شی، زهری د بدن د ساتونکو
 پاتی به (۷۹) مخ



هیچ قانونی شخص را به ازدواج مجبور نمی سازد و اما هر کسی که ازدواج مینماید مجبور است از قوانین زنا شویی اطاعت کند. این حقیقت با خطوط درشت در پیشانی تمدن معاصر نوشته شده است. در کشور ما محیط خانواده ها چگونه است و رابطه زن و شوهر با یکدیگر با این معیارها شکل می گیرد؟ پاسخ به این سوال هنگامیکه تازیان مرد سالاری بر بیکسوس نوشت هزاران زن، هزاران زخم میزند در یکی و دو کلمه کا ریست بسیار دشوار اما به هر حال زندگی مشترک مرد و زن در روزگار ما تابلوی بسیار زیبایی را در برابر ما قرار نمی دهد. شکره زنان از مردان کم نیست بی مسئولیتی، بی احترامی به زن و مقام او، بی توجهی به سرنوشته فرزندان، عشق بازی های نهایی پوشیدن الکل، حرف ناشنوی و حتی ظلم و ایجاد یک محیط دوزخی برای زنان. اینها همه تعداد مردان را در زندگی خانوادگی میزبان هویت می بخشد. البته نمیتوان از توقعات سالم مردان از شریک زندگی شان نیز چشم پوشید. ما با تصویر وضع روانی خانوادگی ها به سراغ زنان رفتیم تا بدانیم آنها از زندگی مشترک شان چه میگویند، و از شوهران شان چه میخواهند بیایید این گزارش را یکجا بخوانیم.

خانمهای جوان

ملیحه ضمیر صافی محصل سال اول پوهنهی روانشناسی پوهنتون کابل که مدت دو سال از عروسی اش میگذرد و یک فرزند دارد راجع به زندگی زناشویی و اینکه زندگی خانوادگی اش چگونه سپری میشود گفت:

من از شوهرم خیلی راضی هستم چرا؟ زیرا شوهرم مرد پست مهربان و دارای اخلاق و کردار خوب، بهترین همراز و همکار زندگی ام است.

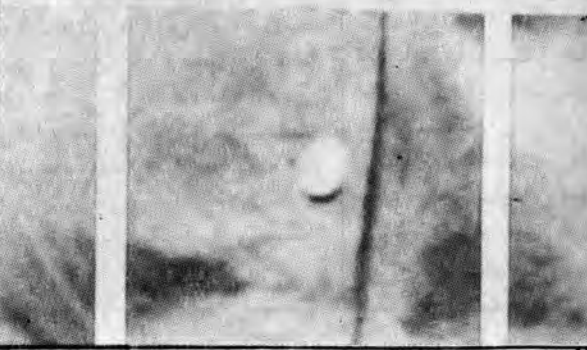
آیا در فامیل، تنهاسه نفر زندگی میکنید؟ ج: خیر، من در فامیل با مادری پدر، برادران و خواهران شوهرم زندگی میکنم که تعدادش اعضای فامیل ما به ۹ نفر میرسد. وقتی شهادت پوهنتون مصروف فراگیری تحصیل استید از طفل شما کی نگه داری میکند؟

من به اثر تشویق شوهرم و فامیل اس در میخوانم، از ظلم مادر شوهرم که زن نهایت مهربان و خوبست حفاظت و نگهداری میکند. بصورت مشخص از شوهرت در زندگی زناشویی چه میخواهی؟

چه بخوام اضافه ازین؟ زیرا من همه خوبی های دنیا را در صفا و صمیمیت قلبی او یافته ام. هیچ چیز نمی خواهم جز جاودانگی همه این صمیمیت ها.

و این بار چه خوبست سراغ آنده از خواهران ما که از نعمت سواد بی بهره بوده و در چار دیواری خانه موهای سیاه شان اسفید بیرسم.

عابد یک تن از خانم های جوان است که خانم خانه بوده و وقتی راجع به زندگی شخصی اش پرسیدم با افسردگی تمام گفتم از سیمای پریشان برق میزد گفت:



گزارشگر: لیلیا پلدا

چه بگویم خدا زندگی ما را به سگ هم نته چه رسد به انسان.

چرا؟

چرا نداره، اما با داری از یکطرف، ۲۵۰ نفر اعضای فامیل و هممانداری از دیگر طرف و این همه جار و جنجال و بیرونیاریور. کنید که حتی خود فراموش کردیم چه رسبه اولاد و شوهر.

شوهر شما چه وظیفه دارد؟

موتور تکسی داره.

پس از درس و زندگی اولادها کی مراقبت میکند؟

هیچ کس، پدرش خونگی نامه که که امشده مکتب اس که امش نی توکل شانه به خدا ماندیم.

چند اولاد دارید؟ (بجموعه)

هر دو خانم.

ببخشید بخند اگه حالی -

من از زندگی ام خیلی راضی استم. شوهرم در یکی از وایسر رسمی کار میکند مرد روشن و مترقی است به اثر تشویق و خواست او و فامیل اس من توانستم تحصیلات را ادامه بیشتر بد هم، با وجود مشکلات عمده که من یک مادر و خانم با مسئولیت برای شوهرم و فامیلش نیز استم.

آیا گاهی اختلاف نظر هم بین شما ایجاد شده؟ چگونه از آن جلوگیری نموده اید؟

این حرف تصادفی نیست. هیچ امکان ندارد که بیین زن و شوهرگاهی اختلافاتی رخ ندهد ولی در زندگی ما این اختلافات خیلی اندک بوده زیرا شوهرم حوصله مند تر از من است و شاید هم علت عمده این اختلافات کردار و طرز برخورد -

نداشتم. ازدواج شما چگونه صورت گرفته است؟

بخواست مادرم که نمیدانم چگونه دعای بد برایش بکنم زیرا او بود که زندگی را و جوانی ام را آتش زد.

اختلاف نظر شما دو نفر در چیست؟

خودم هم نمیدانم از همان اوایل نامزدی و عروسی بین ما اختلاف نظری کلی وجود داشت. خواست شما از شوهرتان چیست؟ چه میخواهید که شوهرتان آبرو آورده ساخته نمیتواند؟

هیچ چیز جز اینکه او یکبار با پشیمانی باز خانه بیاید و من بتوانم در زندگی حداقل برای یکبار هم اگر باشد صمیمیتی از او ببینم که یک شوهر برای خانم

هم حتی سبب از هم پاشیدن و پاکشیدگی های در فامیل شده است که ماهه ناظر چنین حوادث بوده ایم.

از چی چیز زندگی تان خیلی هاراضی هستید؟

اینکه شوهرم مرا از جان و دل میخواهد و در مقابل من راست کار است.

جمله رمزی نرس در شفاخانه ابن سینا یکن از خواهران دیگر است که راجع به زندگی اش گفت:

مدت شش سال از عروسی ام میگذرد و دارای یک فرزند هستم.

خوبترین زن بنظر شما چه صفات داشته باشد تا شوهرش از او راضی بوده و به خانم فامیل دلگرمی داشته باشد؟

از شوهرانشان چه میخواهند

درست یادیم باشه.

خواست شما از شوهرتان و دیگر شوهران در قسمت امور خانواده کی چیست؟

هیچ چیز جز اینکه حداقل فکر کنند که وقتی عروسی کن حتما پدر فرزند و شوهری زنی هستند بخصوص آنانی که مثل شوهر من دوزن و سه زن داشته باشند. کوشش نکنند که زن بیچاره به تدریج به قتل برسانند مثل شوهر من خود شن به عیش و عشرت و خوشگذرانی روز خود تیرکده اشک در چشمان عابد چون رود می دود و مجال صحبت را از او سلب می کند.

شهر زاد ویدی محصل سال چهارم پوهنهی حقوق پوهنتون کابل که مدت ۲ سال از عروسی اش میگذرد و دارای سه فرزند است راجع به زندگی خانوادگی اش گفت:

شوهرم بوده باشه. و اینبار برای دانستن واقعیت های زندگی کارگزاران ما که روزها دوش بدوش مرد ها چون بال پرند چاهان تابه پرواز اوج های بلند رهسپار گردیدند اند میرویم، ببینیم آنها چه میگویند! زرمینه یک تن از کارگزاران مطبوعه دولتی وقتی راجع به زندگی اش پرسیدم با تاثر تمام گفت:

من از زندگی ام هیچ راضی نیستم.

چرا؟

چرا ندارد، چون بدرجه اول من با شوهرم بیست و شش سال تفاوت سنی دارم یعنی بیست و شش سال شوهرم بزرگتر از منست. علاقتا خیلی کم حوصله و پشیمانی ترش است.

آیا داخله نفر سومی در زندگی وجود دارد؟

نی گاش می بود آنوقت کلمه

خود داده میتوانم و اگر غیر از من با کسی دیگری عشق دارد هم بد آنم و واضح بگویم من مانع خوشبختی او نخواهم شد.

صوفیه کارگرفته بست مطبوعه دولتی کابل هم راجع به زندگی فامیلش با ما صحبت نموده گفت:

مدت هفت سال از عروسی ام میگذرد از شوهرم و فامیلش خیلی ها راضی هستم. دو فرزند دارم که ماد شوهرم از آنها نگهداری میکند زندگی ام خوب و بی جنجال میگذرد.

به نظر شما خوبی یا خرابی اقتصاد فامیلی در مناسبات زناشویی چه نقش را بازی میکند؟

بنظر من اقتصاد خوب رول خیلی هاعده دارد، زیرا همیشه مادیده ام وقتی خواست زنی نظریه اقتصاد ضعیف فامیل برآورده شده نتوانست بعضا

زن خوب بنظر من دانش، تجربه، سلیقه، صبر و حوصله مندی تمام، عشق به فرزند و خانواده، احترام به فامیل شوهرش صمیمیت و صفا قلبی در مقابل شوهر و داشتن از خود گذری که کمتر زنان این صفت را دارند، میتواند شوهرش را از خود راضی نگه دارد.

شوهر شما گاهی از الکل استفاده میکند. نظر شخصی تان در زمینه نوشیدن مشروبات الکولی چیست؟

در اوایل سالهای که تازه عروسی کرده بودم شوهرم بعضا عادت داشت تا از مشروبات الکولی استفاده نماید ولی چون افراط در الکل حتی سبب از هم گسیختگی زندگی زناشویی هم شده است و این قاعده بمعنی قبول است که زنان افغان کمتر راضی میشوند تا شوهرانشان مست و بیخود در فامیل حضور داشته باشند. بقیه در صفحه (۸۷)

آیا انسانها می توانند زیاد تر عمر کنند؟
یک بحث جالب

طول عمر در جهان معاصر



۱۵ ان بعمر الی ۱۴ سالگی مرده اند و صرف یک ان از ۵۰-۶۰ سال زنده بود است. ازین جا دیده میشود که در آن زمان مرگ و میر اطفال چقدر زیاد بود. با وجود آنکه مطالعه ۲۲ عدد اسکلیت نا کافی میباشد ولی باز هم تصور معین در مورد طول عمرشان بعداده میتواند.

مرگ و میر اطفال در دوره وسطی و اخیر سنگ قدم نیز خیلی زیاد بوده و الی سن ۵۰-۶۰ سالگی انسانهای قدم به ندرت می زیستند. مثلاً نظر به محاسبات متخصص بزرگ عرصه طول عمر انسان (دیورد اجاری) - طول متوسط عمر در دوره سنگ قدم ۲۲ سال بود. اجاری یکجا با بشرفشناس هنگری یانوش نمیشکر در نتیجه تحقیقات خود که در کتاب (تاریخ طول عمر و مرگ انسان) انتشار دادند. اسکلیت های ۱۸۶ نفر را که مربوط دوره سنگ قدم بوده و در مراکش یافت شده اند مطالعه نمود. باین نتیجه رسیدند که اکثریت آنها قبل از سن ۳۰ سالگی مرده و صرف یک نیمی آنها الی ۴۰ سالگی زنده بودند.

در دوره سنگ جدید وضع آنقدر تغییر نیافت. مرگ و میر اطفال خیلی زیاد بوده ولی طول عمر الی ۴۰ سالگی تا اندازه افزایش یافت. اسکلیت های ۱۲۰ نفر که در قبرس یافت گردیده و مربوط اند دوره میباشد گواه این امر است.

مناصفانه بر اساس تحلیل اسکلیت انسانهای قدم صرف میتوان عمر متوسط آنها را دانست ولی نمیتوان طول متوسط عمر آنها را دریافت نمود. برای تعیین طول عمر باید ساختار طول عمر افراد جامعه را بداند باین سبب طول متوسط عمر انسانهای قدم بطور تقریبی تعیین میگردد.

نظریه تحقیقات و نفرد موگراف فرانسوی رونال برنس والفرد سوی طول عمر انسانهای قدم ۲۰ سال بوده همچنان تحقیقات و موگراف پولندی ادوارد روشیت در کتاب ((طول حیات انسان)) حیات انسان های اولیه را از ۲۰-۲۵ سال نشان میدهد.

ارقام مربوط به دوره مسرو - برونز هم در مورد زیاد بودن مرگ و میر در آن زمان گواهی میدهد. ولی قابل توجه این است که در دوره برونز انسانهای می زیستند. اند که طول عمرشان به ۶۰-۷۰ سال میرسد. که این امرنا - یا نگر بهبود شرایط زنده گسی و افزایش طول عمر نسبت به دوره سنگ میباشد.

در دوران قدم (انتیک) بعد از پیدایش خط تعیین طول عمر و جرو بحث در مورد آن تا اندازه سهل تر گردید. یکی از اولین کسانی که در بنورد به منابع خطی رجوع نمود ریاضی دان عالم احماتیه بیولوزست و فیلسوف انگلیسی کارل برسون میباشد. نامبرد تلاش و وزید تا طول متوسط عمر مصری های قدم را در زمان سلطه رومی ها مطالعه نماید در نتیجه مدالعات سن متوسط آنها را ۲۲ سال تعیین نمود. بادامه کارل برسون عالم دیگر انگلیسی بنام او. ر. ماگ و نل منبع دیگری را اساس مطالعه خود قرار داد و یوم قدم و ولایات مربوطه انرا در زمان امپراطوری اگوست (۶۲ ق م) مطالعه نمود. به نتیجه رسید که طول وسطی عمر انسانها در روم انزمان ۲۲ سال و ولایات مربوطه ان الی ۳۵ سال بود.

منبع اساسی اطلاعات در مورد طول عمر در قرون وسطی را باز هم آثار باستانشناسی تشکیل میدهد. آثاریکه در هنگری بدست آمده و مربوط قرن ۱۰-۱۲ میلادی -

میباشد گواه آنست که طول عمر در آنزمان ۲۸ ر ۲۳ سال بوده و مرگ و میر زنان بیشتر از مرد ها بود. ارقام جالب در مورد قرون وسطی انگلستان از طرف ک. راسل ارائه میگردد. طول وسطی عمر در انگلستان از سال ۱۲۷۷ الی ۱۹۵۰ از ۲۲ ر ۲۵ سال الی ۳۳ ر ۳۳ سال در نوسان بود و - کمترین عمر در زمانی وجود داشت که در انگلستان طاعون شد پیدا سرایت نمود بود.

خلاصه گفته میتوانم گفتفاوت طول عمر در قرون وسطی بمقایسه دوران قدم خیلی ناچیز میباشد. بعداً دانشمندان زیاد بدر زمینه به تحقیقات خود ادامه دادند و چند اول زیاد راد مورد مرگ و میر و طول عمر انسان ها در مراحل مختلف ترتیب دادند. از مطالعه آنها چنین برمی آید که در دوران قرون ۱۷ تا ۱۸ طول وسطی عمر انسانها با اعمستی ولی بصورت متدام افزایش یافته است.

دانشمندان امریکایی د. بلین - ا. لوتکا - م. شپگل میگویند که در آغاز قرن ۱۹ عمر متوسط در کشورهای متعدد از ۳۰-۴۰ سال بود. این رقم در اواسط قرن ۱۹ نیز صدق نمینماید چنانچه عمر متوسط در اواسط قرن ۱۹ در انگلستان ۳۳ سال. بلجیم ۳۲ سال. هلند ۳۴ سال بود. در فرانسه در سال های ۱۸۶۵-۱۸۶۱ این رقم به ۳۹ سال میرسد. الی اواخر قرن ۱۹ انسانها کمتر عمر داشتند.

خلاصه گفته میتوانم که متقدمین ما کمتر از ما عمر داشتند. بنا بر این نیست که در مورد راز عمر طولی انسانهای قدم خیال بردازی کنیم زیرا این مسئله امروزه رلابراتوارهای دانشمندان تحقیق گردیده است.

داشتند یا خیر. در نگاه اول - چنین بنظر میرسد که ارایه پاسخ به این سوال مشکل بود و هیچکسی نمیتواند از عهد آن برآید. زیرا در آن زمان آثار تحریری وجود نداشته و شاهدان زنده نیز وجود ندارند. ولی مسئله چنین نیست نظر به میتود های مختلف باستانشناسی طول عمر انسانهای قدم را از روی اسکلیت شان که در اثر کاوشهای باستانشناسی بدست آمده است میتوان تعیین نمود.

در مراحل اولیه سنگ قدم (۳۰۰ هزار سال قبل) نظر به تحقیقات بشرشناس معروف وایدن رایش از جمله ۲۲ سینا - نروپ ها (انسان ابتدایی) -

نسل های قدم چقدر طول عمر داشتند

نظریه افسانه ها و اساطیر طول عمر انسانهای قدم خیلی ها زهد بود چنانچه در کتاب مقدس - انجیل طول عمر انسانها ۴۰۰-۳۰۰ سال و حتی ۴۰۰ سال نوشته شده که انسانهای مذکور در طی تمام مدت زنده گمی خود فعال بوده و در کار جسمانی معروف بودند.

بیا بید به بینم که آیا واقعا انسانهای قدم عمر طولانیتری

بقیه در شماره آینده

عُملک د انجور کولنه نظره

ويشتومترو اولوم والی پي پنځوسو شپږ و او نهو متروته رسيزي . نوموړي موزم څلور زره متره مربع محكمه احاطه كړي او په هر متر مربع كې د انجور گرانو ۴۰ يزاينرانو مجسمه جوړوونكو او رسامانود فعاليت يوه برخه ترسترو كيزي . هغوی د محكمې په كره كې د ژوند د تكامل د بشپړې منظري (چې هيڅ هوښيار مخلوق نه ده ليدلی) په جوړولو او په خوښۍ سره د موزم په كتلوكې مرسته وكړه . انجورگرانو د باليونتولوژي د پوهانوسره اوزه په اوزه كار كاوه لكه چې هغوي بايد د لرغونو نباتاتواو ژوو قيافه او صورت د ريښتيني علم بنسټ له مخې مجسم كړي واي . هغوی د ژوو اناتومي ((ټټي په ټټي)) زده كوله . د انجورگرې ترمينالوژۍ سره پي مخان عادت كاوه او د ((حقيقت د تجسم)) له پاره پي په هر ژوند ي موجود باندې په پوهيد لوسره د علمي مباحثو په ماهيت غور كاوه .

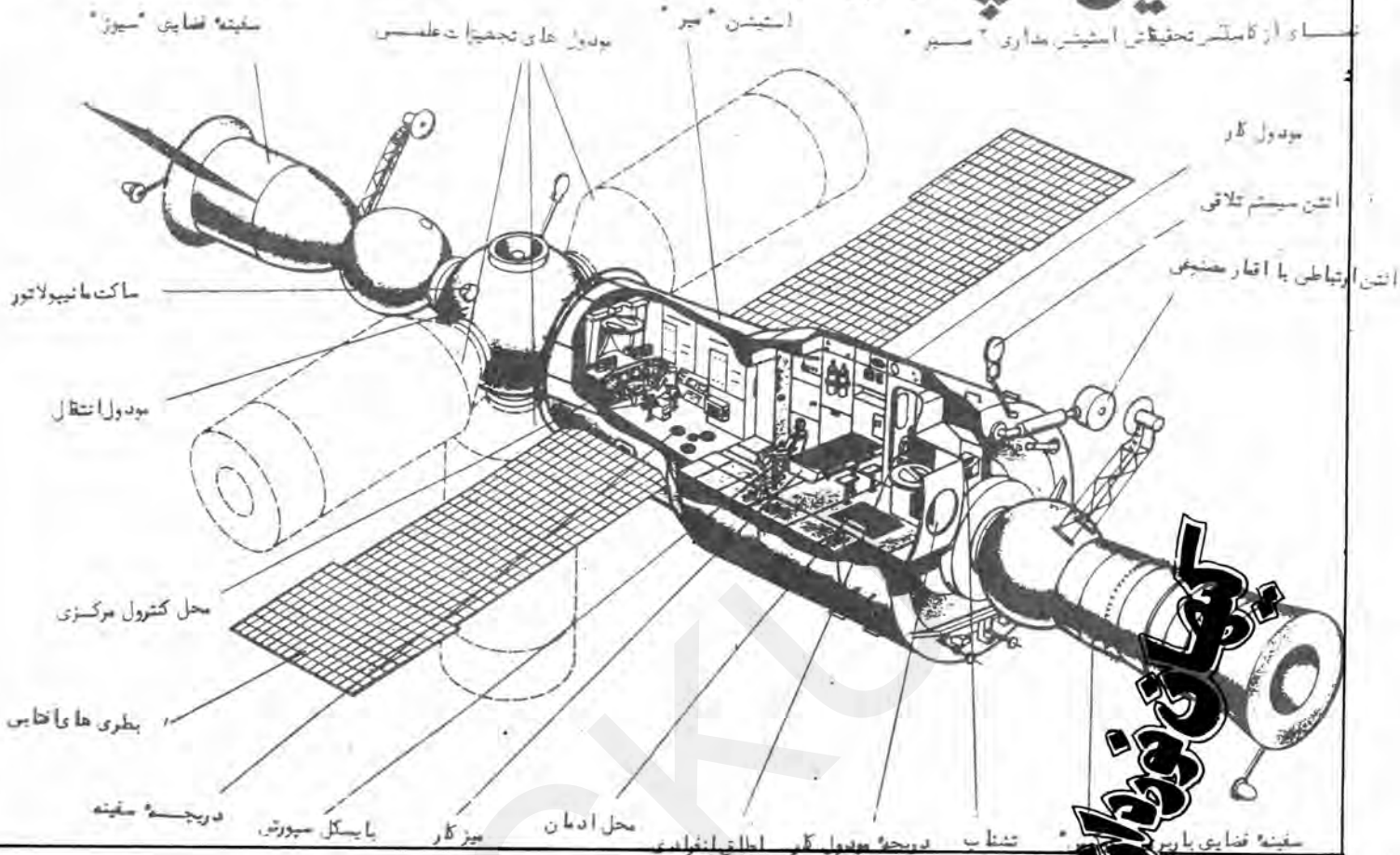
مجسمه جوړوونکی الکساندر بيلاشوف وايي چې ((د پوهانو او انجورگرانو كارد ژوند يوازي او يو افسانه رابۀ يادوي . كه چيري يوخيز لكه هډوكي ، اسكلپت او يا كورې چې په تيره زمانه كې د يوه ژوند ي موجود د بدن يوه برخه وه ترلاسه شي نو پوهان بايد د وجود په نوموړې برخې باندې مړ پاره وښيني او د هماغه موجود د ژوندانه د وخت حقيقي بڼه منځ ته راوړي . موزم هم لكه د پوهانو په خيرهڅخه كوچې ژوند وڅيړي او خپه هغه ډول چې هغوی پي څيړي نۀ بلکې د ځېلو قواعد وپريښتې يعنې د هيكل تيزني ، احساساتواو خيالونو د قوانينوله پلوه . لكه چې مې د باليونتولوژۍ سره اشنايي پيدا كړه نو هغه وخت زمانه پاره نړۍ له لويه او پراخه شوه)) .

د مجسمه جوړونې په صنعت كې د باليونتولوژۍ سره مخانگري پي هم اهنگي وليدل شوه : يسه موزم كې اتلس سترشا هكارونه يعنې ښكلې د يوالې منظري ، د مجسمه جوړونې توپل شوي تصويرونه ، د يوالې لاسليكونه ، د لويو خزندو ، كانو د تالار په نژدې دوه سوه متره مربع ساحه كې د يوالې عصري انجورونه او ښكلې پلاستيكي تركيبونه مخاي پريځاي شوي دي . پاتې په (۳۵) مخ

كيري ، سيلور ، د يون ، كارين يورا اومل (تباشير) هغه نومونه دي چې د پار وگرانود اصطلا - خاتوسره ورته والي لري . د اد - تاريخ هغه ژوي دي چې زموږ د كړې رازونه په كې پټ دي . دغه لرغوني وختونه او د هغوي د پراوونواو يوازي هغه څوك احساسولای شي چې د باليو - نتولوژۍ سره كومه اړيکه ولري . د دې له پاره چې د دغه علم په ماهيت پوه شونواي د ((باليونتولوژيكي)) وختونو پهير په خپل ذهن كې مجسم كړو . پوهان وايي چې كه چيري د محكمې د زيولوزيكي تاريخ - اوزد والي يو كال ويولو نو هغه صورت كې ويلا شو چې ژوند مې د مياشتې په لومړۍ نيمايي كې منځ ته راغی . د تي لرونكو حيواناتو د وده د سمبر

د مياشتې په وروستۍ اونۍ كې پيل كيزي . انسان د همدغې مياشتې په يود يرشمه نيټه د شپې په اتوجوبيد كيزي او د كلتور د ټول تاريخ له پاره د كال يوازي څو وروستۍ د قيعې پاتې كيزي . نو په دې ډول ، باليو - نتولوژۍ د تولوزوند يو موجود اتو تاريخ د ((مې د مياشتې څخه تر د نوي كال د لومړي يود قيقو پورې)) څيړي او د هغې لارې ټول پراوونه درجه بندي كوي ، چې نژدې درې مليارده - كاله د مخه پيل شوي ده . نن كولاى شو د محكمې تير تاريخ د مسكو د باليونتولوژي په موزم كې وپوښو . په موزم كې په لسگونو زره نمونې نندارې ته وړاندې شوي دي او هغوي په ډله كې د لرغونو ژوند اسكلپتونه هم شته چې اوزد والي پي پنځه

نخستین پرواز مسرت کیهانی



کیهان نوردان افغانی
به استیشن فضایی صلح
میدروند

استفاده صلح آمیز از علم کیهانی صورت می گیرد. در اواسط ۱۹۸۷ در همین استیشن فضانوردان بین المللی از کشور اتحاد شوروی یعنی ولادیمیر تیتوف، الکساندر سربروف و از کشور سوریه محمد فارسی پرواز مشترک خویش را در استیشن مداري ((میر)) در اطراف زمین مؤقانه انجام دادند. همچنان توسط این استیشن مداري دانشمندان و فضانوردان کشورهای مختلف جهان از قبیل بلغاریا، هند، منگولیا و غیره پروازها و تحقیقات کیهانی شان را انجام داده اند.

عقرب در اواخر ماه اگست ۱۹۸۸ قرار است فضانوردان جمهوری افغانستان محترم محمد دوران و محترم عبدالاحد مشترکا با فضانوردان اتحاد شوروی به فضا مسافرت نمایند. فضانوردان بین المللی بعد از جابجاشدن در استیشن مداري (میر) به یکسلسله تحقیقات علمی، طبی و فیزیولوژیکی و تحقیقات علمی تخنیک می پردازند و جهت آماده ساختن مقادیر داتاها و عکس برداریها برای رشد اقتصادی در جمهوری افغانستان کار مینمایند. جریان بعدی تحقیقات علمی این سفر کیهانی را بعداً به خواننده گان سباورن پیشکش خواهیم نمود.

صفحه جدیدی در تاریخ علم کیهان نوردی جهانی استیشن مداري ((میر)) صلح باز میشود. این استیشن به تاریخ ۲۰ فیبروری ۱۹۸۶ در مدار زمین توسط راکت حامل قرار گرفت. راکت حامل دارای توان ۶۰ میلیون توه اسپ بود که استیشن ((میر)) را از زمین به آسمان به ارتفاع ۳۵۰ کیلو متر در مدار قرار داد. ساختمان استیشن ((میر)) کاملتر از استیشن های مداري قبلی یعنی ((سالت ۱))، ((سالت ۵)) بوده و تقریباً مشابه به استیشن مداري ((سالت ۷)) میباشد. اما در این استیشن تجهیزات تحقیقات علمی و صنعتی وسیعتر و مکتومتر گنجانیده شده است. طوری که از شکل مشاهده میگردد استیشن مداري ((میر)) دارای چهار محل اتصال میباشد که برای توسعه فضایی کارهای تحقیقاتی در نظر گرفته شده است. از جوانب جلوه عقب میتوانند سفینه های فضایی ترانسپورتی نوع ((سوز)) و ((بروگرس)) به استیشن مداري ((میر)) اتصال پیدا نموده و بعد از انجام وظایف از استیشن ((میر)) جدا شده به زمین عودت نمایند.

معنی کلمه ((میر)) از زبان روسی به زبان دری صلح میباشد یعنی در این استیشن مداري تحقیقات علمی و مطالعه کیهان وزمین به منظور

د. دکتر محمد آصف وحدت



آنگاپ های که ما خبر

مصاحبه ها...

شدیم، شما هم خبر شوید...

تصویر کننده: نادر بیریا



برک دانش‌های کابل

از مصروفیت های بخصوص قشری از جوانان ماکه در سطح زنده گی نسبتاً خوب بسر میبرند، یکی هم روی آوردن به رقص های خاص وطنی بخصوص تپدیلی فرهنگ میباشند که یکی از این گروه ها گروه برک دانش‌هاست. رهبر گروه سعید احمد پرویز سر باز در ولایت وردک است که از ۶ سال برک میرقصید، رقص را از کست های ویدئویی آموخته و لباس هارا خودش آماده میسازد.

در مورد احتمالیان و مردم من گوید:

((اصلاً به خودتان خوبتر معلوم است مردم دیده اند ازند نمیتوانند تحمل کنند کسی که تر و خوبتر از خودشان باشد و همین است که بر علاوه تشویق نکردن ما تمسخر هم میکنند ولسی مهم نیست هنوز نواست، آرام آرام همه خواهند فهمید و روزی بیاید که همه مانند ما باجرات در سرکها نیز خواهند رقصید. لباسها و تپ موها و غیره را خودتان خوبتر میتوانید در اجتماع ببینید چقدر زود همه ره بخود جلب کرده.))

از مردم و وسایل اطلاعات جمعی کدام خواهش اگر باشد؟ ((از مردم خولگه ندارم ولی رسانه های اطلاعات جمعی باید همیشه از ما یاد کنند چون روی آوردن به این نوع سبک های جدید جهانی هنوز در وطن ما نواست باید بگوش همه جوانان رسانیده شود و بر علاوه از مقامات مسوول خواهش اعمار و ایجاد کلوب های بخصوص بخاطر تعریف و نمایش کارهای خود را دارم)) چه آینده ای به این طرز اشاعه خاص فرهنگی در محیط ما پیشینی میکنید؟

((با جایکه من خودم علاقه روز افزون جوانان را به این روس میبینم و زمینه های رشد بما میسر است و خودتان میدانید بقیه در صفحه (۹۰)



مریم جکسن

حیوان لاما، مار، شاد و سگ در قصری که همه باقالین های افغانی فرساست زنده گی - دارد و از همه شادی اش را که - بابلز نام دارد دست دارد و - شبانه در یک تابوت سیاه که بستبر خوابش است میخوابد. - معسوم اشعار و کمپوزهایش از خودش - است و بر علاوه آواز خوانی بوجود آورنده رقص برک نیز میباشند اخیراً از طریق تلویزیون اتحاد شوروی شنیدم که در یک سیرک کلاه شویی مایکل یک میلیون دلار و گیتار را با نزد ۶ میلیون دلار فروش رسید و بر علاوه در یک قلم هم کسار کرد.

ومن برای او چه کرده ام:

یک دستبند جیکسن تا - دیدار او در دست خواهم داشت در همه لباس های نام او نوشته و بر پوست دستم نام او سوختا - ندیم. - تخلص را جیکسن گذاشتم و بخاطر او همه روزه با همه در - جنگ استم چون همه مرا تمسخر میکنند ولی من از هدیه نمبر خواهم گشت چون او را دست دارم و - تنها بروی دیوار اتاق خوابم اضافه از ۷۰ پوستر و عکس او است. در مخازنه های کابل ۶ کست او - آمد ولی من ۱۷ کست او را دارم.

بدنبال مایکل جکسن

نامش مریم تخلص اش جیکسن محصل سال اول پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل است و از خود کرده هم اضافه تر در مورد مایکل معلومات دارد و این عشق یا احساس عادی نیست. به معلوماتش گوش میدهم:

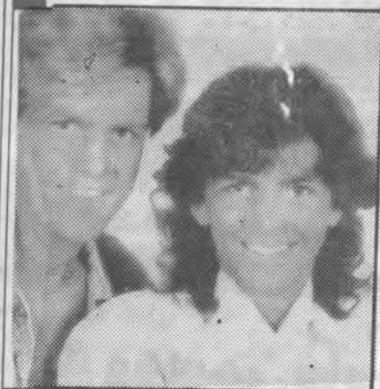
مایکل جیکسن در ۲۹ اگست سال ۱۹۵۹ در شهر گیری ایریا نا امریکا تولد شده ۶ برادر و ۳ خواهراند که همه هنرمند میباشند در ۶ سالگی به آواز خوانی در گروه جیکسن آغاز کرد و در سال ۱۹۷۶ با عملیات جراحی بر علاوه گرفتن ماسک پلاستیکی بروی جلد - هورمون های مردانه را نیز از - خود دور کرد. در هر کسرت سه کیلو وزن میبازد. از شیرینی باب بصورت عمیق بهره میزاست با چهار



بها آرام

توماس اندرسن

عشق من است



بها آرام فقط در زنده گی قبل از خوردن و نوشیدن خواب به موسیقی ضرورت دارد - توماس اندرسن عشق اوست - و - جالب از همه که او از هواخواهان عادی و معتاد به یک عشق نیست ولی چندین بار کوشیده تا با از بین بردن تذکره نفوس نامش را تغییر داد و به توماس تبدیل نموده است.

از معلوماتش را در مورد توماس میپرسم:

((توماس اندرسن مقبول ترین و شیک ترین مرد دنیا، خواننده گروه مدرن تاکینگ به اول ماه سپ سال ۱۹۶۳ در شهر دوسلدورف آلمان غرب با چشم کشودن بدنیا رونق بخشیده، قد او یک متر و ۷۰ سانتی رنگ جلد گندمی، موهایش نئواری و ۲۶ سال دارد. یکبار با نورازد واج کرده، در مقابل آفتاب حساسیت دارد و گوشت خوار است یعنی سبزیجات نمیخورد سه چیز را در جهان پرستش میکند، زنش نورا - موسیقی به زبان انگلیسی و گش - شیری - تمام کمپوزها و شعرهای آهنگهایش از دیترو بولن رهبر گروه مدرن تاکینگ است. مشهورترین آهنگها



کک برای عشق وصلح برای جهان است او هیچگاه آلمانی نمی خواند، چون به نظر او انگلیسی لسان عشق است و او سراینده عشق و آخرین معلوماتی که از او دارم جدا شدنش از دیترو بولن است او حالا با خانمش آوازمیخواند بقیه در صفحه (۹)

چازز به خرابات میروند

مواجه کننده ملال

وحید قاسمی موسیقی که آرامش میبخشد زود پذیرفته میشود

گروه سمن بنا بر عدم امکانات فعالیتش را متوقف ساخته



تحصیل کرده ام .
- در بخش موسیقی چه کسی
شمارا کمک نموده و استاد تان کسی
بوده است ؟

- در رشته موسیقی استاد
ای خصوصی نداشته ام بخصوص
باشیوه ای که من کار مینمودم ، ولی
لازم میدانم از محترم ببرک (وسا)
که در هنر موسیقی غربی درجه
ماستری دارد یاد اوری نماید ، زیرا
مراد شناخت اکورد ها و آرمونی
در موسیقی زیاد کمک کرد اما در -
موسیقی شرقی و شناخت آن پدر
مرا هنمایی مینماید

- شما از رتان یاد اوری کردید
لطفاً در مورد آنها و کارهای هنری
شان کمی صحبت کنید ؟

- پدرم یوسف قاسمی نسام دارد
و فرزند سم و از جمله شاگردان استاد
یکانه کسی من باشد که سبک
استاد را نسبت به دیگران خویتر
من سراید و من دانند .

- در طول مدت آواز خوانی کدام
آهنگ تان بیشتر سرزبانها بوده ؟
- میتوانم آهنگی به شیرین به
عذرا به لیلا قسم « ویک » علی
با شاه مردان را نام بگیرم .

- فکر نمیکنید ، آهنگ های اولی
تان که صورت گروهی خوانده شده
بیشتر مورد پذیرش بوده است ؟
- شما درست میگویید آهنگ

- در کدام سال به رادیو
تلویزیون آمدید ، اولین آهنگی
را که ثبت کردید کدام بود ؟
- در سال ۱۳۵۷ اولین آهنگم
را که به مطلع (دل را بنواز کم آن
لاله رو گرفت) در تلویزیون ثبت
کردم .

- خوب است اگر بگویید تحصیلات
تان در کدام رشته است ؟
- در رشته زبان و ادبیات دری

- صاف نم مکتب بودم که
به هنر موسیقی رو آوردم و آغاز کار
هنری ام از آله موسیقی گیتار
شروع کردید . قبل از آن به هیچ
یک از آلات موسیقی دسترسی
نداشتم زیرا خانواده ام مخالف
این کار بودند ولی علاقه خودم مرا
به تلاش بیشتر واداشت و با سبک
و شیوه خاص خودم شروع بکار
خویش نمودم .

- محترم وحید قاسمی بیایید
به صحبت خویش را از نلم استاد
بزرگ موسیقی مرحوم استاد قاسم
آغاز کنیم شما با مرحوم استاد
قاسم چه نسبتی دارید ؟
- پدر کلانم بود .
- آیا میشود از گذشته های
زندگی هنری تان صحبت نمایم
و بگویید که چه وقت به دنیا
موسیقی رو آوردید ؟



هاي اولی که بشکل گروهی اجرا شده نزد خودم نیزکیف و لذت خود را تاحال دارد .

- شما در یکی از مصاحبه هایتان گفته بودید که آهنگ (مست جوانی) را برای یگانه بسن ساخته ام - میتوانم بپرسم که آهنگ (دل را بنواز از کم آن لاله رو گرفت) برای چه کسی خوانده اید ؟

- گاه حالات خوشی و غم که انسان را متأثر از تأثیرات خود میسازد باعث میگردد تا انسان چیزی بیافریند میخواهم بگویم برای من محبت و علاقه نسبت به فامیل کوچکم بالاتر از همه چیز می باشد .

- شما به خانواده استاد قاسم افغان بنیادگذار موسیقی افغانی تعلق دارید و تا جاییکه ما می دانیم شما نخستین کسی هستید که در فن موسیقی آماتور را در میان خانوادۀ هایتان که استادان موسیقی شرقی بودند بلند نمودید . نظرتان را در مورد نزدیک نمودن هردو موسیقی پیوند آید ؟ آن میخواهیم بشنویم ؟

- پدر کلانم استاد موسیقی و یک انسان صاحب عزت نفس بود و به اصطلاح در هفتاد و یک سال از زمان عبد الرحمن الی آخرین دربار سروکار داشته و هنرنمایی نمود ولی با این هم پدرم ارزشمند است تا پسری با هنرموسیقی سروکار داشته باشد چون هنرموسیقی در نزد عده انسان های متعصب کار خوبی نبوده ازین روایمن درین رشته هیچ وقت کمک نشده بود و من هم تا دیر پاساز و آواز بیگانه بودم و متأسفانه در منزل وسیله موسیقی وجود نداشت و ازینرو چیزهای کم از یاد می شنیدم و یا در سینما می دیدم و تم را در برابرموسیقی تند تر می ساخت ولی چیزهای را ارشی در وجودم باخودم بدون رهنمایی احساس میکردم و آن هم

بقیه در صفحه (۸۸)



قصه از زنده
نوشته از مورچل

تسوار

سورسته

اومیرتصدید... دامن گلد ارسپید... دوردورساقی های سفید...
ومرینش می پیچید باهر جوشی که میخورد مثل آن بود که خون
در تمام بیکرش می دوید وزنده کی در سلولهایش می جوشید... ولسی
چشمانش که زیر پرده از مژه های سیاه مخملی خفته بود چندان
مینمود که گویی راز بزرگی در آن نهفته وحق احساس انسان رامیکاود...
اماچه قصه تلخی دارد این جسمی که باهر پیچ و تاب
چشمانت را بدنبال خود می کشاند... در یکی از عروسی ها اوراد میدم
نمیدانم در نگاهم کدامین نیازی را خوانده بود که حاضر شدید فتر
مجله بیاید واز روی ترائیدی زنده کی اش پیرده بردارد...
قصه بدنامی اوسه سال پیش اتفاق افتاد...

شان بدرون دکان نگذشته بود
که جوان، انسانیکه در سطرهای
آغازین تصویرگری شده است...
پر بهاترین متاع زندگی - گوهر
نمفت - اوراد ر بود... این همه
خیلی زود وخیلی آسان اتفاق
افتاد...
در پایان ماجرا سیل اشک
بر رخساره های دخترک جاری
بود... مگر جوان جهت تسلی
خاطرش میگفت: ((دیگر نمیکنم...
اکنون بخانه ات می برم...))
دخترک بالحن اعتراض امیز
وخشونت بار در پاسخ میگفت:

((بگذار روی بخانه ام برگردم...))
بعد جوان دخترک را ترک کرد... در روزه
دکان را از عقب بست و دخترک
از سیاهی شب تاسپیدی سحر
در داخل دکان اشک ریخت و
دستانش را باغرف بدندان
گریه... درد جانگهای در رگهایش
میدگریه... بند بند وجودش از هم
جدا میشد و تخم بوجی... بسی
حاصلی دید نامی در زمینی...
تنش جوانه میزد...
فردا در روزه دکان بر روی
لخک چرخید و جوان بداخل آمد
باناباوری طرف دخترک میدید
مثل آن بود که دخترک در یک
شب به اندازه چندین سال
پیر شده بود...
جوان اوراد ریک قسمت شهر بخانه
یکی از دوستان خود برد دخترک
مدت یک هفته را در خانه زنی که
معلم نبود با جوان چه نسبتی
دارد گذشتاند پس از یک هفته
در تاریکی شب بخانه

می خورد... اندیشه درد نساك
بد فرجامی ماجرا دل و ماغش
را ساخت می نشرد... میخواست
داد بزند و فریاد برآورد... مگر
آوای دلش از روزه دهانش
راه برون شدنش یافت... تنها
اشکهای سوزان از آتش درونش
حکایت وازبازی روزگار شکایت
می کرد... انگشت ندانست
بیهوده از ضرب شیطان اد...
نمای بدندان می گریه...
آنشب در جهنم استخوان
سوزدکان و در آغوش دیوشهو...
تران برای باز نخست در زندگی
اش تمنای مرگ نمود... مگر در لب
بسته دکان راه را بر روی مرگ
هم سد کرده بود... این در ماندگی
بد نیای اورنگ دیگری بخشید
رنگ سیاه ترس وغم... دانه های
سیاه ترس وغم در جیب و جیب
زمین آنت دید... وسیلاب برده
تن او زدی گریه...
آنشب پرسشهای درد دلش

در بیخوله دکانی درسته
بگونه صعوه زبون و ناتوانی در
چنگال بازگرسنه حریص و بیرحم
در تقلا بود... بد کشی بی ازوم
ولجام گسیخته داشت گرانها
ترین کالای این موجود سرد و گرم
روزگار نچشیده و رهرو تازمگام
جاده ناهموار زندگی راناجوا...
نمردانه وریاکارانه به یغما
ببرد... بیم رسوایی مجال فریاد
استمداد از بیرونیان را از کف
روده بود... تنها یا سلاحهای
دست و پاکنجینه اماج دستبرد
رانگهبانی می کردم... مگر بیدرتنگ
به یاری طنابی راه کاربرد
این سلاحهای دفاعی رانییز
بروم بیست در آنشب شرتنگ کشند
ازن شدن... ناهنگام... دور از سنن
و در آغوش بیگانگی را در کلام
روان احساس کردم... فردایش
به غرض پنهان ماندن رخداد
دوشینیه از یکسو... و سرد
جویی بیشتر از تنم... از سوی دیگری

قصه واقعی
از
سرتوشت
برباد رفته
بلور



گفت تو حالا بخواب فردا همه
چیز درست میشود... باهسته
شدن در... دخترک خودش را
روی تختی که در یک گوشه اتاق
قرار داشت انداخت... زن دوباره
بداخل اتاق آمد سرتاپای دخترک
را از نظر گذشتاند وقتی چشمش
به ساق های خوش تراش و سفید
دخترک افتاد چهره اش شگفته
شد...
بلند... بلند گمت... واه واه
چه باهای مقبول... قد و اندام تو
کلانتر و مقبولتر از یک زن ۲۰ ساله
اس... دخترک از نگاه های
دریده زن شرمید... روتختی را
پس زد و تن خسته اش را ز سر
لحاف جاداد...
شب بین خواب... بیداری
و کابوس گذشت... با صدای باز
شدن در روزه دخترک در جایش
نشست زن که همه او را بیرون
صد امیکردند بداخل آمد
بقیه در صفحه (۸۶)

مزارقتات با پلنگ



ترجمه از تنگیال

آنگاهی که ویکتور کورشیکو، بیولوگ جوان پلنگ را در برابر خود دید، ریشه بر انداخت افتاد و خون به شدت در رگهایش جاری شد. بدون سلاح در مقابل حیوان درنده زنده گسی نداشت. وساعت تمام زندانی بشک عظیم الجثه و درنده بود. سرانجام توانست از جنگال پلنگه خونخوار فرار کند. او بعد ها داستان ملاقات با پلنگ را به شرح زیر نوشت:

چانته را نتوانستم از شانه پائین آورم. با صدای شکستن شاخه بی پلنگه فرید و به من نزدیک تر شد. فکر میکردم او هم مانند من متشنج و هراسان بود.

یکبار، بطور غیر طبیعی خمیا زه کشید و سرخود را به بوته بی مالید. دوشاخه نازک و خشک را از بوته کند و یازی کنار آنرا با زبان خود از یک کج دهان به کج دیگری میبرد. این عمل مرا بران داشت تا چیزی را بسوی من برتابم. و از خود منحرفش سازم. قطی گوشت را از چانته ام بیرون آوردم و به سوی برتاب کردم و در آن واحد خواستم از آنجا دور شوم. اما پلنگ قصد فرار را احساس کرد. فوراً کلام را بسوی برتاب کردم. کلاه برای لحظه بی او را مشغول ساخت. کلاه را با بی علاقتی چند بار دندان زد و دور انداخت.

از این لحظه کوتاه استفاده کردم و خود را از سرآشیب رها کردم. اما پلنگه با خیز بلندی خود را به من رسانید. موهایی پوستش - استاده و دمش راست شده بود. با عصیانیت به اطراف نگاه میکرد. عصیانیت از چشمانش برق میزد. با دهان باز - طوریکه حلقومش نمایان بود - به من نزدیک تر شد. شروع کردم به هوشدار دادن - صدای قاطع ترمیشد. پلنگه عکس العمل نشان داد و متوقف گشت.

کله این حیوان را هنوز بخاطر دارم. پوست روی پیشانی اش صاف و براف بود. روی زمین روشن خطوط زیبایی سیاه نمایان بود. از چشمان زرد متمایل به سبز اش اشتیاق به حمله برق میزد. پلنگه عمیقاً به چشمانم نگاه کرد. سرخود را پایین انداخت و قدمی به جلو گذاشت. پای خود را به

کوشیدم حرکتی کم و خود را کنار بکشم. اما به مجرد یک شاخه های خشکیده زیر پایم صدا کرد. پلنگه چرخ زد و راه را بروم بست. با صدای بلند بر او داد زدم و حتی توانستم بر لرزش باهام مسلط شوم. چند لحظه بی بدون تکان خوردن، به او نگاه میکردم. فکر میکردم که سخنانم پلنگه را نرم ساخته است. او هنوز هم رود روی ایستاده بود. دلم خواست سگرتی روشن کنم. شاید از دود تنباکو و بدش بیاید. به آهستگی دستم را به جیب بردم. قطی گوگرد را بیرون آوردم. قطی خالی بود. در چانته قطی دیگری داشتم. تکان خوردنم برای بدست آوردن گوگرد، پلنگه را تحریک کرد و بسوی آمد. باز هم کوشیدم او را از حرکت باز دارم. پلنگه بی وقفه به دلم من چرخید.

و حشتناک به سوم آمد. دستانم را تکان دادم و با صدای بلند ی فریاد زدم: من به تو گزندی - نرسانیده ام، به دردت نمیخورم. از این جا دور شو! برو عزیزم برو! از ترس بریده بریده حرف میزدم و صدای فریاد گونه بود. پلنگه پنج متر دیگر هم به من نزدیک شد و آنجا ایستاد. کوشیدم بر خود مسلط شوم و با صدای آرام بروی اثر افکتم. ولی آنچه از دهانم بیرون می آمد، کلمات درهم و برهم بود: تو مرد خوبی هستی - بزرگ و قوی هستی! چرا میخواهی مرا ازیت کنی؟ بگذار به خوبی از هم جدا شوم! از این کار - بشیمان نخواهی شد. من حتی تفنگی هم ندارم. حال خواهش میکنم برو! از سر راهم بر شو! پلنگه از جای خود تکان نخورد.

روز از شکار چیان دهکده، از اطلاعاتی در باره لثویارد بدست آوردم. در حوالی شام، وقتی به خانه باز گشتم یاد داشت جنگلدار را در ریافتن نوشته بود که تقریباً در فاصله دو کیلومتری، رد پای عجیب به چشم خورده است. فوراً به راه افتادم. در امتداد جاده جای پای حیوانی به چشم میخورد. به تاریکی هنوز دو ساعت باقی بود. از تیر وقت کافی برای دنبال کردن رد پای حیوان داشتم. رد پا در نزدیکی بلندی نیاید پیدا شده بود. ایستادم. هنوز کتابچه یاد داشت را نه بسته بودم که صدای شکستن شاخه ها به گوش رسید و پهلوی خط دار پلنگی به چشم خورد. ده متر از من فاصله داشت. دوبار فرید و دندانهای خود را لیسید. سپس با غرث

پاهام نزدیک کرد. چانته ام را برای دفاع در برابر خود گرفتم و بی وقفه حرف میزدم. بوزه پلنگ نیم متر از پاهام فاصله داشت. در حدود سه دقیقه در چنین حالتی گذشت. فکر میکردم پایان کار است.

پلنگ چانته ام را بوئید، تارهایی ریشش را به آن مالید، قدمی به عقب گذاشت و روی زمین لمید. فهمیدم که تا از جای خود تکان نخورم، صدقه به من نخواهد زد. فکر ناخردانه بی به مخزم خطور کرد: خواستم پلنگ را - نوازش کنم. او راحت لمیده بود و به حرف هایم گوش میداد. شروع کردم تا از اقداماتی که بخاطر حفظ حیوانات نادر رویدست گرفته شده، برایش قصه کم. ملا - متش میگردم که چرانا شیا نه عمل میکند. ارزش تعریف میگردم و... اما احساس میگردم که آهسته آهسته صدای ریشه دارم شود. به خود جرأت تلقین میگردم. هوا به تاریکی گزاشیده بود. با او بودن در تاریکی مسلماً مزاح نبود. اندکی به خود تکان دادم. میخواستم به تکان خوردن و حرکت کردنم عادت کند. خواستم از چانته ام رهایی یابم. پلنگه بل نخستین حرکت از جای خود ایستاد و راه را بروم بست. دوباره بجایم میخکوب شدم. تکان دیگری به خود دادم. چشمان پلنگ به چشمانم خیره شده. کله اش یک متر از سرم دور نبود. سرهای مادر - ارتفاع مساوی با هم قرار داشت. قلم به شدت می تپید.

روی پاهام ایستادم و ریشمانی را به سوی برتاب کردم. ریشمان را به دهان گرفت، جوید و توتوتو کرد. در این میان پنج شن متر از او فاصله گرفته بودم. اما پلنگ

ساری پوششی زیبا

جادوی ساریهای عنعنوی در چه نقطه است؟

هند را بسیاری ها با ساری می شناسند.

ترجمه: ذبیح الله

ولی امروز ساری با یک بالاته کوتاه و زیور امنی پوشیده میشود. آن - قسمت ساری را که زنان بالای - شانه می اندازند، بنلم (پلسو) یاد میشود. لازم به یاد آوریمست که حتی طرز انداختن (پلو) این پوشیدنی زیبایی از هم متفاوت بود و به نامهای گونه گون یاد میشود به گونه ای مثال، زمانی که (پلو) ساری بالای شانه راست باشد، به نلم ((رسیده پلسو)) یاد میشود. به صورت عمده درازی ساری شش یارد است، ولی ساری مهارشتریانه یارد طول دارد. خیرازین اختلافاک - در درازی ساری و طرز پوشیدن آن در مناطق مختلف وجود دارد. خصوصیت های منطقه ای را نیز باید در نظر گرفت. هر یک نیم قاره هند با داشتن یک نوع به خصوص ساری مشهور است و هر کدام - بقیه در صفحه (۷۸)

● مجسمه های مربوط به قرن دوم قبل از میلاد نشان میدهند که قسمت بالای بدن انسان در آن زمان برهنه بوده، ولی قسمت پائین بدن شان با ساری پوشانیده شده است. شکل ساری های مذکورالی قرن دوازدهم زمانی که مسلمانان مرکز و شمال هند را فتح کردند، به حال خود باقی ماند ولی بعداً در اثر اصرار مسلمانان همه بی بدن زنان پوشانیده شد.

جلایش ابریشم، برق گلهای زری و چشمک زدن سکه های طلائی روح انسان را نوازش میدهد. باد رخسار همه بی رنگهای مقبول و زیبای کمان رستم مانند حرف ساری به میان می آید. ساری از زمانه های قدیم به این سو یعنی از آوان پیدایش خویش به حیث یک پوشیدنی مورد استفاده قرار گرفته است، البته در آن زمان قسمت پائین بدن را می پوشانید،



حالا که پرسیدید پس بخوانید!

غوث زلی گوینده رادیو تلویزیون پاسخ میگوید



ج : همان لحظه که لیمنگ میکند شاید به خاطر این باشد که همان لحظه طرحی برای یک نقاشی یا یک سوزه برای یک شعر و یا دریل تازه ای برای میدان والیبال در ذهن می داشته باشد .
 س : امیرجان صبوری وقتی به شعر مایعنی بلخ آمد ریش خود را گرفته بود نمیدانم علتش چی بود ؟
 ج : قبل از آنکه امیرجان صبوری به دیار مولاعلی مشرف شود به ریشخوردن رفته بود .
 س : چرا غوث زلی رادیوگرام های فوق العاده جایی نمیدهند ، آیا او گوینده موفق نیست ؟
 ج : در نیگیرد خانه حسادت .
 س : چرا اکبر نیگزاد ، نیگزاد تخلص میکند آیاد یگران - بد زاداند ، چرا آهنگ جدید ندارد و کم در تلویزیون ظاهر میشود ؟
 ج : چون در فرهنگ ، تخلص های دیگر را قبلاً قروغ کرده بودند .
 - نام خدادین شب و روز آند رنم خوشی هاگم است
 که هنرمندان ما را از کاروبار هنری کشیده است .

فرح ایسه از مزار شریف :

س : ایظفر شامل بارادیو تلویزیون همکاری دارد یا خیر اگر دارد همراه آن چرا مصاحبه صورت نمیگیرد ؟
 ج : تا وقتیکه هنرمندان شعره نشده اند خودشان با انبان عذرو زاری جهت ثبت مصاحبه میروند اما بعد از آن نوبت دیدن ژورنالیستان آغاز میگردد . (خارج از شوخی ، سبب اون حتماً بیاد و مصاحبه بی خواهد داشت)

نریا مهر ابریسیده اند :

س : فرهاد نریا در کجایند کی میکند علاوه بر هنرمندی چه وظیفه دارد (چرا لیلی گفته زار میزند) چرا تابحال عروسی نکرده است ؟
 ج : ماهم زیاد نمیدانیم اما معمولاً فرهاد را سوار بر ابرو رکنار دریادیده ایم . سازگاری با ساز و آواز مگر خود وظیفه نیست ؟ برای معلومات آفاقی شما باید بگوئیم که وی استاد موسیقی بوهندی - هنرهاست .
 (از خود شن هم درباره لیلی پرسیدم قریب رویم را خورد بود)
 - اینکه چرا عروسی نکرده میتوانم حدس بزنم که مجنونیتش هنوز کامل نشده .
 س : چرا آهنگ مولاعلی فرهاد دریا بعد از یکبار نشر شدن از نشر بازماند ؟
 ج : شاید شما نشنیده باشید ورنه آهنگ نشر می شود اگر سارو نداشت شب جمعه آینده آنرا بشنوید .
 س : چرا خانم ژینوس اکثراً در صفحه تلویزیون با آرایش غلیظ حاضر میشود ؟
 ج : درین ارتباط فکر میکنم که علت در رایگان بودن آرایشگاه تلویزیون نهفته باشد .
 س : ظفر شامل چرا اکثراً کاپی میخواند یا اینکه تیار خور است ؟
 ج : تیار خوری اش را چه عرض کنم اما تاجائیکه دیده ام هر موقعیکه کاپی هم خوانده شما هم استقبالش نموده اید .
 س : شاد کام بیچاره عموماً هنگام خواندن در خود فرورفته است چرا ؟



سید ابراهیم :

س : وحید صابری از گروه باران چرا بر طرف شد ؟
 ج : بر طرف نشده ، خود را موقوف ساخته .
 س : وحید صابری فعلاً در کجا و با کدام گروه همبستگی دارد
 بارادیو تلویزیون همکاری می کند یا نه ؟
 ج : صابری با چند گروه همکاری کرد تا به خود رسید .

شکره پروانی :

س : چرا عوث زلمی در مصاحبه با هنرمند محبوب سیماترائه
 سوالهای درباره ازدواج شان مطرح میسازد ؟
 ج : شاید هدف بخصوصی داشته است به خاطر اینکه
 علاقتند است بدانند آیا به همان پیمانهای که در مسایل هنری وارد
 است در خانه بخت نیز میتواند از لای دیگ و کاسه و برنج و نمک
 موفقیانه بدرآید یا در بخت تخم دست راناشانه میسوزاند ، زیرا
 شنیده ام در خانه موقع جوش آب ، ابگرمی را در جگ شیشه پیسی
 میگذارد .

س : آیا وحید صابری از روسیله پیروی میکند ؟
 ج : ندانستیم در چه مورد ، در سرودن شعر یا نجس .

حضرت الله شهباز :

س : آیا مزار قلم زنده است یا نه ، اگر زنده است پس چرا
 در پارچه های تشیلی سم نمیگیرد ؟
 ج : از خودش پرسیدم گفت می بینی که تا حال زنده ام اما
 در مورد پارچه های تشیلی گفت : ده گور بیبری .
 س : آیا ساربان در افغانستان بسر میبرد و چند طفل
 دارد ؟
 ج : ساریان در مکرویان سم در بلاک ۲۷ زندگی دارد ، یک
 پسر و دو دختر جوان تحصیل یافته دارد که پنج انگشت شان شش
 چراغ است .

اسه رونا :

س : اعضای آرکستر باران چه وقت ازدواج میکنند ، آیا
 در گروه خویش کدام دختر خانم را شامل میسازند یا نه ، معمول است
 در هر گروه یک یا چند دختر خانم عضویت دارند اما تا حال درین گروه
 هیچ دختر خانمی نبوده علت آنرا واضح سازید ؟
 ج : وقت گل نی
 - از سببی در آرکستر خود دختری رانی پذیرند که زیر
 باران ایستاد شدن کارمندان است .

عبد النبی پیام نبی زاده :

س : پسر احمد ظاهر در کجا میباشد ، چرا آهنگ های پیش
 در رادیو نشر نمیشود ، چند ساله میباشد و از کدام سبک پیروی
 میکند و آیا این واقعیت است که در آینده جای پدر خود را میگیرد ؟
 ج : پسر کوندا در نشان پدر . . .
 - رشاد ظاهر در ۱۹ سالگی در دیاران دیگر این شعار
 را پیشه کرده است .
 س : آیا هنرمندان آرکستر باران با هم یکجا کسرت
 میدهند ؟

ج : . . . روزگاری ابری فراز آمد بالایش شالوده ریخت
 و دریایی را جاری ساخت ، اینک آن دریا هدمت ، ابر نیز هست
 ولی ندانم پارانش را کی برد ؟
 س : آیا اکبر نیکراد از تلویزیون قهر است ؟
 ج : رجوع شود به جواب سوال هفتم .

ذکیر فرخ :

س : ایابعد اله نعم در رهروی اینکه نطق خوب است
 کدام وظیفه دیگر دارد یا خیر ؟
 ج : بلن یک سر باز خوب نیز میباشد .
 س : عبد الله نعم در تلویزیون کمتر دیده میشود چرا در برنامه
 های دیگر تلویزیون دیده نمیشود . از کدام مکتب فارغ شده و فعلاً
 به کدام کار مصروف است ، آیا عروسی کرده یا نه ؟
 ج : شاید عبد الله به این گفته معروف می اندیشد ، اول -
 خانه را بر از ارزن کن ، بعد فکر زن و ارزن هم قیمت است .
 س : عادل لاله ادیم در فیلمهای اخیر دیده نمیشود آیا از سینما
 کنار رفته علتش چیست ؟
 ج : خدا ببخشدش ، غرض تحصیل به خارج رفته تا رموز
 هنری را دریابد .

رحل پهل :

س : آیا راست است که مختار مجید فرار نموده ؟
 ج : والله اعلم .

ف. عبادی باز زمین گیر شد.

نام اصلی اش چیست؟

فاروق، فرید یا فضل الرحمن

مباحثه از: نیلوفر یزدی



رسمته نمایش نیست، واقعا به اعضا چوب ضرورت دارد.

در لیسه حبیبیه در سن خوانده .
 بهیئت معلم ایفای وظیفه نمود .
 یکبار بخارج از کشور سفر نمود . در
 سال ۱۳۴۵ به راد یوآغانستان
 آمده . فعلا مدیر نمایشنامه های
 راد یوآتلویزیون است . در سال ۱۳۴۸
 از راد یوآتلویزیون استعفا داد و در
 بستر است و اسم دختر کوچکش را به
 تمنای اینکه آرامی و راحت در سرزمین ما
 بال باصفایش را بیست و نه ساله گداشته
 که مامرد را ز برای تما میسیم .

صدای برب موزیکالی دلخراش بگوسر
 میرسد . نسی زیر موزیک در راه شفاخانه
 میروند و در جمع خیلی خراب است . چار شنبانه
 روز در حالت نومایه سر میبرد . اما خدا رحمتش
 را شامل حال خانواده امر میبندد و او خوشبختانه
 صحتیاب میشود . این واقعه در سال ۱۳۶۰ -
 اتفاق افتاد .

مدتی است از مزاحمت حشرات در رخصت است .
 همگاران برای ترمیمه میبندد که به جای آوردن -
 د و ایاس خود رفقت با فرید یزدی . بوتل ملتین شرحشات
 را از سرس تم سازد . بوتل ملتین را میخورد و به خانه
 میاورد . انرا در ایامی میگذارد . از قضا بوتل به
 دست کوند در ساله امری افتد و تودن با دلج تمام
 انرا مزه میکند و ز ر تلخ ناامی راد ر نام عزیزانر می چاند .
 سال ۱۳۶۳ است که دومین حادثه تا سدا انیز برای
 او اتفاق افتاد .

یک صبح زود در حالیکه برای تمام روز بیلابندی متعدد در
 طرح میکرد از خواب برخاست اما هر قدر کوشید نتوانست پای
 راستش را حرکت دهد . ازین هفته بود که درد شدید راد در
 ناحیه کمرش احساس میکرد اما آنروز صبح درد به پایین سرا-
 یت کرد و بود قدرت حرکت کردن را از او سلب نموده بود .
 این مرد ف. عبادی بمنرمند شناخته شده تیاتر ماست . با
 دیدن او بروی بستر مرضی یکباره به یاد آخرین نمایش او افتادم
 که (مرگ المازوف) نام داشت و او در برده سوم نمایش در نقشش
 یک جنرال مفتن یاد و روزنامه شد به گفته خود در همیشه نقشهای
 منفی داشته . اولین سوال در دلمن خاطر کرد چرا همیشه نقش منفی .



عقیده خود را اینطور است که:
 چون از تیباید مهای منفی که
 کرکترهای منفی در اجتماع دارند
 سخت متنفرم لذا عمین موسوع
 باعث شده که همیشه نقشهای
 منفی را بازی کنم .
 از وضع صحنی اس میرسم . می
 گوید :
 به اساس حادثه قبلی ترا -
 فیک که زیر موزیک در مدتی بود -
 یک سمت بدتم نورمال نبود . -
 حادثه مرگ فرزندم سره بیسی
 شدیدی بود که بر من وارد گردید
 و چند روز قبل درد شدیدی را در
 ناحیه کمر احساس کردم که
 بلاخره آن درد شدید تر شده
 رفت و این بایم را از حرکت بازدا-
 شت . به داکتر مراجعه کردم
 گفتند که درد سیاتییک است و به
 رحمت خدا صحت خواهم شد .
 در حالیکه صحتم کاملا خوب نبود
 پان سره بی دیکر بر اعصاب وارد
 آمد و آن این بود که من توقع
 داشتم کمیته راد یوآتلویزیون و -
 سینما توگرافی مرز یاد کم کنند

اما با کمال تا سف از بخت بدم نه
 تنها کم نشدم بلکه بیشتر با
 استفاده از عدم موجود بیم کاری
 که اساس گذاشته بودم خراب
 گردید . در حقیقت ما تا حال -
 نتوانسته ایم در سطح راد یو-
 آتلویزیون کشور حداقل یک اتا ق
 برای مشق و تمرین داشته باشیم .
 تنها یک تالار راد یوست که انهم
 اکثرا به خاطر تدویر محافل و
 کنفرانسها مسدود است . ولی وقتی
 مرضی شدم و چند روز به اداره -
 نرفتم اتا ق مشق و اتا ق خودم را
 برای اجرای کارهای دیگر در -
 اختیار دیگران گذاشتند اما
 دوستان شخصی ام زیاد به
 عیادت می آیند و بیش از انداز کمکم
 کرد و آند و بخش تیاتر اتحادیه
 هنرمندان هم برای مساعدت مالی
 نموده است .
 - از کجا شروع کردید . باکی ها و
 تحت نظریه کسی ؟
 - برای اولین بار نقش راد یوآ
 نمایشنامه به نام (چوکی) بازی
 کردم . ان زمان در مکتب بودم .



برای اولین بار نقش راد یوآ
 نمایشنامه به نام (چوکی) بازی
 کردم . ان زمان در مکتب بودم .



نمایشنامه ها مطابق به
 وضع واقعاتی محیط مان نیست



در حالیکه صحتم کاملا خوب نبود
 پان سره بی دیکر بر اعصاب وارد
 آمد و آن این بود که من توقع
 داشتم کمیته راد یوآتلویزیون و -
 سینما توگرافی مرز یاد کم کنند

بگذار ما به دنبال تماشاگر میگردیم و دونه می یابیم

این وضع شده است .
 - اینجا چندین عامل اساسی و
 غیر اساسی رول دارند . یکی
 موضوع شرایط اجتماع امروز است
 که باعث شده تا مردم فرصت کمتر
 در دست داشته باشند . دیگر
 مساله ذوق مردم است . در -
 نمایشنامه های که تهیه میکردند
 اکثرا ذوق مردم در نظر گرفته
 نمیشود . نمایشنامه ها مطابق به
 وضع واقعاتی محیط مان نیست
 یعنی که آثار خوب و ریالیستیک -
 کمتر مورد استفاده قرار میگیرند .
 بقیه در صفحه (۸۳)



لارسهان لاراسران

تنظيم و ترجمه از برومند

شامهای رقص کیوبا

اینروزها ((تئاتر دانس ملی کیوبا)) شاهد عجیب ترین ودل انگیز ترین رقصها میباشد که بنام ((شام های رقص کیوبا)) معروف شده است. این ابتکار در نوع خود، در تاریخ بینظیر است و آن به جهت اینکه: یک پارچه از درامه های گوته شاعر و نویسنده توانا و چیره دست آلمانی، فقط با زبان رقص تعقیب میشود. گرداننده این فعالیت مبتکرانه ((ویکتور کویلار)) میباشد. طی این رقص دل انگیز بیننده رقص جدیدی را از امتزاج رقص های کلاسیک و رقص های باله جدید کیوبا مینگرد که آمیخته با شور و هیجان، رقص و تمب و سحر و جادو است. دانس کیوبا بشکل آکادمیک آن در ۱۹۵۹ پس ریزی شده و امروز در سطح بین المللی شهرت فراوان یافته و به چهل کشور جهان گسترش یافته، این رقص در مکاتب کیوبانی جزایران های درسی شده است.



کشتی که پس از ۲۶ سال غرق شدن باز هم کار میکند

آخرین یک کشف جدید بوقوع پیوست که حیرت همه انانی را که این خبر را مطالعه کردند در بر انگیزت. کشتی موسوم به ((تیتانیک)) در ۲۶ سال قبل از امروز در ۱۹۱۲ در اتلانتيک شمالی غرق و از جمله ۲۲۰۰ تن سرنشینان ۱۵۰۰ نفر که آبازیرا بلد نبودند غرق شدند و کشتی تا عمیقترین نقطه بحر فرو رفت ولی اکنون این کشتی بدست عده از محققان افتیده است و مدعی اند که بدنه کشتی با اندکی ترمیم میتواند مجدداً در معرض استفاده قرار گیرد. جالبترینیک اکنون پس از ۲۶ سال پژوهشگران فرانسوی و امریکایی کابین کشتی را در اختیار دارند مدعی اند که کشتی آن چنانی که آنوقت شایع بود نه به اثر اصابت با یک کوه بزرگ پنج کنار اتلانتيک شمالی بلکه به اثر انفجار مواد یک قسمت آن سوراخ و منتج به غرق شدن شد یک عینک قیمتی متعلق به یک مسافر فرانسوی که هویت صاحب آن طی همین تحقیقات کشف گردید. هکذا یک پارچه تزیینی از پرز متعلق به یکی از سرنشینان از کشفیات دیگری است که بدست فرانسویان افتیده است. این کشتی که هنگام غرق شدن ۲۰۰۰ امارک آلمانی قیمت داشت اکنون قیمت آن به خاطر ارزش پروردنش ۲۰۰۰۰۰ گفته شده است.

هنگامی که برخی نژادها در پیلانوند تیرید و راتیرید و له بهاره چی به هند وستان کی د کلکوستو لرونکوژیو به توگه شهرت لرید یوه کانال د پاسه یوه ((گیلا)) جوریه شوپ چی د درانه وزن لرونکی خا روی گولی شی برهنه تیرشی حکومت خا رویود ساتن له باره د نورو بارکونود جور ولوه لته کی هم دی به اسپاکی هند اورد پیلانو شمیر (۵۰۰۰۰) اچکل شوپ چی نیما یی به هند وستان لسنزوه یی به برما، اوه زره یی به تایلند اود ری زره هم د سرلانکاپه جزایری کی دی به افریقای د پیل د اهلی کولوتاریخ زگونو کالوتسه رسیزی نن و رخ هم د هنگلونیوه چاروا و ترانسپورتی برخوردار د خا روی خیل خاص معای لری به هند، برما و تایلند کی ۱۰۰۰۰ پیلان د خا رویود ساتن به پارکونو کی ساتنل کییزی.

خواسرته رسید ل، د ماشین به وسیله سرته رسیزی، خولا هم د هغو خلکوله پاره چی د همالیا به لور و شوکوکی اوس، پیلانو خیل حیاتی ارزنت او اهمیت ترا و سه ساتلی دی. هره و رخ خلورسوه کیلومتره وا - تنونه د پیلانونه خوا بر رخ و هل کیزی اود همالیاد شوکوبه لسنر کی د هند خلک د پیل به مرسته خیل و رحنی ژوند سمبالوی. هند وستان یوله هغو هیواد ونسو غچه دی چی د خیل مساحت او ارتوالی به تناسب زیات شمیر پیلان لری او یوازی د همالی به لمنوکی د هغو شمیر ۱۳۳۴ ته رسیزی. اوس د هند حکومت به دی لته کی دی چی ((ملی گوریت پارک)) د پیل اونورو ژورود نسل دودی سره پراخه کری پیلان هغه دینسه کارچی سرته یی رسولی شی د

پیلان مغز
د او رسید و تکلیف به حافظ
کی

نن و رخ د ساینس و تکنالوژی به پرمختگ سره هغه درانه کارونه چی بخواد تیگرانوا و لوی پیلانونه

د پلور پيول خپله بڼه

د نياوې خپرونه

لومړۍ معجزه د خپلور غبرگونو کوچنيانو زيريدنه وه چې وروسته ورڅخه د بېتلانو په نوم هنري ډله جوړه او د شپيتمو کلونو په اوږدو کې يې د موسيقۍ تر څه په خپلو سترو نوښتونو رنگينه کړه. دا پلا په دغه ښار کې يوې مور شپز غبرگوني نجونې د نياته راوړې چې دغه بېبڼه په ټوله نړۍ کې يې سارې ده.

نوموړې خوزې خويندې د ۱۹۸۲ کال د اگست په ۱۸ نيټه په يوه زيرنتون کې تر څه ته راغلسې او د لوښې، هانه، رات، کت او جينې په نومونو ونومول شوي. لومړنۍ پنځه د سهاره اوو بجو او شپږ پنځوس د قيقو او شپږمه د هغې ورځې د ماښام په اتوبجو وزریدله.

د کوچنيانو مور جانه و التونواوایي: ((د کوچنيانو روزنه پرله پسې کارغواړي، زه د ماشومانو لکه زيريدنې وروسته يوازې يو وار د خپل مېر سره د ډنډ ووړخو له پاره په ((موري کوب)) کې تنهاساتې شوم. زموږ خپلور وښت ساعته شپه او ورځ په داسې ډول تيريزي چې حتی د ساه وېستلو له پاره وخت نشو پيدا کولی. د چرته سفر کولو مسئله خبرې زموږ په فکر کې نه گرځي، اونه په دې برخه کې د فکر کولو له پاره وخت لرو)).

د کوچنيانو پلار کراهام و التون د دې پوښتنې په جواب کې چې آيا د دې مور کوچنيانو په زيريدنه چې د هغوي په خاطر له خپلې وظيفې څخه گوښه شوي، متاسف دي؟ وويل: ((تراوسه مې وخت نه دي پيدا کړي چې په دې پاره کې فکر وکړم)). دغې اته کسيزې کورنۍ د بيلو بيلو نجونو څخه

د مرستې لاسونه وروغځيدل، مختلفو موسسو او ارکانو هغوي ته د خوب بستري، رکشاگانې اوډ ټول کال له پاره د څو پرو مواد برابر کړل. نومشهور سوداگر دغې کورنۍ ته يولوي کور تر دې شرط لاندې په سوغات ورکړ چې د خپلې موسسې له پاره ورڅخه د اعلاناتو په ډول استفاده وکړي. دا چې د رېډرې ماشومان په يوه خونه کې ویده کيدل، نو د نوموړي خپلور کوټيزه کور خپلورمه خونه يوازې د ناروغه ماشوم له پاره ريزرف وساتل شوه، ترڅو د ناروغه په حالت کې ورڅخه گټه واخيستل شي او ناروغ توروته انتقال نه شي.

دغه خويندې نه په خيرو اونه په خواصو کې يو بل ته ورته دي، د نجينو وېشتان ژير او د نجينو خرمايي رنگه دي د جاسترگي الماني رنگه او د نجينو تورې دي، د خواصو له نقطه نظره، سارا، پره حساسه، لوښې ډيره اکوره، هانه له ټولنه څان پورته بولي او کت چې له نورو نه ۱۲ ساعته وروسته زيريدلې ده. زياته شوخی کوي. کله چې د دغو کوچنيانو د وېسته کاليزه نمانځل کيدله، نو د انگلستان د ملکي و راره ((لورډ)) چې يواځه د عکس اخيستونکې دي، دغه کوچنيان د نورو په مرسته خپلې باغچې ته انتقال اوډ يوې څوکۍ په سرې د عکس اخيستې له پاره سره يوځای کړل. کوچنيانو په دغه وخت کې د او... او... چينغې وهلې. ډيره خوشاله م، چې زموږ کوچنيان به ووړ وو ادب زده کوي او ژر به د دې امکانات برابر شي. چې کله کله د هغوي سره له کوره چکرته ووځوو)).

يوازينی گل دی چې د تباشیر د وری په پای کې یې ژوند پیل کړ او برته له کومو بدلونونو تر نن ورځې پورې په هماغه بڼه پاتې دی. د ونې په ټولې ونو کې یوه لسگونو څیړې لکه لوی خزنده کان، ستر ښکره وروژون اووړین گرگدن مرغان او نهنگان، ماموت او د غارونو یيزې چې په ډنډه، خا، نگو او ښاخونو باندې د ختلو همیشني لري تشکيلوي، وجود لري. د ونې څوکه د ستورود آسمان کیهان ولايتناهی په لور سمه ده او د عیسی (ع) د مور او ماشوم په تصویر چې د مورولو اوډ ژوند د همیشه والي سمبول دي، پای ته رسیزي.

لري څوکه چې د ټولو ژولو په لاس څخه چې یوخت یې د ځمکې پر مخ ژوند کاوه، یوازې انسان وکولای شول چې دغه ښکلې نړۍ وینی او د کایناتو په تاریخ وپو هیزې.

په ډول د ښکته څخه پورته خواته لور یزي او هر یو خپله تاریخی دوره او خپل ژوند څرکندوي. د نوموړي اثر ټول ترکیب هراړ خپز احساس پیدا کوي او ننډاره جیانو ته داسې بریښي چې گوندې د تیرې اورا ټولنې زمانې د لایتناهی څاه په ډنډه کې ولاړ دي. د لویو څرمنښکیو اوډ اثارو د ترتیب او تنظیم د مرکز څخه پیل کیږي. ((بنا ماران)) د هغوي د طبیعي ابعادو په اندازه مصور شوي دي او د هغې ډول پار سبب نه گرځي ځکه چې هغوي یوڅه په زړه پورې څیړې لري. انځورگران په دې باور لري چې طبیعت هیڅکله بد رنگه موجودات منځ ته نه راوړي. د عجیبو غریبو نباتاتو په ډله کې یو ناڅایه د نیلوفر گل چې د یو کسانو ته څرگند او په خپلو سترگو کې لیدلې هم تر سترگو کیږي. آيا جوړوونکی اشتباه نه ده کړي؟ نه ځکه چې نیلوفر

ناڅایې ډول نه دي غوره شوي. د بالیونټولوژي پوهان او مجسمه جوړوونکي هم د خاورې سره سر او کار لري اوله همدغه سببه ویلا، شو چې د بشر تاریخ په دلدلی یا سر ښکته خاوره (څخه) کې تشریح او څرگند یزي. بیلا شوف په ځمکه کې د ژوند د تاریخ د ((تصویر)) په جوړولو سره د وخت استعاره د څټې په مرسته مجسمه کړه.

بیلا شوف وایي چې: ((بالیونټولوژي د انځور کړه نظره یعنې څه؟ بالیونټولوژي زمانه نظر د ځمکې په ډنډه کې د هغې کسدي په څیړنې چېرې چې له منځه تللی موجودات پراتدي یا اوله همدغه سببه دي چې دغې کدي ته د کتلو، د پیر یو په لرغونتوب او د ملیونونو کلونو په معجزه باندې د پوهیدلو مفکوره منځ ته راځي)) ((د ژوند ونه)) د موزیم د د روازې ترڅنګه د بیلابیلو ونو

د (۱۷) مخ پاتې

په موزیم کې د نوري شمیره آثارو په ډله کې د الماندریلا شوف د ((د ژوند ونه)) مهم خاورین اثر چې هیڅ انتظار یې نه کیده هم ایښودل شوي دي. نوموړي اثر د پخو څښتو اتلس متره ستنې ټوله سطحه چې پنځوسو مترو مربع ته رسیزي، احاطه کوي اوله څنګه چې خپله هنرمند وایي د پنځه کلن (سخت کار)) په نتیجه کې منځ ته راغلی. د پورتنی اثر له پاره مواد په



نوتسه:
نودارد و مبادزه

ترجمه: هلام سخی غیرت

سلیمان علی اولی اهل قصبه تاری سوهان لوی حومه تغلیس بای تیمور بچه تارا فسای را شکست. قصه ی نبود. روزی در حیاط چوپه ها شوخی می کردند، سلیمان بکلی بی حوصله شد، مصایبر را برداشت تا آنها را از حیاط بیرون براند، مصافقا برای تیمور اصابت کرد و استخوان ساق بای او را شکست بچه تارافای از درد سوزنده می که او را فرا گرفت محشری برپا کرد و کسی نمیتوانست ساکتش کند.

مصطفی که همین اکنون نزد سلیمان مهمان آمده بود، با مشاهده این وضع گفت: - حال که کار بدینجا کشیده است. او را سر ببر و طفلک را از زنج خلاص کن.

سلیمان سخت برآشفته، رنگش عمده گشت و پاسخ داد: - من قاتل نیستم (خفه شو!)

این را گفت و بای شکسته تیمورا با پارچه چیتی محکم بست، او را در آغوش گرفت و روی بزنه خانقاش برد.

سلیمان هنگامی مهمانش را سوی اتاق رهنمایی میکرد، با لهجه آرامی گفت: - خوب به چشمانش نگاه کن: من بینی چگونه آنها را خون گرفته است؟ چوین کلان شود کسی پایش خواهد لنگید. اما هیچکس و هیچگاه نخواهد توانست او را آزاری برساند جنگجویی دلیر خواهد شد.

صدایی از بیرون شنیده شد. - لیوان! - خانم نوتسا بفرمایید، داخل شوید (زن من از صدا همسایه

حرف ناشنو هستند) - همین کار را کرده ام اما ماکیان ها از روی دیواره بیرون می پرند!

- گوش کنید، خانم نانولی، بال ها و دم های شانرا قیچی بزنید! کیش خروس گلنگی لاجی خروسی شده است!

خانم من باین تفاوتی دست افشانند: - حوصله این کار را ندارم. آنگاه خانم نوتسا گفت: - اگر در این هفته نتوانستم هفته آینده مطمئن این کار را میکنم. بالها و دمهای شان را قیچی میزنم و شمارا آسوده میسازم.

زن من همچنان زده اظهار داشت: - شما بدون آنهم در مکتب زبانه

تیمور لنگ

را شناخت. خانم نوتسا به حیاط گام گذاشت. بکس بزرگی که پر از گنجه های مکتبی بود و یک سه گل مرسل در دستش بود، به سالیانی که از نی بانگس ساخته شده بود داخل شد به زحمت روی چوکی باقی نشست. - چرا شما اینقدر زحمت میکشید خانم نوتسا! هر روز گل مرسل می آویزد!

کیش، بروید کم شوید! خوب در باره چی گپ میزدیم: ها، کی به زحمت شما روادار هستم (کیش بدکاره ها! ماکیان ها بکلی چشم سفید شده اند!)

- خانم نانولی، اینکه ناراحتی ندارد (کیش، کیش! محلی را احاطه کنید و آنها را در آغ جا دهید تخم بگذارند. اگر همینطور آزاد باشند خرابکاری میکنند همه سبزه و گل بافچه را با مال میکنند (کیش! برو از اینجا ماکیان، برو! جقدر

کار میکنید، خسته می شوید و باز برای ما اینقدر زحمت میکشید.

خانم نوتسا آهی کشید و گفت: - آری در مکتب راستی هم خسته میشوم. نگاه کنید، حتی اصلاح و بررسی کارخانگی شاگردان هفت هرق مرا میکنم. مثلاً همین سیگلا او را در نظر بگیرید. دو ضرب دورا نمیتواند حساب کند - گاهی دو ضرب دو و چار میشود و گاهی پنج - و اگر از بررسی هفت ضرب پنج چند میشود بکلی خود شر را میبازد. آخر او در صنف چارم است لاکه چوین به او سوال بدهی: خوب چی میخواهی بشوی، نورا! جواب میدهد: کیهان نورد (راسخی هم هفت ضرب پنج چنه میشود؟) این سوال نورا در مغز مخطور کرد و از خجالت سرخ شدم (حوصله کن، سه ضرب پنج میشود بانزده و باز سه ضرب پنج بانزده، اگر

سه راباسه جمع کنم میشود شش و اگر بانزده را با بانزده میشود سی بدینگونه شش ضرب پنج می میشود خوب، پنج هفتی بانسی ماند. اگر با عدد سی این پنج هفتی را علاوه کنم سی و پنج یعنی پنج ضرب هفت حاصل میشود. نورا، نزد یک است عقل خود را از دست بدهم اینک سده است پنج ضرب هفت صاف رساده میشود سی و پنج (ا هرق سرد پیشانی ام ربابک کردم و سویی حیاط رفتم.

و به یاری آموزگار شتافتم: - خانم نوتسا هیچ تشویش نکنید همینکه لای چرخ و دنده های - زنده می گیر آمد نورا! یاد میگیرد که چطور حساب کند.

- آقای نودا رسلام صحت شما چطور است.

چشم بد از وجود شما دور باشد، امسال رنگ رویی تان از پارسال خیلی بهتر است!

پارسال همه ما همسایه ها بخاطر شما بسیار نگران و در تشویش بودیم. از لطف تان تشکر میکنم. امسال راستی حال من بهتر است.

- خداوند شما تندرستی بدهد من دیگر زحمت میشوم. روزی دو شنبه خدمت میرسم و کار این ماکیان ها را یکسره میکنم.

- خانم نوتسا، تشکر!

خانم نوتسا از جایش بلند شد، با گامهای شمرده سوی در حیاط رفت، آرام در را پشت سرش بست.

چشم بد از وجود شما دور باشد، امسال رنگ رویی تان از پارسال خیلی بهتر است!

پارسال همه ما همسایه ها بخاطر شما بسیار نگران و در تشویش بودیم. از لطف تان تشکر میکنم. امسال راستی حال من بهتر است.

- خداوند شما تندرستی بدهد من دیگر زحمت میشوم. روزی دو شنبه خدمت میرسم و کار این ماکیان ها را یکسره میکنم.

- خانم نوتسا، تشکر!

خانم نوتسا از جایش بلند شد، با گامهای شمرده سوی در حیاط رفت، آرام در را پشت سرش بست.

در باره تیمور لنگه فقط آوازه پخش کرده بودند که گویا زنباره وی بند بار است. در واقع چنین نبود. او فقط یک درخت زده داشت. هیچ امیری، خانی، پادشاهی با حرمسرای بدین کوچکی قناعت نمیکرد. آنها فقط دوازده تا بودند، یعنی تیمور لنگ فقط دوازده زن داشت، اما چی زنهایی؟ یکی از دیگرش خوشگلتر و ظناز تر!

هشت زنش گرجستانی بودند که در حراج بزرگ خرید شده بودند. یکی از کشور روسها بود: نینا کوکوکنینا، زن دیگرش شاهدختی اهل کیف بود بنام گانگا - خوخلاتکا و دوزن آخری از زبیا رویان ختای بودند برای نسل مغولی ازین بهتر نمیشد تصور کرد: باسینه برجسته، گرسنه

بلورین بلند صاف بدون یک مور و پاکالی شاد روی پیشانی، نام یکی دیدالی بود و دیگرش تسی - تسی لی زیباروی جاپانی که با چشمان ارب قشنگش ناز میفروخت. تیمور لنگ زن دیگری نداشت و تا پایان عمرش با همین حرمسرای کوچک گذاره کرد. طبعی است که او میتواند هر قدر بخواهد شمار بانوان حرمسرا را افزايش دهد، خود شر این را نمیخواست سلطان قناعت پیشه می بود. و تیمور لنگ این مغول ترک شده موجودی خونخوار است. آری بدون زخم و خون چی کسی اجازه اش میداد اقلیمی بدین ناز و نعمت داشته باشد: یک پافچه بر گل، فرق در طلا و همه گونه جواهرات و عطریات و دوازده زن خورشید روی طنناز. همه اش برای لنگی بی اصل و نسب و خرابکار!

از جمله ده سلطان و سردار جنگی ده اقلیم همسایه چارمن آنان را بکلی نابود ساخت طایفه و خانواده شان را از روی زمین برانداخت. از متبانی، شش دیگر با دست خودش کلاه و تاج بر کند.

واکوب تیمور لنگ در دره ارگویی خرگاه زده بود و در اندیشه بیکارهای نوین و فوجات نوین بود و در زیر سایبان خرگاه زمرد پسین نگین وارد و ازده زن زیبا روی - احاطه اش کرده بودند و خورشید و آسمان مهربان گرجستان بر او روشنی و نور می افشاندند.

روزیکشبه یک شاعر بسیار مشهور روسی به دیدار من آمده بود. آمده بود تا انبوهی از ساسیل شخصی و اجتماعی را با من در میان گذارد و بررسی کند. تا جاشته ما در حیاط منزل ایلپاچا و چاوازه قدم زدیم و در ایستاد تمام ادبیات جهانی را زبیر و رو کردیم، جنگ انروزان را محکوم نمودیم و در آخر آخر بر گور برده های مخالفان که در خارج رحل اقامت افکنده اند، تا عوانستم سنگ چیدیم.

بعد از چاشت نانولی در زیر سایبان بی بانگی میزدند درست کرد.



پولیندی زیبای ۱۹۸۳

**دختر جوان پولیندی میخواهد زیبایی
اش را آزمایش کند.**

**از تنها ملکه هائیلی
سالها اخیر چیزی که هیچکدام عرو
نکرده اند**

حتی مادر در انتخاب پیراهن
خیلی با من همکاری نموده و با
جدیت از سر، صورت و لباسهایم
مراقبت می نماید .
- فکرمی کنم مادر شما خیلی
زیباست ؟
- بلی بسیار زیاده .
- آیا شما برادر و خواهر دارید ؟
- دو خواهر یکی آن دو سال
از من بزرگتر و یکی صرف ۹ سال
دارد .
- آنها همچنان زیبا هستند ؟
- فکر میکنم بلی .
- والدین شما چه مصروفیت
دارند ؟
- آنها معلمین هستند .
- یعنی مثل شما آیا ایمن
یک رسم فامیل است ؟
- می شود همین قسم بگویم .
- آیا شما فعلا هم کار می کنید ؟
- فعلا در جریان رخصتی

ترجمه از :
شیر محمد بهنیا

انتخاب زیباترین زن سال
(ملکه زیبایی) از سال ۱۹۸۲ -
بدینسو در پلند برای انداخته
می شود .
تایستان امسال سابقه
به خاطر انتخاب زیباترین دختر
سال برای انداخته می شود که
اماد یکی آن فعلا در جریان دارد
جهت شرکت در این مسابقه
زیباترین دختر سال ۱۹۸۲ پولند
(مونیکه نووساد کو) نیز آماد یکی
می گیرد . مونیکه دختر ۲۳ ساله
دارای قد ۱۷۲ سانتی متر و هائی
طلایی رنگ میباشد. اینسک
مواجهه او از جمله (پولسسه)
به شما خواننده گان پیشکش

خواهد بود!

معاون زیباروی جهان برگزیده
شده اید .
- این برای خیلی کمک کرد
که تمام احساسات بد خود را فراموش
موش کنم .
- شما در موقف ملکه زیبا قرار
دارید کدام خاطره فراموش
ناشدنی دارید ؟
- همه فراموش نشده است .
زیرا همه برای من بوده است
حتی اینکه اولین بار در ریمه پلن
پرواز کردم و با اینکه اولین بار
زندگی غرب را دیدم .
- چه خواهد شد که اگر روزی با
این مقام خدا حافظی نمایم
و از این زندگی مجلل و شاعرانه
دور شده و به زندگی عادی روزمره
بپردازم ؟
- من از این ترس ندارم ، همه
چیزیکه گذشته است برای مدت
طولانی در ذهنم باقی خواهد
ماند . همیشه با خود کرده داشتم
و از هر جایی برداری نموده ام که
برایم امکان سفر دوباره به دور
جهان را خواهد داد و علاوه بر آن
هرگز چنین زندگی را از دست
به هوش و همیشه بالای بکس
نمی خواهم .
- کدام پلان ها را در زندگی
شخصی دارید . شما بسیار خوب
هستید ولی ناممکن است همیشه
در این مقام باقی ماند ؟
- تا حال از جمله تمام ملکه ها
تنهایی شوهر گرفته است من هم
می خواهم مدتی در قطار دختران
قرار داشته باشم .
- حالا می خواهم سوال از طرف
نمایند جنس قوی بکنم مرد اید یا
شما چه قسم است ؟

حتی حوصله این سوال را
ندام و هیچ به این سوال جواب
نمی دهم .
- حتماً کمی از مرد ها را دوست
دارید ؟
- ممکن هنرمند ؟
- من را برت اید فوراً را دوست
دارم .
- به این مفهوم که مردان پسر
هم می توانند انتظار لطف شما را
داشته باشند .
- نخبرم این هدف نگفتم .
حالا شما خود می بینید که اساسی
بخاطر دوست داشتن چنین
سوالها برایم وجود ندارد .
- میل دارید در مرکز توجه پراز
شعف وجود باشید ؟
- فکرمی کنم بلی اما بعضاً
خود را آزاد احساس نمی توانم .
- خصلت من ، انسانی در مجموع
محبوب و ترسو هستم .
- ترسو مگر این مسابقات
حد اعظم شجاعت کار دارند ؟
- شاید من هم خواسته ام این
خصلت را در خود مغلوب سازم .
- لطفاً بگویید به چه مصروفیت
مصروفیت طبق میل شما چه است ؟
- کتابچه خاطرات دارم ، رسم
می کنم ، آبیازی می کنم ، کوه گردی
می کنم ، باسکتبال می کنم ، گردش
زیاد با خواهر کوچکم را خیلی
دوست دارم ، به تاریخ دلچسپی
دارم و بعضاً بیانم می توانم .
- چه چیزی را برای ملکه
زیبایی آینده آرزوی کنید ؟
- ثبات درونی ، ایمان به نیرو
و باقی ماندن عیناً مثل خود
و اینکه باید نمایندگی بر افتخار
پولند باشد .

آخرین خبرهای علمی

زندگی در قرقر مریخ
قابل یاد اوست که یک
سفینه کیهانی اتحاد شوروی با
تغییرات و تعدیلات جدید در
همین نزدیکی هایه نصاب
میشود این سفینه نیز به سطح
این جزه نظام شمسی فرار خواهد
گرفت و در زمین خود در زمین تلاش
بشر برای فو آوردن سفینه در
کره مریخ می باشد .
این تحقیقات و کاوش ها نه
تنها در رابطه به مریخ صورت می
گیرد بلکه آفتاب و فضای بی بین
سیارات را نیز شامل می شود .
درین کاوش های علمی دانشمندان
ایتریش ، بلغاریا ، مجارستان
آلمان ، مکزیک ، فنلند ، فنلند ،
فرانسه ، آلمان غرب ، چکوسلواکیا ،
سوئیس ، سوئد و سازمان اروپایی
در امور کیهان کار می نمایند .

شیر مصنوعی دشمن گرسنگی
را که خاصیت در شیر وجود دارد
تجزیه نماید . پروتئین مطابق
یک پروسه با کمک میکانیزم های
خاص داخل جریان خون و لطف
میگردد . و باقی کار تجزیه پروتئین
را به آمینواسیدها (خوردترین
جز ساختن پروتئین) به گرد
همینکند . و بعد از این کامینر
اسیدها دوباره داخل جریان
خون میشود برای رشد و نمو تمام
اعضای بدن به کار میروند . به
بیان دیگر سیستم های هضمی و
افزای نوزادان در جریان مدت
بچه در صفحه ۸۶

آرم های دوروستنگ
این انسان ها که در نزد یکس
جنگل های انبوه همیشه سبز
زنده می نمایند از انواع میوه ها
ریشه های نباتات و عمل زنبور
های وحشی تغذیه می نمایند .
زنده می شان در کره ها
میگرد و در جریان روز برای پیدا
کردن مواد غذایی و شکار بیرون
می آیند و شب ها داخل باریک
مخاره ها را با شاخه های قوی
درختان مسدود می سازند . تا
خود را از شرحیوانات وحشی
در امان نگاه دارند .

آلن دولن: تصویر نمیکم ۵۳ سال داشته باشم



آلن دولن با دوست جاپانی اش



آلن دولن با همسفرش کاترین

يك امر واقعى است، هر چند احساس میکنم كه ابراز اینكه من مردى داراي پنجاه و سه سال استم براى اندكى ناگوار تمام مى شود. با وجود آنكه شواهد و ظواهر پنجاه و سه سالگى در وجودم متباز نیست و لیکن سن و سالم را درم . مطلب درین هفته است كه يك مرد داراي - همچو سن و سال چه آرزو دارد و فزون بر آن كه وي را آن دولن مى نامند و این مرد از يك زن كه بنام كاترین یا استیفان است چه توقع مى برد .

از پیشینه تقریباً سی سال بدینسو آن دولن يك شخصیت مرد مى، دوست داشتنی قابل خصوصیت، قابل تعلق، خردمند، گیرى، قابل هجو، و سوسه پسى و یا برعكس آن بوده است.

در برابرى نمی توان بلا تکلیف وی تفاوت باقیماند، یا شاید باید پرسشش کرد و یا اینکه باید از احترام نمود .

در سال ۱۹۸۶ حين يك سفر در جاپان وي مانند يك الهه محبوب ظاهر گردید . در مراسم گل گذارى بر آرامگاه قربانیان جنگ در هیروشیما در حالیکه بارك هاي اطراف آرامگاه ممنوع ورود میباشد با آنهم تمام ساحه از علاتمندان آن دولن جهت دیدار با او پوشیده از جمعیت کثیر گردید . او در مورد همسفرش کاترین ابراز عقیده کرد كه به مثابه يك زن، زنده گى نمودن در کنار آن دولن همراه باد شواری خواهد بود تا زنده گى نمودن در کنار يك مرد عادی . - همچنان علاوه نمود كه كاترین منحیت همسفرش در جاپان بسیاری چیزها را از وی در مورد خودش در یافته است .

د شواری برای زنی كه با آلن دولن به سرى برد این نخواهد بود كه وي را چگونه ببینند، تحسینش كند و به ارزیابى اش بپردازد . در واقعیت موضوع مربوط به آن مى شود كه طرز العمل بقیه در صفحه (۸۴)

Un saké d'honneur
chez les geishas
enivrées de sa présence



آلن دولن در جاپان منحیت يك الهه ظاهر گردید

آلن دولن مردیست كه توانسته با قریحه سرشار و استعداد كامل جهان هنر هفتم را در تمامی ابعاد آن به تجربه بگذرد . اینك او در آستانه پنجاه و سومین سال زنده گى براى تلاش و درخشش خویش قرار دارد .

خودش میگوید: تصویر نمیکم پنجاه و سه سال داشته باشم . افزون بر آن از اطرافیان خویش نیز چنان تصویری را حس نکردم . در هر صورت پنجاه و سه سال دارم ولی به ویژه صورتاً اثر انگیزی درین زمینه ندارم . این

در جهان تجارت کشور تولیدات شانرا با مارک آلن دولن عرضه می کنند .

در يك هفته ساختن كل سرخ به او تقدیم كردید

ترجمه از: صمد

واصف باختری

شهرزاد قصه گوی من
از هزارودومین شب، این شب ابلسی تاریک
داستان تازه بی سرکن
تا که انسان
- آنکه باخوش و تبارخوشتن نامهربانست -

زهره زرد و دومین شب

با گیاه و کوه و جنگل مهربان باشد
باغریو آنها همه داستان باشد
(این چنینی) نیست شایانش
(آنچنان) باشد
بوکه خناسان سرخ و زرد
تا هزارویک شب دیگر
کاج سبز هستت را ناگهان ازیا نیندازند
بازیک بار دیگر مانده، گهواره موسیقی
برنیانی بیکرت را شامگاه درتک دریا نیندازند

شهرزاد قصه گوی من
از هزارودومین شب داستان دیگری سرکن
ناخوشایند است د یگرد استان راه ابریشم
یاسخن از بانوان نارستانی که جلادان
گیسوانشان راه دم تو سنان بستند
قصه باغ معلق، جنت شداد
چار سوق کهنه بغداد

کابل ۱۳۵۴

قصه اورنگهای زر
عشق بلقیس و سلیمان، قصه آرز
یاگرن آزاد مردانی که بانروی خارا بین
قلعه ها را برگشودند و ظلم عاد و ان بیرشکستند
قصه تالابهای انگبین و شیر
شاهبانوی جوان، خواجه سرای پیر
قصه ناورد های سخت
خنجر و گرز و سنان و تیگر
از منارانی که می افراشتندی از سرانسان
از هبوط اخترانسان
شهرزاد قصه گوی من

آدمی درهنگه هیتی اگر چه یاسد از فرود والای یزدانست
آفرینش را گر آماجی بود آن برترین آماج انسانست
لیک این دنیا همین تنها و تنها زان انسان نیست
جنگل و کوه و گیاه و آب خویشاوند انسانند
پارو هم پیوند انسانند
این همه با آدمی همگام و انبازند
این همه با آدمی هر روز در رازند
شهرزاد قصه گوی من

از هزارودومین شب، این شب ابلسی تاریک
داستان تازه بی سرکن
داستان از این که هرگز

آدمی همگام و انبازی برای خود نمیخواهد
آدمی باد و دمان سبز جنگل کینه میوزد
جای جنگل بیشه بی از سیمهای خاردارود ارمیخواهد
جای جنگل بیشه بی از خنجرو سوز فارمیخواهد
آدمی از سنگها تندیس میسازد
آه و افسوسانه از آدم، کماز ابلسی، میسازد
وز گیاه و آب بیزار است
تا کون در شهرند روح هراسان، روان تیره، قابیل
میکند فرمانروایی
میزند کوس خدای

عشق آتش بیجان نسوزی بود که
به قلم زرقیان خبری بود که
دل بیچاره خود را با فدای کرم
موسم در بزمی بود که
ز به روان بی غناز با کرد
نیز من یاد بجزان هم نظری بود که
درم عشق نه این است که تدارکی
تا ند تکلیف تو هم این است که
در راه عشق بی غم از غم
بیشتر میمان برهنه با شوق صادق
بیکر یام بجان نرسد نظری بود که
این چه نبردست خدا یا سلام از غم
دل بزرگان همان خونخواری بود که

غزل
نصف نیکن . نصف نیکن .
راه که چه روی خانه خدا خالصه
زاهد از مرد رهس ای بیخا
حرف زندانه نواز لب زندان خراب
از لب جام بخوران ایست انسان
محم از حقیقت زلالی
حلقه سلسله ها حلقه زلاله
نشه یاد کجا . نشه یاد کجا
مست خالی نسا راه یاد کجا
محتسب راه بین کج زخرا یاد کجا
توتیه دانی . عشق بازی زندان یاد کجا
بویا برین زنده زنجیر یاد کجا
تا حسن تار نفس ساز توان خالی یاد کجا
ای فلک (نور) مرا میساز یاد کجا
ای فلک (نور) مرا میساز یاد کجا
عبد الله بشیر (شیر)

غزل

به آن حسنیکه گیسویش به روی شانه میرقصد
 بر روی دل آرا در برم مستانه میرقصد
 شگفتا! من چه می بینم به دور شمع روی او
 که این دل در تنم چون شمع پروانه میرقصد
 به این سان گر رود گلشن زکیف بوسه بایش
 ز زینق تابه نسرین در دل گلخانه میرقصد
 که میداند چه رمزی هست یارب در نگاه او
 که زاهد بر کفش ساعرد در این میخانه میرقصد
 به فرگاهش همه مستند می رقصند اعجاز است
 که ناصح همجو ساقی دور غریبانه می رقصد
 نسیم و نغمه بلبل جم خور گل را به رقص آورد
 به با بوسش بیاجان ز گل جانانه میرقصد

شجاع خراسانی

نامه

نامه ام سر بسته گنجی از سر آغاز دل است
 قصه دیرینه از دست غزل ساز دل است
 هر چه میجو شد به کام از صدای بی صدا
 سالها شد این همه در ساز و آواز دل است
 میشود گه هم صدا در گوشه ها با سلوتسم
 نامه ام درمان درد و تاجی راز دل است
 میکشد تصویر او در خاطرم مشر به کار است
 سبز باران سرخی عشق جلوه برد از دل است
 مرد دل گرمی بود سوشن بد ساقی خیال
 بال او دست نیار شعر ساز دل است
 فتنه عشقش بجام زخم کاری گرزند
 نامه ام نقش حقا برد شده باز دل است
 می نهد باران عادی در فراق چون شفق
 میدهد بیخام من این بال پرواز دل است
 چتر نیلی در عیونیت نامه را راه دل است
 تاسیام در هوا یثرا این هوا باز دل است
 میروی گرمی یام روی برویش نشین است
 سینه ات بگشا که داند تاجی در راز دل است
 گرچه دانه میکند رسوا مرا در کوی عشق
 ای خوشتر سوا بی و نم کین همه ساز دل است

ناهد بشردوست

در روزم کلام

بنامو

هوس دارم میان چشمه سار سبز جشمانت
 رها گردد بلورین قوی اندام
 هوس دارم که بر خوانم
 خطوط مهریان دستهایت را
 هوس دارم رها سازم
 حریر کیسوانم را به درگاهت
 چرا باین نمی آیی
 که تن شویم دریا کیزه آب عشق!

عارف بهارت

عبرت

زما دزړه به پرېښه
 بيا د غمونو گوټی ؛
 د تنهائی په قلم :
 دا ورپه سرورنگونو ،
 د سوزیدلو او دردونو د فریاد په شور کی ،
 د زوریدو او ودنا مراد وتلو سو په زوړ کی ،
 د مایوسی او د آرمان د سوزیدو په مرگنی چوپتیا کی ،
 د حواد شولہ یا غی دنیا نه ،
 د راسکيل شوی او ناکامه هیلې ،
 د رسوائی اوردده شعرونه لیکي .
 او زه د مستولولو سکوت کی ،
 د تردلی او وحشی عزم په مندو پسی ؛
 لکه بی خانہ سیوری ،
 یاد د ناروغ د ژوند وروستی سلگی ،

خان کشورم در پسی .
 تر خود ژوند ترانه ...
 د رسوائی شعرونه
 د تکلونو ، تلوسوا و ارمانونو نغمه
 د تاپینو کی کی پیغم
 چی د گلونو غوټی
 او د باغونو د گلانو خټی
 د سپیرو د بیتودا غزیو بوټی
 او د سبا وړمه تری ؛
 د خندیدلو توان
 د ژپیدلو هنر
 او دا ورسنگی د غم د توفانوپه زړه کی
 لهدی سکاره اوسوی سوی ژونده ؛
 د ژوند عبرت واخلی

اسدالله زمری

غزل

په هرځای کې وي رسوا ارباب د عشق
 پرده نلري اصلاً رباب د عشق
 کوه قاف به د شبنم په شان مجذوب کا
 که طالع یې شی بر سر آفتاب د عشق
 ورته خه وایم د دې فتنې له موجه
 له فلک سره وي سم حباب د عشق
 تبدل یې دل زړه په اطمینان وي
 هغه زړه چه کا حاصل سنجاب د عشق
 خیال یې نه دروپی ((شیدا)) زما لعدله
 مالیدلی دی یو مخ په خواب د عشق

کاظم خان شیدا

د سبها گل

زغور وده شونډې چې رښکین یې بری خیا لونه نشی
 تولا دریل دې خورکې چې مشکین یې بری خنډونه نشی
 سترگې دې راوړې و چې دې بولی بیا جلیبې
 وښاند چې هیرې اسوې ، سلگې ، غونډه نشی
 راشه د ننه بڼه زما سترې ارمان غنچې له گلونه نشی
 بریز ده چې خواړه یې سرزما یسره گلونه نشی
 واخله بښتی بلله چې حیا یې سرزما یسره گلونه نشی
 سرخو زړکې د ووهه ازان که د ید نونډه نشی
 پریز ده چې دې شونډې چې به ژوند جوړ توبانډه نشی
 خیر مند یې شاه که یې به سرزما یسره گلونه نشی
 لاس راوړې چې د ووب نښ سیلا د بیلانه کې دې
 خواړه یې راشه چې بوزه یې ارمانونه نشی
 غم چې لاس تر لاسه د سبا په تکرار خو زړه نشی
 خیر که به گلونو مویا دې باندې کوی لوبې نشی
 خه شوکه دې مینه به ((جها ها)) باندې یادونه نشی
 بیانه خړه ناسره یې هم پوخه یادونه نشی

کابل - ۱۳۱۳ ار ۱۳۶۶ مطبوعه جهان

غزل

خواله غوندې مې نشی سینه داغ
 له غموبه هرگز نه موسم فراغ
 خدای د پاره د سحر باده نسیمه
 بوی د یار د زلفورا وړه تر دماغ
 زړه زما هسې نری نری فریاد کا
 لکه د ودجه نری خیشری له خراغ
 چه نسیم یې سره خلاصه غنچه خوله کا
 بوی د گلو شرمند ه ووحسی د باغ
 هر آواز د عشق له درده حزن خیشری
 د بلبلې نارې به نه واورې له زاغ
 مجنون طپورد یار خیال په صحرا غوارم
 خدای کره ورکه زما هسې یې سراغ
 چه ویل په بیهوشی زه شمردلین کرم
 د امستې مې د سرو لبوله ایاع

شمسالدین کاکر

زغم بهیر

ناسره دې کړې دې نا دودې یې حساب
 مه کوه خبرې له حساب له کتابه
 لار به درانه غرته چې ووايم
 وې نه منل
 لارم لوبې د بښتې ته چې وژاړم
 وایې نه ورسدل
 لار لم د تورې شپې زړه کې ته چې بیان کړم
 پرې نه لېږدوم
 لار مه لوی سیند ته چې ورته ووايم
 ونه درید
 لارم لمر سپوږم ته چې خوا واورم
 ستاد ناکرد
 اور نادود د استان لری
 خلاصه نه شوه لوبه ده
 اویاتې شوه
 روانه ده
 زغم یې

آصف بهاند

استاد خلیل الله خلیلی

فتره

نامهر به من ماه دلارام ندارد
 يك لحظه زانده دل آرام ندارد
 هر قافله ره برده سر منزل مقصود
 اوارگی ماست که انجام ندارد
 ای مرگ از این وامگه روز و شبم بر
 انجا که قضای سحر و شام ندارد
 جز سینه عاشق هدف تیر چنان نیست
 هر دل خبر از لذت الام ندارد
 مانده ان عاشق زندیم که عمر مست
 شد خاک در میکده و نام ندارد
 دل آب شد و محرم اسرار نگران پید
 جشید مرابین که به کف جام ندارد
 ترسد دلم از فتنه چشم تو و گرنه
 بیم دگر از گردن ایام ندارد
 افسوس دل ماکه لنگد مال موسسه است
 چون خانه ویران که درو بام ندارد
 این غیرت عشق است که هر دم به نثارت
 دل می پلید و جزا تا اتمام ندارد

پولاد آبدیده

در کوره محبت تو تا گداختیم
 خود را ز فیض عشق تو دوباره ساختیم
 گنجینه بی که داشتیم از عشق و معرفت
 شادم که در قفسار نگاه تو باختم
 صد بار در نبرد غرور و رو میختم
 تیغ غرور بر سر احساسم آختم
 اما تو آمدی و من از شوهر عشق تو
 بر عقل و سر غرور دلیرانه ناختم
 شد تار و بود هستی من خوشنوا ز عشق تو
 تا سازد نشین نعمت را نواختیم
 دنیای کوچک هوسم کسی کند به خویش
 تا از تواج عشق بسزایم شناختم
 پولاد آبدیده عشق این چنین شد
 در کوره محبت تو تا گداختم

ناصر طهری

غزل

تا که به اوزد تو در زلف و لونه وار و ل
 ماهم زندانه به سر ترخه جا مونه وار و ل
 بویه نه شویافتی نظر به نیمه د مغرور حسن
 بیای ستا انگر کی داسری بارونه وار و ل
 راغلی د یار فیه د خرد به ورشو پر پیوستی
 ما دی ورخی شپش شمیرلی تا کلونه وار و ل
 بیادی گمانی کرم د بیرون به شان به نن چد و
 تانبته اوزده کرم که ریبار و خونه وار و ل
 ته چی رانکاره شوئی د ((همزولی)) دارمان یسبت
 نه کتل کلونوله جیسا مخونه وار و ل

همزولی

گل

غونه جی به زله و زی محفلونو باندی اور
 جی ته راسره نه بی سرو گلونو باندی اور
 سلگی جی د خرد من احساس بری لیز نفسی ساقی
 د داسی میگدی لاکو - اونسو باندی اور
 خلاصون د زله و خوشکاری تولد زلفونو سمعال
 ای مینی بی د تا - نولد د امونو باندی اور
 جی نه شی گرمولی د مات شوئی زله و جو نگر
 ای همسه د جنت به نعمتونو باندی اور
 هر گوت کی به شکید لو کیوانونو باندی اور

تاج محمد یاری



سخت‌ان طراپی



برتولت برشت نویسنده نامدار آلمان اثری دارد بنام ((اندیشه های من)) در این کتاب برشت افکاري را از زبان فیلسوف چینی متی و دیگران نقل میکند . برخی اندیشه هادرتاب راستی به فرهنگ چین تعلق دارد و برخی دیگران افکار و تمثیل‌ها بی است که برشت با توجه به تاریخ معاصر از زبان متفکر چینی خود ارایه میکند . ماگزیده بی از این اندیشه ها را برای خواننده گان سباوون تقدیم میکنیم . امید که مورد دلچسپی شان قرارگیرد .

در لزوم احترام گذاشتن

خوب است اشخاص مفید را محترم بداریم . وقتی کسی مورد احترام باشد بیشتر مفید خواهد بود . جایی که شخص با تجربه‌ای صحبت می‌کند باید سکوت کرد . کسی که بداند به حرف‌هایش عمل خواهند کرد ، سنجیده تر فکری کند .

در پنهان کردن عیب‌ها

متی می‌گفت : داشتن عیب مهم نیست ، حتی اگر به رفع آن هم نگویند . اما پوشاندن عیب بد است . کسی که نتواند خودش را آنطور که هست نشان دهد ، بخود ضربه زد . اما کسی که خود را آنطور که نیست نشان می‌دهد به دیگران صدمه می‌زند . چه طوری توانست کسی در کنار توبه جنگ رود که عیب‌های تو را می‌داند . تلاش تو برای تظاهر به آنچه نیستی ، نیروی رزمت را تلف می‌کند . مثلاً می‌ترسی اگر دوست به جیبی تویی ببرد و ترک کند ؟ اما او باید از نتیجه جیبی تویی ترسد و رفع آن برای او آسان تر است تا برای تو . به شرط این که آگاه باشد . حتی اگر کسی دروغ گو است باید اقلاً به بهترین دوستان خود گفته باشد که چنین است ، در این مورد دیگر نباید دروغ بگوید .

در عینیت و کراییتی حزبی

از متی پرسیدند : چه طوری توانید از کسی بخواهید که حزبی باشد و در عین حال دیدی به حق و همه جانبه داشته باشد . متی در جواب گفت : در صورتیکه حزب به طوری بر حق و صلاح باشد ، دیگر فرقی بین حزبی بودن و عینی بودن نیست .

احتیاج به کمک

می - یین - له که در زندان بود ، تمام زمستان از پنجره اش به پرند هاغذا می‌داد و می‌گفت : اینها محتاج کمک هستند چون چیزی برای خوردن ندارند و حزب هم نمی‌تواند تشکیل بدهند .

در قیاس و برابری

متی می‌گفت : هنگامی صحبت از نابرابری ممکن است که برابری شرایط برقرار شده باشد . اول باید با همدار در یک سطح قرار داد تا معلوم شود چه کسی رشید تر است .

گزیده‌ای از اندیشه‌های متی

در ماندگی سال‌مندان

در ماندگی سال‌مندان که در خور رعایت و مدارا است ، از آنجا می‌آید که دیگر نمی‌توانند به اتکالی استدلال خود دیگران را مجاب کنند در نتیجه به زور شخصیت خود متوسل می‌شوند . تجربه یک عمر به آنها اجازه می‌دهد پیشنهاد های بکنند ، ولی بیشتر تجربه هایشان را فراموش کرده‌اند . برای جلب محبت دیگران نیروی کافس ندارند و ناچار باید به عشق گذشته متکی شوند . سخن آنها به صدای ضعیف به زبان می‌آید ، پس باید در حضورشان ساکت بود . گفتار شان طولانی می‌شود ، چون که رشته سخن را گم می‌کنند . جابرسر مستبد هستند چون که کسی دوستانشان ندارد . بی صبر و کم حوصله هستند زیرا به زودی خواهند مرد . بد بین هستند چون که نمی‌توانند به حساب‌های رسیدگی کنند . یاد آور تجربه های می‌شوند که در گذشته با آنها شده ، چه دیگر نمی‌شود تجربه ای با آنها کرد . بهره ای که هنوز می‌توانند بدهند به سختی قابل دریافت است و آسیب شان را نمی‌توان به آسانی دفع کرد . با سال‌مندان باید در نهایت مهربانی رفتار کرد .

توجه به دیدگاه

کا - مه می‌گفت : اگر کوشش کم ابریشم در تنیدن تار به این منظور باشد که زندگی کرمی خود را ادامه دهد ، باید گفت که ذاتاً چمال است .

تعریف تفکر

متی می‌گفت : تفکر کاری است که درسی مشکلات و پیش از عمل صورت می‌گیرد .

در استمگری و تحمل ظلم

متی می‌گفت : تاکید این که نباید ظلم را تحمل کرد معترض این است که مردم را به رعایت انصاف دعوت کنیم . آنها که امکان استمگری دارند زیاد نیستند ولی آنها که ظلم را تحمل می‌کنند بسیارند . همدردی با دیگران که در عین حال همدردی با خود نباشد ، قابل اعتماد نیست . اما به غم خوردن که در عین حال همدردی با دیگران باشد ، می‌شود اعتماد کرد .

کاربرد ابلهانه مغزهای بزرگ

نویسنده ای به نام فه ، هو ، وانگ به متی گفت : چرا روشنفکرها در اوضاع مبارزه شما ایستاده‌اند و عاقلترین مغزها اندیشه های شما را غلط می‌دانند . متی در پاسخ گفت : مغزهای بزرگ را می‌شود بسیار ابلهانه به کاربرد . این کاری است که هم قدرتمندان وهم دارندگان مغزهای بزرگ می‌کنند . در واقع برای برپاداشتن احقانه ترین و سست ترین ادعاها یا نظام ها ، فکرهای قوی را اجاره می‌کنند . کوشش مغزهای اندیشمند برای یافتن حقیقت نیست . اینها سعی دارند که راهی برای بهره‌کشی از ناحق بیابند . اینها در رضایت خاطر خود نیستند ، شکم که راضی شد برایشان کافی است .

هنر انداختن

می - یین - له به شاگردان آموخت : وقتی در جاده باریکی با موتر حرکت می‌کنیم ، لازم است مواظب موتر جلوی باشیم و گرنه تصادف می‌کنیم . چه طور مواظب موتر جلوی باشیم ؟ به این ترتیب که باید مواظب راکه جلوی موتر جلوی ما می‌راند در نظر بگیریم . باید مواظب تمام آن چه بر سر راه موتر جلوی قرار می‌گیرد بود ، زیرا که حرکت و توقف آن تابع تمام این موانع است . مثل این است که راننده ، موتر جلوی را هم می‌راند . وقتی چیزی جلوان بیاید این هم باید بایستد . یعنی اگر مانعی بر سر راه موتر جلوی آمد خود منم باید بایستم زیرا و تا باین مانع است . بسیار مهم است که همیشه از خود بپرسیم ، آن که جلو ما می‌راند چه وابستگی هایی دارد .

فلم احمد ظاهر

موسیقی و عشق ستون فقرات فلم رامیسازد

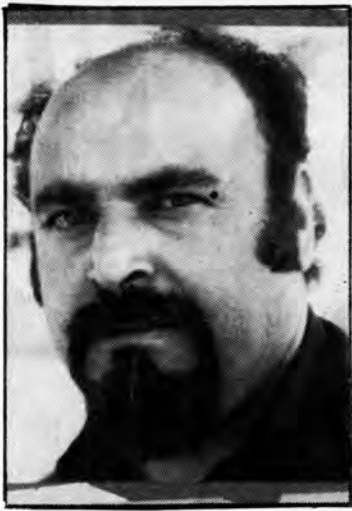
صاحب کننده هفت

— برای تهیه فلم موزیکال رمورد زندگی پرماجرایی احمد ظاهر هم اکنون چه امکانات وزینه های در اختیار دارند و کدام زمینه های دیگری باید فراهم گردد؟

اوبه موسیقی عشق داشت واز لابلاي آهنگهایش در قلبهاراه کشید. بود که شهرتش برایش ماجراها خلق کرد. اگر من موفق به بیاختن این فلم شوم ستون فقرات فلم موسیقی و آهنگهای احمد ظاهر در یک فضای نسبتاً رومانتيك خواهد بود، با آنکه زمینه های ناچیز بقیه در صفحه (۹۲)

محترم انجنیر لطیف قرار است از زندگی احمد ظاهر فلمی موزیکال بروی پرده سینما بیاورد ایسا میتوانم پیرس مقصدتان از موزیکال بودن فلم زندگی احمد ظاهر چی است؟

چه من این فلم را بسازم و چه نسازم، اوجاوانه است، ومن میخواهم در این جاودانگی اش سهم خویش را به عنوان هواخواه اش اواکت، زمانیکه او زنده بود میخواستم این فلم را تهیه کنم ولی آنکامروى دستم و تجربه — سینمای ام زیاد حساب نمیکردم حالاکه نسبی دست ما می رسد دست مرگ اورا بسوی خود کشید.



در نقش جدید

علاقه مندان سینمای نویای افغانی با چهره او آشنا اند طغیان از سال ۱۳۵۰ باینسو در برده های سینمای کشور ظاهر گردیده با آنکه سالهای اخیراً نظریکه انتظار میرفت از او داشته های هنری کمتراست اما یابایی سیمای او در فلمهای ((مجسمه هامیخندند، غلام عشق، دام مرگ، عشق من میهن من، اختر مسخره، گامهای استوار و صبور سرسازا) هوید است. اورا همچنان از فلم اجنایتکاران که در همان فلم برنده جایزه اول — سینمای کشور گردید تا فلم



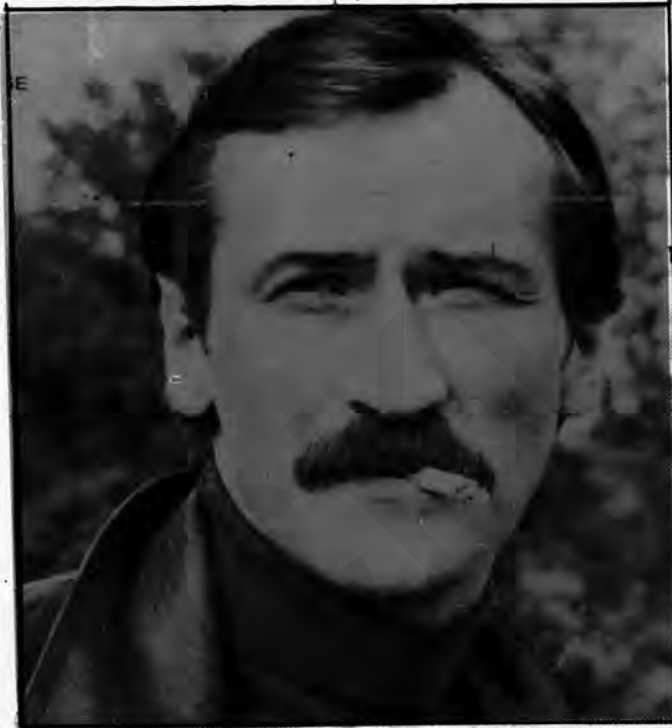
طغیان هنریشه موفق سینمای کشور



لیونید فیلا توف

لیونید فیلاتوف هنرپیشه مشهور سینمای شوروی در اکثر فلم های ساخت شوروی نقش عمده داشته است و هنردستان کشور مایقینا بانام و هنرنمایی های اواز طریق برده سینما و تلویزیون آشنائی دارند. اینک صاحبه اورا از مجله ((سویتمسکی فلم)) جهت شناخت بیشتر از این هنرپیشه پرآوازه سینما با هم میخوانیم.

اود رمورد اینکه چطور مناسباتش با سینما تحکم یانست چنین می گوید: ((اولین صحنه ایکه من در آن کار کردم مدتها بقیه در صفحه (۸۷)



دسیما خبر و نه

به دې پروستیو وختوکی د سینما توگرافی د ریاست له خواد پوه فلم د برابرولو کار ترلاسه لاندې نپول شویدی چی (کابل ینکسی بنار) نومیزی د اهغه لومړنی فلم د ی چی تراوسه پوری د کابل بنار په باب جوړی نیزی.

د افلم چی په ۲۰ ملی متري توگه اورنگه ل وول برابریزی د هغه د کارگردانی چاری د پخوانی او پیژندل شوي کارگردان عباس شیان په غاړه دي او د فلم سناریوم د کارگردان له خوا لیکل شویده. د دې فلم د فلم اخیستلو چاری د افغان فلم د سابقه لرونکی اوتکره فلم اخیستونکی فلم سخی سلطانزاده له خوا پرمخ بیول کیزی.

کله چی موله کارگردان خغه د هغه د فلم په باب وپوښتل په جواب کی یی داسی وویل:

زموږ فلم چی اوس د کابل ینکلی بنار نومیزی، ټول شل د قیسی وخت نیسی. په فلم کی هغه شویده چی د کابل بنار د تاریخی اثارو د ینکلارو ترخنگه د کابل بنار زار و محایزه اوکنه والی هم وښودل شی چی خلک به غومر مستونزوسره په هغوکی ژوند کوی. دغه شان به د کابل د خلکو د خوښیو او میلو اود ژوندانه د دود اود ستور غرنوالی چی د نااعلم شوی جگړی له دوام سره سره په عادی توگه سرته رسیزی، ننداری تصور اندی شی.

فلم به د سنبلی د میاشتی تر پایه پوری د پردی پرمخ ښودلوته چمتو شی او اټکل کیزی چی د افلم به له هیواد خغه بهر ټولو افغانی رتونه واستول شی.

صاحبه کنده رهش

آزما یشی در کرکتر منفی

فلم جدید یکه نتیجه کار هنرمندانه محتم جان محمد حیدری است، گوشه روشنی است از زندگی روستای افغانی که در آن مناسبات دوقریه زاده روان دهاتی برجسته شده - نویسنده، سناریست و کارگردان فلم جان محمد حیدری است. این فلم که کاراندک آن باقیست بنم (بابا) مسی گردیده. فلم دارای جهات ذوقی نیز می باشد.

فلم جدید این چه نقشی دارد؟

((بیگانه)) که خوب درخشیده به خاطر دارم. سردی اشرا در ((عشق من میهن من)) و گرمی اشرا در ((صبور سرباز)) همه احساس کردم.

خواستم با اومسایلی رابه گونه صاحبه مطرح نمایم. درست زمانه از من پذیرایی میکند که قیانه مکیار شده دارد.

طوری که میبینم باید از صحنه شورتنگ آمده باشید؟

همینطور است.

اگر ممکن باشد در مورد این فلم که تحت کار است برایم معلومات بدید.

کامله نقش منفی تا پای فلم منفی.

ولی غالباً علاقه مند ان شما می پندند که شما نقش های مثبت را بازی کنید.

اینبار خودم ترجیح دادم این کرکتر را انتخاب نام چه در این کرکتر حالات نهایت زیبای هنری نهفته است واقعتش را پیرسید می خواهم در این کرکتر خود را وزن نمایم و در مورد مناسبت باعلاقه مندان هنرم میگویم من به همه حال نمیتوانم غیر از روابط دوستانه بقیه در صفحه (۹)



شکوهی تازه با ریخا

منشیم : زینج الله
عشقیتمه
در

اوهارت بلند پروازی به شهرت رسیدن را در آن که هنرمند بین اطرالیان در حال پیشرفت است



ملکه پی که

هزاران عاشق پاکتخته دارد



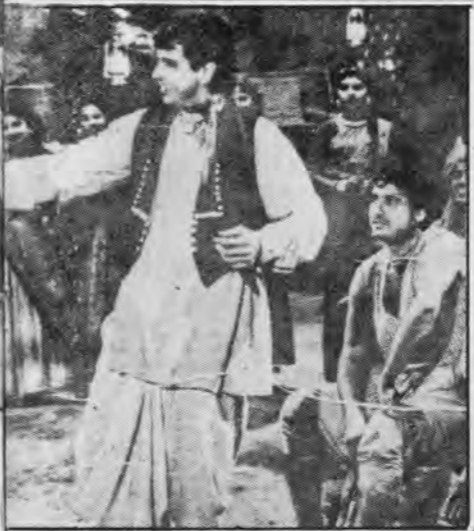
REKHA
**PEOPLE
THOUGHT**

با آنچه بی مثل سگ را نوازش
میدهد ، شما چنین فکر میکنید که در
سالون سینما استید ، او زیباست و
میخواهد که شما نیز از او لذت ببرید (ریکا)
میداند که چی چیز زنان را از دختران متفاوت
میسازد .
شما باید خیلی محتاط باشید ، زیرا بعد از مدت -
طولانی با او مقابل میشوید ، ایا او مانند گذشته خواهد
بود و یا فرق خواهد داشت در عین زمان شما از او لذت
که او تغییر کرده باشد حتی اگر تغییر اویاعت از شما
نیز گردد ، بهر حال این موضوع مربوط بشماست و (ریکا)
را به آن کاری نیست .
بقیه در صفحه (۷۰)

او تغییر کرده است ، موهایش
را چنان بالا انداخته که گویی در
حالت مد و جدر باشد ، او گامهای
در راز بر میدارد مثلثی که حضور
در ریایی پالای کوچ در حرکت باشد
و اینسورانسو بخلتند .
این صفات ریکا است ، هنوز هم
او شمارا از حرکت های ظریف خود
با خبر میسازد ، زمانی که در -
آن سرخ خود شفتالوها را
ب میگیرد و گاهی هم کسه



وحید قاسمی با پسرش



شایکه ای نموده است.
 وی درباره کشمکش
 ها و تبعیضات مذهبی اینگونه
 نظر دارد:
 ((تبعیض و تعصب گروهی
 و فرقه ای در خط آن به همدیگر
 تاختن و یکدیگر را از پست رساندن
 و به قتل انسانها دست زنگه کردن
 گناه بزرگ و جنایت نابخشودنی
 است. آنها ای که با ایجاد فرقه
 در میان انسانها، نفع جوی مس
 کنند و فضای آرام انسانها را برآز
 کد ورت و مایم میسازند و مردم را در
 سیطره جبر و استکبار قرار میدهند
 اینان دشمنان خداوند (ج) -
 شمرده میشوند. اینان مسلمان
 اند و نه هندو. اینان حیوانی
 بیش نیستند. در مراد آباد و سا
 علی مگر، در احمد آباد و باهلیوندی،
 هر کجایی که باشد، هند و سی
 کشته شود و مسلمانان، روان من
 زخم میخورد.))
 (گفته شاعر مکرک است:
 ((وقتی در گوشه ای از جهان، -
 انسانی به خاطر کینه و حسرت
 انسانهای دیگر کشته میشود -
 انسانی در من میبرد.))

دیگر در حدیث و بیانیها

دلپ کمار کیست؟

دیگر در حدیث و بیانیها

بگرداننده به دري: رهبن

از همین لحاظ آنها یک تابع
 تمصب کورکورانه مذهبی اند
 همیشه از شخصیت روان بسزرگ
 دلپ کمار، برهین و هراس دارند.
 بدخواهان و دشمنان دلپ
 کمار در نخستین گام دشمنان ملی
 وی هستند. این دشمنان درست
 از همان آغازهایی که دلپ به
 جهان سینما روی آورد در برابرش
 قد بلند کردند. اینها اتهامات
 و سنگ اندازیهای بس افزونی در
 راه پیشرفت و روح دلپ نمودند.
 تا آنجا که وی را جاسوس پاکستانی
 بقیه در صفحه (۹۱)

یوسف خان پت مسلمان مؤمن و
 با شهادت و میهن دوست هند و -
 ستانی که هرگز تعصب مذهبی
 زبانی و غیره از اینگونه هارانی
 شناسد. دلپ شیفته و دلباخته
 انسان و انسانیت است.
 تاریخ گذشته های نزدیک
 شاهد است که دلپ در کشمکش
 های مذهبی در هند سر وقت در
 رسیده و در گذشتن گروه ها و -
 معضلات آنها کما هو العادیه ای

دلپ هیچ اثری به جا نگذاشته و
 دلپ هرگز به آنجا تسلیم نشده
 است.
 شخصیت دلپ کار را میتوان
 د و گونه شناخت، یکی شخصیت
 ((دلپ کمار)) و دیگری شخصیت
 ((یوسف خان)) دلپ کمار
 شخصیت نیکی سینمایی بوده که
 نامش تا گوشه های جهان به
 گوشها آشناست و در وستان و -
 علاقه مندان بسیار دارد. و -

دلپ بشمار میرود.
 تاخت و تاز بدخواهان
 دلپ هرگز آرامش و سکون نیافته
 اما در رهبران و هربار آنها شکست
 خورده و خوار و ذلیل گشته اند.
 توانا را همانگونه که سر آغازی است
 پایانی نیز است. مگر توان بد -
 بینی ها و دخواهی ها علیه
 دلپ در مدت کم و بیش از چهل
 سال به اینسو پایان نیافته اما
 در ارجندی و شخصیت بزرگ

ملک

مادری

هفت

تاریخ سینمای هند گواه است
 که آنقدر مطالب و نوشته ها بیکه
 بیامون بد بینی ها و خوشبینی ها
 درباره دلپ کمار نوشته اند -
 هرگز در مورد هیچ هنرمند دیگری
 نگارش نیافته است. و اگر هم نوشته
 اند حتماً آن هنرمند ((سوپر
 ستار)) ستاره درخشان شناخته
 شده است، که این خود برهان
 و دلیل برآزنده گی و ارجنا کسی

زیلی وازل هولند و دلداد و شیفته همدیگر که در شهر وین آلمان زنده می داشتند . به حدی با هم صمیمی میشوند که بدرگاه خد انیایش مینمایند تا عشق شان را دریناه خود نگاهدارند و نسبت به همدیگر بی نهایت رومانتیک می اندیشند . هولند که شغل ژورنالیستی دارد ، بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام ماموریتی ، قصد سفر را به رید و جنیور مینماید . زیلی بنگران است که مبادا هولند اسپر دام خویرویان شود اما هولند برخلاف وده میدهد که به عشق آتشینش وفادار ماند . وی که برآه سفر به رید و جنیور و یکی از ایالات کشور صدت کوتاهی را اقامت می گیرند ، ملول و غمگین و حتی به بستر مرضی می افتند . زیلی که هولند را تا سرحد جنون دوست دارد خودش را - بدان ایالت نزد هولند میسازد سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه بدهد . از نیرو به مقصد حرکت به صوب مطلقاً ب آماده میگیرد .

وقتی به رید و جنیور رسید . زیلی از رسیدنش شگفتی ، تلگرام داد . هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین ، درد و سلسد و رف و برلین اقامت گیرد . . . او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت ، وضع را دگرگون یافت .

و اینهمه ادامه سریال :

ترجمه : حسام الدین برومند

بودند . مرد که لباس سپورتی به تن داشت تا مرادید ، پرسید : شما آقای هولند استید ؟ - جواب دادم : بلی . - او گفت : من از مدت ها انتظار شمارا می کنم . دو روز به روز میشود آقای هولند ، که برای آمدن تا ن لحظه شمار می کنم . - شما را بجانیاورد ؟ - مرد در حالیکه کارت شناسنامه خود را بیرون میاورد ، گفت : والتر البرز ، پلیس جنایی . با خود تکرار کردم : پلیس جنایی .

میخواست کلمات جمله اش را - تعقیب کند ، به هر مکتبی که میکرد آدم تصور مینمود در حال قسرت نمودن چیز است . همچنانیکه هرد و فکش میلزید ، چیخ برآورد : ((با سپورت خود را بده)) بلا معطلی از جیب جاکتم ، اسناد خویش را بیرون آوردم ، او که یاد قوت تمام آنرا از نظر میگذرانید ، گفت : شما از رید و جنیور آمده اید ؟ بالا پیش فریدم : از برای خدا استدلال تا نباید مثل یک منصف باشد ، آقای البرز !

ما را در جریان گذاشته است . - پیش ازینکه حرف های من ختم شود ، او همچنان ادامه داد : لاکن به زودی خانم لورید و نسا - بدید شد و دیگر از وی خبری نبود که نبود . گفتم : چه فکر میکنید ، آیا فیر اوراز یاد آورده ؟ - جزامیتواند چنین واقعه بی بوقوع پیوسته باشد ، چونکه قالیبن غرق در خون بود . با شنیدن این حرف ، اتاق با همه مفروشات و اثاثیه آن بسدور سم بچرخیدن شروع کرد . این

و او انرا زیاد عزیز میداشت . قالیبن قیمتی بود با نقش و نگار د لیدیر . آری ، زیلی نباید بدیده بود . در ندان هایم را شستم و دهنم را - آبکش نمودم . در اثنا بیکیه نزد البرز می گشتم ، مامور پولیس در اتاق خواب بود . با مشاهده اتاق خواب آدم می بیند داشت که در آنجا زلزله مهیبی بوقوع پیوسته که هر چیز را به هر سو برتاب نموده ، یخته های رختخواب یاد شده بود ، یکی از از میزک های خورد و تمام چوکیها تیت و پرک به هرسو افتیده ، و پرک گند و بچشم می خوردند . چراغ

خدا با ما سخن است

ناخود آگاه ، گفت : هنوز بهتر . کلید منزل زیلی ، نزد من موجود بود ، از نیرو تا آندم تشویبش نداشتم ، حقوتی را ندیده در مقابل مدخل پارک توقف نمود ، از او تقاضا کردم : لطفاً لحظه منتظرمانید ، زود بر میگردم . راننده بی حرف و ساکت باقی ماند . من بدون آنکه به عقب بنگرم به جهت ریزش باران شدید ، باعجله بطرف خانه دویدم . روی سرن ، خالی از عابرین بود و هیچکس به چشم دیده نمیشد . هنگامیکه دروازه خانرا گشودم و چند بار بیهم صدازدم : زیلی ، زیلی ! لا ا ما بر خلاف جوابی نگرفتم . از بالای بله های زینه های جرخش بالا رفتم و از نو صد ابر آوردم : ((زیلی !)) آنجا کاملاً - سکوت حکم فرما بود . خواستم - دروازه دومی را بگشایم اما کلید گیر آمد و همچن نخورد . ناخود آگاه قلب شروع کرد به تند تند زدن ، چونکه تازه ملتفت شستم قفل اصلاً بسته نشده بود .

دروازه را باز کرده بسوی هال شتافتم . نخستین چیزیکه نگاه هایم بدان ملاتی گشت ، شش گلدان پرازگل های سرخ بود . اینها در واقع همان گل های سی بودند که هنگام ماموریت در خارج از آن شهر ، برای زیلی ارسال داشته بودم . گلدانهای سفالی روی زمین گذاشته شده بودند . عطر گلها پیش فیزیای اتاق را پسر نموده بود . با آنکه خنک خورده بودم ، اما هرق ازید نم سرازیر شده و شت و پست گردیده بود . برای سومین بار باد لهره فریاد زد : ((زیلی !)) بازم بیفایده بود . فقط صدای اصابت دانه های باران به شیشه ها و پنجره ها بود که گوشه ها را نوازش میداد . ناگه سراسیمه و برآشفته - بسوی اتاق مسکونی عجله کردم ، آنجا نیز با کسی برخورد . به آشپزخانه سرزدم ، اما سودی نگرفتم . آنگاه روانه اتاق خواب شدم . دروازه آنجا باز بود . در چوگات دروازه مردی تکیه زده بود . مردی کوچک اندام ، کوتاه قد ، باقیافه کلفت ، موهایش قهوه ای رنگ

البرز در حالیکه دستش را بسوی من دراز میکرد ، پرسید : - میتوانم با سپورت تا نرا ملاحظه کنم ؟ صدای نوازش دانه های باران را رعد و برق و الماسک تحت الشعاع خود قرار داده بود ، و صدای یک طیاره لحظه به لحظه به منزلی که ما آنجا بودیم ، نزد یکر شده میرفت ، به یکبارگی وضع منقلب شده بود . همانسان با ناارامی فریاد زدم : خانم لورید و کجاست ؟ مرد پلیس آهسته آرام گفت : او نباید بدیده . صدای شیشه های پنجره از فرط رعد و برق میلزید ، همزمان با آن طیاره ایکه از فراز ساختمان پارک عبور میکرد ، بلند شد ، عطر گلها انسان را مسحور مینمود دیگر غرض طیاره و رعد و برق بگوش نمیرسد تا صدای ریزش دانه عسای باران را فیر قابل سمع سیازد . در بین میان البرز به حرف آمد : مابین باور استم که خانم لورید و ریده شده است ! البرز مستولی بود . او وقتسی

این د یگرو حثیت است چه میشنوم ، اور بوده شده ؟ - این د یگر کاملاً روشن و سیر ملاست . اینجا ، درین منزل جنگ و مقابله تن به تن برپا و فیر صورت گرفته است . کلمه فیر ، خبر عنده ، چه حادثه میتوانست باشد ؟ از نیرو پرسیدم : - چه کسی فیر نموده است ؟ - این را ما نمیدانیم . - چه وقت این حادثه بوقوع پیوسته ؟ - سه روز قبل ، حوالی شام ، در حدود شاعت هفت و نیم . شما اینهارا از کجا میدانید ؟ در حالیکه پولیس بسوی یک دختر اشاره داشت ، افزود : - دختر در بیان شاهد بوده است . - منظورتان ما ریاست ؟ - بلی ، ما ریای گنگ . او صدای فیر را شنیده است . متعاقب آن صدای زنی را که فریاد زنان کمک میطلبید شنیده است . او که خود ناظر صحنه بوده ، پدرش را در اتاق خوابی که این حادثه پیش آمده ، آورده و آنگاه ، پدرش -

حرف در من شرارت عجیبی ایجاد کردند . با سرگیچی شدیدی ، خودم را مواجه یافتم . البرز همچنان ادامه داد : قالیبن اتاق خواب را میگویم ، آقای هولند . اما حرف های من مطلقاً صراحت ندارد ، ممکن وی بگونه دیگری مفقود شده است و یا . . . این صداها در گوشم پیچیدند ، گلهای بوی جسمناک داشت و در - دماغم یاد زیلی را جان منی بخشیدند . شتابزده ، خودم را به تشناب برای غسل دادن - رسانیدم . از فرط غضب و اضطراب برام حالت تهوع رخ داد . از شدت استفراغ چشم هایم پر از اشک شدند . بناچار خود را با آب سرد شست و شوشادم . در مقابل آیینه روی ، شانه ، ماشین ریش و برس در ندان هایم ریافتیم . همه یاد ها و یاد کارها ، هنوز آنجاست . هودا بود ، تنها زیلی نبود ، به گفته دیگران او ریده شده و لا اثر بود . لکه های خون با نقش های قالیبن در آمیخته بود ، با نقش های همان قالیبن که در - شپ کرمس برایش اهدا کرده بودم

حرف در من شرارت عجیبی ایجاد کردند . با سرگیچی شدیدی ، خودم را مواجه یافتم . البرز همچنان ادامه داد : قالیبن اتاق خواب را میگویم ، آقای هولند . اما حرف های من مطلقاً صراحت ندارد ، ممکن وی بگونه دیگری مفقود شده است و یا . . . این صداها در گوشم پیچیدند ، گلهای بوی جسمناک داشت و در - دماغم یاد زیلی را جان منی بخشیدند . شتابزده ، خودم را به تشناب برای غسل دادن - رسانیدم . از فرط غضب و اضطراب برام حالت تهوع رخ داد . از شدت استفراغ چشم هایم پر از اشک شدند . بناچار خود را با آب سرد شست و شوشادم . در مقابل آیینه روی ، شانه ، ماشین ریش و برس در ندان هایم ریافتیم . همه یاد ها و یاد کارها ، هنوز آنجاست . هودا بود ، تنها زیلی نبود ، به گفته دیگران او ریده شده و لا اثر بود . لکه های خون با نقش های قالیبن که در - شپ کرمس برایش اهدا کرده بودم

از آن عطریکه همیشه زیلی لورید و استعمال میکرد ، استشمام میشد و عطر وجود خودش نیز . . . باعجله برخواستم و بسوی کسج د دیگر اتاق گام برداشتم . البرز با صدایش که آهنگ خوشی داشت گفت : من به دربان تلفون کردم ، آنوقت شما بالای تان آب سرد می انداختید او اینجامده . - همراه باد خترش . - چرا ؟ میخواست برای تان حوادتی را که پیش آمده بود بر شمارد ، یقیناً شما به آن علاقه میکنید . - دربان مدعی است که میان شما و خانم لورید و علایق محبت و دوستی برقرار بوده . - چرا ؟ ما تصمیم به ازدواج را با همدیگر داشتیم . او گفت : چه اتفاقی ناخوش آید و زشتی ، و متبانی حرفهایش را قورت کرد . - مگر شما سر ما خوردید ، اید ؟ - چرا ؟ - چونکه با نا اراحتی و شمرده شمرده سخن میگویند . مرد از تکلیف دندانه هایش و - اینکه جزئیات چیز دیگری را - خورده نمیتواند و از درد جان فرساییکه بیحد ناراحتش ساخته بود ، یاد کرد .

در هر حالت ، این زیلی بود که ناید بدیده بود و بایست بد - یختی مادرست از همین لحظه آغاز مییافت . با خود اندیشیدم : زیلی را - حتما کسی از من گرفته است . با آنکه من به همه معبودان ، حتی آنها بیکیه بدان اعتقاد نداشتم ، التماس و تضرع نموده بودم ، اما برخلاف ، آنها مراد را مان نگه دار - شدند اما زیلی رانه ، این چه درد روانی جانگناه است که مرا این همه محاصره کرده است . با خود به تفکر پرداختم : اما من که به زیلی باور و اعتقاد داشتم ، او برای من مثل یک الهه بود .

در بیان آنجا ، وارد اتاق خواب شد . دختر گنگش ، در اثنا بیکیه و انگر ادای احترام میکرد ، سرش را به زیر افکند و بود . دخترش نه به من توجه کرد و نه به هیچیک ما . واگر گفت : روزه خیر ، آقای هولند . او همان سان بالحن صمیمانه ، ادامه داد : تسلیت عرض میکنم ، جناب . ناراحتی درون من تا آندم اینهمه اوج نگرفته و مرا تا آنوقت منقلب نساخته بود اما یاد یگرم بدم سراسر قلمرو وجودم را بر میساخت تازه این موضوع نزد جان میگرفت لطفاً ورق بزنید

زمین به نقطه تاریک رنگی کشید شد . اغضرابی وجودم را در بر کشید ، فریاد برآوردم : - چی ، آیا این لکه های خون است ؟ البرز سرش را تکان داد : بلی ، افراد ما آنرا با زسی نموده اند . میتوان خون او باشد . هنگام اختطاف و ورودن آدم ها ، معمولاً چنین اتفاقاتی رخ میدهد یک تفنگچه . . . از سخنان البرز سراسر محبت و همدردی پیدا بود . از بیرون صدای قدم ها بگوش میرسید بعداً صدای دربان که البرز را - صدا میزد ، آنجا پیچید . البرز متقابلاً جواب داد : - بلی این جا است !



آرزوی زیلی از میان هزاران هزار مرابزرگیده بود . لحظات آشنایی ما برفوق آرزو و امید سبیری شده بود ، من به وضاحت دریافته بودم که این آشنایی و پیوند تعمیق می یابد و ریشه دار تر میشود . به یکباره گی نگاه هایم به روی

و مقرون به حقیقت میگفت که...
 زیبایی ناپدید نشده، بلکه احتما...
 مرد، چونکه بالایش فیر شد...
 است و یگرشک و تردیدی برای...
 باقی نمانده و جایز راه یا س و...
 ناامیدی میسرند گاه گاهی این...
 مید که زیبایی من میشود زند باشد...
 رمن تاثیر زود گذر میشود بسوی...
 دخترک رونموده با ناتوانی گفتم:
 - صبح بخیر ماری ((
 متعاقب سخنانم، البرز به...
 حرف آمد:
 اکنون من برای آقای هولند...
 آنچه را که تو برای مانوشته ای باز...
 میگویم و هرگاه من همه چیز را...
 درست برشمرده باشم، تو سرت را...
 تکان بده، تا هولند مطمئن شود...
 و با یافتن پایان آن حرف ها،...
 ماری سرش را جنبانید...
 ماری جیمبر از زانی که حاوی...
 رنگهای سرخ و سبز روشن بود و...
 دامن قشنگ به تن داشت...
 بالاتنه اش بحدی در جانش...
 تنگ بود که پستان هایش را به...
 مشکل بدان جا کرده بود او به...
 خاطر اندام نازیب و ناموزونش من...
 شرمید، یا هائی در آرش از زانو...
 برهنه بود و فقط جوراب های...
 ابریشمی کوتاه به پا داشت، او...
 برای لحظه کوتاهی سرش را...
 بلند کرد و نگاه هایش را بسوی من...
 دوخت، چشمانش متغیر مینمودند...
 چهره سفیدی داشت...
 - تو اکرا با خانم لوئید و میبودی،...
 مگر نه؟؟
 ماری سرش را به عنوان تائید...
 تکان داد...
 - وقتی تو تنها میمانی، اکرا...
 سراغ زیبایی را میگیری، مخصوصا...
 در ساعات بعد از ظهر، بلی ماری...
 اکرا ساعات فراغت اش را با زیبایی...
 سپری مینمود، آن در زیاد مشتاق...
 همد یگر بودند...
 البرز به سخنانش ادامه داد:
 به اساس یک خبر، ماری در...
 ساعات بعد از ظهر ۹ فبروری در...
 بحریکه بود، برای یخمالک زن...
 رفته بود، آنجا صدای سه فیسر...
 پیغم را شنید...
 آنگاه البرز بسوی ماری رخ نموده...
 رسید:
 - درست میگویم ماری؟؟
 - در دست میگویم ماری؟؟

ماری با سخنانیکه مفهومی را...
 فقط گفت، غامبتوانست بفهمد...
 چیزهای گفت و اشارات واد و اتسی...
 از خود نشان داد...
 فیرا، صدای فریاد یک زن...
 تعقیب نمود، به زودی ماری را...
 این صدا بخود معطوف داشت...
 به گمان او صدا صدای زیبایی...
 زن صمیمی و دوست دیرینش بود...
 ماری با چنان عجله بی که برای...
 مقدور بود، از بالای پارچه های...
 پنج عبور و بسوی منزل شتافت...
 دروازه های مسکن زیبایی باز...
 بودند ماری با شتاب هرچه تمامتر...
 بسوی اتاق خواب، گامهایش را...
 فراختر ساخت، اتاق خواب را...
 کاملاً خالی یافت، زیبایی به یقین...
 ناپدید شده بود، آنچه گفتید...
 درست است ماری؟
 دخترک زیباروی گفت، فریاد...
 اند و هناك بیرون آورد، تن...
 بلورینش را سخت به من فشرد...
 چونکه میدانست من عزیزترین نفر...
 برای زیبایی بودم و او خواست...
 ارادش را نسبت به زیبایی به من...
 اظهار کند، در دفعه ویا...
 سش را که در سیاهی ماری خوانده...
 میشد، نمی شود با زبان کلمات...
 انشاء کرد، از نیروی آنکه شور و...
 غوغایی در درونم برپا بود، سو...
 هایش را از روی نوازش، مرتب...
 کردم، روانمود ساختم که با یافتن...
 زیبایی هم خودم وهم او را آسوده...
 میسازم...
 و انگیزا آهسته گی گفتم:
 حق با ماری است که بیحد افسرد...
 شده است، از آن روزی که مرا...
 بخانه فراخواند، وقتی به اتاق...
 استراحت پا گذاشتم، دریافتیم که...
 واقعا زیبایی را برده اند...
 - چطور معتقد شده اید که او...
 را برده اند؟
 البرز جواب گفت:
 - مگر چی سان میشود باور نکرد...
 چند فیر متواتر، خون...
 من قبلا در میدان بوتسرام زندگی...
 داشتم، باری به منزل مانیز اتفاق...
 پیش آمده بود، صحنه غامب لقا...
 مشابه هم اند:
 صدای فریادها، فیرها، و...
 بعد هم مشاهده خون بروی پله...
 های زینه، بدنبال آن، اخ...
 خدای من...
 - نتیجه چی شد، آیا باز کسی...
 دیده نشد؟
 - هیچکس...
 آنها برای همه یک جواب داد...
 شتند: زیبایی ناپدید شده است...
 او را برده اند، استدالات...
 جدیدی برای آن جستجو میکردند...
 در آن درین هنگام با احترام تمام...
 ادامه داد: من روانه میدان...
 بسمارک شدم، این یک تعداد...
 گامهایی بود که من بخاطر روشن...
 شدن قضیه برداشتم، آقای هو...
 لند ((ابتدا تأمیدان یو...
 هانسبورگ، بعد تا گوشه سرک...
 ((کاسپار تیسس)) در تکاپوی کشف...
 قضیه برآمدم، من که فواصل راه...
 را دیده بودم، گفتم:
 - خداوند من میدانم که یقینا...
 این نواحی جقدر از اینجا فاصله...
 دارند، بخاطر کشف این ماجرا...
 د و مامور پلیس با هم سهم گرفتند...
 در آن ادامه داد:
 درین تلاش هایک هیاهو و...
 سروصدانیز ما همسفر بود، صدای...
 وحشت و گریه زار زار ماری، گریه...
 برای اعصاب ما خرد کننده، تراز...
 هیاهو بود، من میدانم که آیا شما...
 باری صدای گریه یک گنگ را...
 شنیده اید، آخر بیچاره د ختم...
 من گفتم:
 مهربانی میکنید، اما همجو...
 شاید من تمام آنرا خواب دیده و...
 یاروی یک سن تماشا کرده باشم...
 من ادامه دادم:
 در هر حالتی اینهمه قضایا نباید...
 جدیدی برای آن جستجو میکردند...
 در آن درین هنگام با احترام تمام...
 ادامه داد: من روانه میدان...
 بسمارک شدم، این یک تعداد...
 گامهایی بود که من بخاطر روشن...
 شدن قضیه برداشتم، آقای هو...
 لند ((ابتدا تأمیدان یو...
 هانسبورگ، بعد تا گوشه سرک...
 ((کاسپار تیسس)) در تکاپوی کشف...
 قضیه برآمدم، من که فواصل راه...
 را دیده بودم، گفتم:
 - خداوند من میدانم که یقینا...
 این نواحی جقدر از اینجا فاصله...
 دارند، بخاطر کشف این ماجرا...
 د و مامور پلیس با هم سهم گرفتند...
 در آن ادامه داد:
 درین تلاش هایک هیاهو و...
 سروصدانیز ما همسفر بود، صدای...
 وحشت و گریه زار زار ماری، گریه...
 برای اعصاب ما خرد کننده، تراز...
 هیاهو بود، من میدانم که آیا شما...
 باری صدای گریه یک گنگ را...
 شنیده اید، آخر بیچاره د ختم...
 من گفتم:
 مهربانی میکنید، اما همجو...
 شاید من تمام آنرا خواب دیده و...
 یاروی یک سن تماشا کرده باشم...
 من ادامه دادم:
 در هر حالتی اینهمه قضایا نباید...
 جدیدی برای آن جستجو میکردند...
 در آن درین هنگام با احترام تمام...
 ادامه داد: من روانه میدان...
 بسمارک شدم، این یک تعداد...
 گامهایی بود که من بخاطر روشن...
 شدن قضیه برداشتم، آقای هو...
 لند ((ابتدا تأمیدان یو...
 هانسبورگ، بعد تا گوشه سرک...
 ((کاسپار تیسس)) در تکاپوی کشف...
 قضیه برآمدم، من که فواصل راه...
 را دیده بودم، گفتم:
 - خداوند من میدانم که یقینا...
 این نواحی جقدر از اینجا فاصله...
 دارند، بخاطر کشف این ماجرا...
 د و مامور پلیس با هم سهم گرفتند...
 در آن ادامه داد:
 درین تلاش هایک هیاهو و...
 سروصدانیز ما همسفر بود، صدای...
 وحشت و گریه زار زار ماری، گریه...
 برای اعصاب ما خرد کننده، تراز...
 هیاهو بود، من میدانم که آیا شما...
 باری صدای گریه یک گنگ را...
 شنیده اید، آخر بیچاره د ختم...
 من گفتم:
 مهربانی میکنید، اما همجو...

گریه ها گنگاهای صدای پر شمعی...
 دارند، گریه ماری گوشه دهید...
 این قصه که زمانی آنرا منظره...
 نموده بودم، بیاد آمد حکایت...
 یک گنگ، که یک مرد ظالم و مستبد...
 را چنان شکنجه میداد و به کینر...
 اعمالش میرساند که فریاد ظالم...
 هوا را بر نموده بود، قصص مردی که...
 زبان نداشت اما با وجود آن کلماتی...
 در برابر یک بیعدالتی که دیگر...
 دوام نیافت، سراغ کرد، این ها...
 برای یک مرد ویک ظالم چی...
 بودند؟؟
 بسیار افراد مستبد واد ها بی...
 وجود دارند که مورد خشم افراد...
 گنگ قرار گرفته و شکنجه میشوند...
 شاید من تمام آنرا خواب دیده و...
 یاروی یک سن تماشا کرده باشم...
 من ادامه دادم:
 در هر حالتی اینهمه قضایا نباید...
 جدیدی برای آن جستجو میکردند...
 در آن درین هنگام با احترام تمام...
 ادامه داد: من روانه میدان...
 بسمارک شدم، این یک تعداد...
 گامهایی بود که من بخاطر روشن...
 شدن قضیه برداشتم، آقای هو...
 لند ((ابتدا تأمیدان یو...
 هانسبورگ، بعد تا گوشه سرک...
 ((کاسپار تیسس)) در تکاپوی کشف...
 قضیه برآمدم، من که فواصل راه...
 را دیده بودم، گفتم:
 - خداوند من میدانم که یقینا...
 این نواحی جقدر از اینجا فاصله...
 دارند، بخاطر کشف این ماجرا...
 د و مامور پلیس با هم سهم گرفتند...
 در آن ادامه داد:
 درین تلاش هایک هیاهو و...
 سروصدانیز ما همسفر بود، صدای...
 وحشت و گریه زار زار ماری، گریه...
 برای اعصاب ما خرد کننده، تراز...
 هیاهو بود، من میدانم که آیا شما...
 باری صدای گریه یک گنگ را...
 شنیده اید، آخر بیچاره د ختم...
 من گفتم:
 مهربانی میکنید، اما همجو...
 شاید من تمام آنرا خواب دیده و...
 یاروی یک سن تماشا کرده باشم...
 من ادامه دادم:
 در هر حالتی اینهمه قضایا نباید...
 جدیدی برای آن جستجو میکردند...
 در آن درین هنگام با احترام تمام...
 ادامه داد: من روانه میدان...
 بسمارک شدم، این یک تعداد...
 گامهایی بود که من بخاطر روشن...
 شدن قضیه برداشتم، آقای هو...
 لند ((ابتدا تأمیدان یو...
 هانسبورگ، بعد تا گوشه سرک...
 ((کاسپار تیسس)) در تکاپوی کشف...
 قضیه برآمدم، من که فواصل راه...
 را دیده بودم، گفتم:
 - خداوند من میدانم که یقینا...
 این نواحی جقدر از اینجا فاصله...
 دارند، بخاطر کشف این ماجرا...
 د و مامور پلیس با هم سهم گرفتند...
 در آن ادامه داد:
 درین تلاش هایک هیاهو و...
 سروصدانیز ما همسفر بود، صدای...
 وحشت و گریه زار زار ماری، گریه...
 برای اعصاب ما خرد کننده، تراز...
 هیاهو بود، من میدانم که آیا شما...
 باری صدای گریه یک گنگ را...
 شنیده اید، آخر بیچاره د ختم...
 من گفتم:
 مهربانی میکنید، اما همجو...

پلیس باید کارهای عمده...
 خاطر دسترسی به چگونگی موسوع...
 انجام میداد...
 - نفتم که همه انتظار شما را...
 میبردیم، آقای هولند!! شاید...
 بتوانید مراد زمینه کمک قابل...
 ملاحظه ای بنمایید در بیرون...
 از منزل هیا هو رقیل و قال بلند بود...
 صدای مردی شنیده میشد که...
 میگفت:
 "من میخواهم بدانم که چی مدت...
 دیگر با بیست اینجا مانم، صاحب...
 صدا را نده، تکی که من کرایه...
 گرفته بودم، بود، و یکی فراموش...
 کرده بودم که او هنوزم انتظار...
 مای برد...
 بجوابش برد ا ختم:
 - تقریبا یکسال...
 اندکی بیشتر، من زیبایی در...
 نوامبر سال قبل با هم معرفت...
 حاصل نمودیم...
 - در کجا، بفرمایید؟
 ((هلفیک)) مردی بود که...
 حدود ۶۰ سال داشت بسیار...
 آرام و کاکرتیک به نظر میرسید...
 موهایش بور رنگ بوده، و عینک...
 های ساخته شده از استخوان...
 شاخ، بر چشم وایس کنار لب...
 داشت...
 من روزگاری در یکی از...
 د فاطر شبانه بایک دبیر کار میکردم...
 که مشاهده قیافه ((هلفیک))...
 پس از مدت ها، مرا بیاد وی...
 انداخت...
 د دبیرم کورمردی بود که...
 جزا را می دیدن به چیزی دیگری...
 نمی اندیشید و زنده گی اش را...
 کارنا بخشیده بود این انسان...
 نیک اندیش زن فریه و جاقی دا...
 شت، او به محبت زنش سخت...
 معتقد بود...
 منکه حواسم پرت و یاد همن...
 خود مشغول شده بودم، بخود...
 آمده برای پرسنده جواب دادم:
 د فرد فتر ((هلفیک)) کمیسا ر

خدا با عالمیان است

همراه خانم لوئید واد رما یزون...
 د ی فرانک)) آشنا شدم در یک...
 منطقه طبیعتی فرانسه...
 (هلفیک)) که آن سوترزانسو...
 زده بود بارد یگر به کشیدن...
 پایب متوسل شد، باخسود...
 گفت: هلفیک حتی در کمال...
 خوشبختی تن به ازدواج داد...
 بود، اونکایی قشنگی به گردن...
 داشت، پیدا بود که انتخاب زنش...
 بوده و حتما خانه کوچک و راحت و...
 آسوده بی در منطقه (جنگل سبز)...
 دارند، میبنداشتم که زن او...
 انتظار برگشت او را میبرد...
 هر دو...
 بیرون بودند، دوران جوانی و عیش...
 و نوش شان را گذراندند، بودند...
 ولیکن در محبت شان پایداری و...
 استواری خوانده میشد، گمان شد...
 که حتی چیزهای خوب و مطبوع...
 میخورند و این کهنه می نوشند و...
 او برای زنش معبود خوبی بوده...
 زنده گی را در آینه صفا و صمیمیت...
 می نگرند...
 مشاهده این همه حوادث،...
 محبت آنان و یاد زیبایی عواملی...
 بودند که در روح من تاثیر عمیقی...
 بجا گذاردند، تازه متوجه شدم که...
 اشک به چشمهای حلقه زده است...
 یکی از مامورین که وظیفه...
 تند نویسی داشت خود شرا روی...
 د فترجه اثر خم نموده بود و مصر...
 وف برداشتن یاد داشت بسود...
 او رنگ بریده و اندام لاغر داشت...
 لحظات چند سکوت حکمفرما...
 بود، در بیرون باران به شدت...
 می بارید و بر فمد رحالت و پ...
 شدن بودند، یا هلم درد دا...
 شتند، میترسیدم شدت باران...
 مانع پروازم نشوند، درد یا هلم...
 شدید و شدید ترمیشد، شامگا...
 هان بود، میدانم چرا مرا از...
 آنشب بدم می آمد، شاید هم...
 به خاطر اینکه اولین شبی بود که...
 از بودن زیبایی و عدم موجودیتش...
 آگاه شده بودم...
 حرفهای کمیسا که میفرسید:
 ((شما سال اشنا یان با زیبایی...
 را تماما با او نبودید))
 رشته انگام را در هم گسست...
 باخونسردی گفتم: نه آقای...
 کمیسا، من یک را پورتراستم...
 اداره ام معمولا، مرا برای انجام...
 ماموریت پیوسته به در دست ها...
 میفرستد، من همیشه خارج از...
 وین سفر میداشتم باشم، اما هر...
 زمانی که خواسته ام، توانسته ام

سه آهنگساز

ساده دلانه همیشه در موسیقی
 اوتکار میشود: ((شماراد وست
 دام « مراد وست بد اید))
 این عشق هیچگونه حالت تند
 و روحانیک ندارد . هیجان و -
 شعوت که هیچگونه موزارت را در
 سراسر عمرش دست نداد ، دل -
 هیچ یک از قهرمانان اورانیزیس
 قرار نمیازد . رنج د دنیا آنسا
 یا حتی حمد الکتراد را بد و منه
 هیچگونه رابطه ای با حوس
 ابلیس بتوفن یا واکتر ندارد .
 در بیان همه هیجانا ت چیزی
 جز خشم و غورنی شناخت -
 هیجان هیچگاه در او نفوق -
 نمی یابد و عبارت ((سراسر وجود
 ونوس به چشم او وابسته است)) -
 برایش معنایی ندارد .



اما همین نکته است که نشانه
 روحیه آرام او را در همه آثارش
 به جامی گذارد : و برای ما ، که
 در عصری زست میکم که هنر -
 مند ان فقط بیاری هیجان های
 حیوانی بدنی یاب مدد عرفان
 ریاکارانه یک مصروع (دیوانه)
 عشق را بیان میکنند ، گویایی
 موسیقی موزارت ، از نظر جھلی
 که به عشق دارد ، کمتر از علم آن به
 عشق نیست . با این وصف ، ما -
 به ای از شهوانیت در او نهفته
 است . با آنکه از بتوفن و گلوک
 کمتر شهوانی است ، اما از آن
 شهوترانتر است . او را نمیتوان
 یک خیالپرست آلمانی دانست ،
 بلکه اهل سالزبورگ یعنی اهل
 شهری است که میان راه و نیز به
 وین واقع است . بیشتر چنین به
 نظرم آید که نیمه ایتالیایی
 است .

هنسرا و گاه مستی و نشه
 پر رویان و اند روزین های آسمانی
 پروگن را بیاد می آورد که دهان
 شان برای همه چیز ، مگر مدعا
 ساخته شده است .

آیا درباره موزارت ، برلیوز و واگنر میدانید؟

موزارت

این کوشش در پی حقیقت -
 کجا بازی ایستد ؟ آیا هیچگاه
 با زنی ایستد ؟ آیا موسیقی ، به
 گفته موزارت همیشه مانند
 ((تیشه های یک دل آشفته)) -
 خواهد بود ؟ آری به شرطیکه
 این تیشه همیشه همانند
 بماند
 موزارت ، هنگامی که هنوز -
 کودک بود ، نیاز در ناکی به
 مهربانی داشت . میگویند روزی
 ناگهان از یک شاهزاده خانم
 اتریشی پرسید : ((خانم ، آیا
 مراد وست دارید ؟)) و -
 هنگامیکه شاهزاده خانم ، برای
 اینکه سر به سر او گذارد گفت ،
 ((نه)) دلنگ شد و سر به
 گریه برداشت . قلبش همیشه
 کودکانه ماند . این خواهش

شت ، برعکس بتوفن که در این
 زمینه به بهترین شیوه بی خود
 آموزی میکرد . حتی درباره -
 موزارت نمیتوان گفت که ((پیش از
 هر چیز)) موسیقیدان بود . او
 جز موسیقیدان نبود ، او حتی در
 باره مساله پیچیده شعر و موسیقی
 که در آثار دراماتیک به یکدیگر
 میپیوندند ، چندان معطل نشد و
 یکباره مساله را حل کرد : هرچا
 موسیقی است رقیب نمیتواند
 وجود داشته باشد . ((در یک
 ابراشعر باید حتما ختر مطیع
 موسیقی باشند من احساسات و
 اندیشه های خود را نه به شعر
 میتوانم بیان کنم ، نه به یاری
 رنگ ، زیرا شاعر نه نقاش اما
 با اصوات میتوان چنین کم زیر
 موسیقیدان است))

نخستین نکته بی که در او به
 چشم میخورد سلامت روحی شگفت
 انگیز است و هنگامی که به بدن
 او که از بیماری فرسوده شده بود ،
 بیندیشیم ، شگفتی ما بیشتر میشود .
 این تعادل که در همه نیروهای
 او وجود داشت ، بیمانند است .
 روحی که قادر است همه چیز را -
 حس کند و بر همه چیز چیره شود ،
 منطقی آرام که در برابر ژرفترین
 احساسات در برابر بزرگ ما در رتبه
 در برابر عشقش به کستانس از -
 لحاظ خون سردی شگفت آور است .
 موزارت منحصرأ یک موسیقی
 دان بود . با مطالعات و -
 اشتغالات ادبی میانه بی ندا -



هغه الوتونکی چی خاندی

نیسی . داسې کوربه نه وي چې به کړه کي چې د خندان هونزا د خوږ لولپاره څه خواره نه وي ایتوبول شوي ، ددغه کارله امله هونزا د انسانانو سره مینه پیدا کړې او د هغوي څخه نه وریزي تردې حده چې هونزا به له ویرې ان د انسان له لاسه لورې هم خوري .

دغه الوتونکی په جوړه یی - توگه تل په سوږو کې ژوند کوي په هگیو باندې د ۲۴ ورځو څخه - وروسته له د وڅخه ترخلوږو وړې بچی راوړې چې بیایې موریلار دغه بچی د پنخواونیو لپاره په بحاله او داتوڅخه ترد یارلسو اونیو پورې د بحالی نه د باندې تغذیه کوي .

هغه تویر چې د (خندان هونزا) او نورو الوتونکو د بچیو ترمنځ شته دادي چې د (خندان هونزا) بچیان خپل مور او سلار سره د نویو پیدا شوو بچیانو په روزنه او تغذیه کولو کې مرسته کوي چې ددغه ډول مرستو لری د کله ترخلوږو کولو پورې هم اوږد پیژي .

د ا به ستاسو په نظر نامکده وي چې الوتونکی د یو خاندی چی خو دغه الوتونکی چې کولای شوی د انسان په څیر وځاندي د استراليا د وچې له پیژندل شویو الوتونکو څخه دي . ونه یی ۴۵ سانتی متره ده . او په داسې ځنگلونو کې ژوند کوي چې پرگنه نه وي . اوله هغو ځایو څخه د دغو الوتونکو غیر معمولی غږونه چې د انسان خندانو ورته دي راپورته کیږي .

د استراليا خلک دغه الوتونکی (خندان هونزا) بولی د - خندان وټکی هونزا خوراک ما ران پټ سترگی ، حشرات او د نور الوتونکو بچیان دي . ددغه الوتونکی د بنکار طریقه داسې ده چې ماریه منگلوکې نیسی او هوا ته یې پورته کوي اوله ښه لاسو بڼایه یې مخکې ته را اچوي کله چې هر شونځوږي یې .

دغه الوتونکی په ډله ییزه توگه خاندی اوږد پرله پسې خندانو بهیر کې ډول ډول لڼو غږونه لکه د ژبې د بندیدو په څیر غږونه کیږي .

د هغې گڼې ویرې له امله چې د استراليا خلک یې له مار څخه لرې له دغه ښکل او کټور الوتونکی سره عجیبه شانته مینه

ندارد که کجاست . (یک شب روي دسته های گندم در مزرعه ای میخوابد ، بار دیگر روي بر آنها به خواب رفت ، یک روز روي میزکافی کارد بنال خوابید . پیشخدمتها نگران شدند که مبادا مرده باشد))

پیش او تعتمه ای ناروایی به هنریت می بندند : درسا ور کردن به این تعتمه لحظه یی درنگ نمیکنند . بزودی به هنریت بوعتنامی شود . او وارد ((سنگو- نی فانتاستیک)) خود اشکارا - رسو میسازد . آنگاه این اثر کینه جوانه را به کامیل موک یکزن بیانست پیشکش میکند و یکبار د دل به او میبازد .

هنریت د وباره پیدا میشود ، اکنون پیرومک و پیش عاجز شد . است . بار قرض برد و شش - سنگینی میکند ، ستاره بختش رویه افول است : در همین حال عشق برلیوز د وباره پیدا میشود اینبار هنریت مهربانی او را می پذیرد .

- برلیوز سنغونی د شنام آمیز خود را برای تقدیم به او بصورت یک تکرم عاشقانه ، اصلاح میکند .
- دل او را تسخیر میکند با ۱۴۰۰۰ فرانک قرص ، او را به ازدواج خود در می آورد .
- برلیوز اما ، به زنی به نام اوفلی که نقش ، زولیت را بازی میکند ، و قبلا - عاشق شده بود میرسد آغاز این عشق ، شروع بد بختی هنریت است . بد ینگونه زنی که برلیوز د دستش دارد ، زنی که همچنان برلیوز را دوست دارد ، در پاریس ، در این سرزمین غربت ، یک و تنها میماند ، اندک اندک ناتوان - میشود و پس از هشت سال احتضار ، در حالیکه دیگر نمیتواند صحبت کند ، خاموش ، زمینگیر و افلیج میمیرد . برلیوز ازین پیشامد رنج میبرد ، زیرا هینوز او را دوست دارد ، ترجم او را از امید هد - بد بختی برجین کسانی - مقد ر شده است ، مندلسون (دوستش) او را تحقیر میکند ، لیست و شومان او را تحقیر میکنند ، واگنر ، که در فرانسه د برابر نبوغ او تعلق میگوید ، برلیوزا - انکار میکند ، اما بازم همه اینها چیزی نیست . تلخی ناکامی در برابر در حقیق ، مرگ ، چیس بقیه در صفحه (۸۳)

موزارت بهترین مونس دل های است که مهرورزیده اند و روان های که آرامی پذیرفته اند ، در نامه یی به زنی مینویسد :

((زن کوچک عزیزم اگر میخواستم برایت بگویم با عکس قشنگت چی میگویم ، همیشه میخندی (مثلا) وقتی آنرا از زندانش بیرون میکشم ، به آن - میگویم ، کستانس کوچکم ، خدایه تو برکت بدهد ، ای زن مکار ! چه سراشفته و سینی نوک تیزی داری ! سپس هنگامی که آنرا به جایش میگذارم در حالی که اندک اندک آنرا میغزنام ، میگویم : بروم ! بروم ! بروم اما این کلمه را که خیلی معنی ندارد ، با نیروی لازم آن بزبان می آورم ، و سرانجام تند میگویم . شب بخیر موش کوچکم ، خوب بخواب .

فکر میکنم موضوع خیلی احمقا - نه یی را نوشته ام (دست کم برای د یگران) اما شرف روز است که از تو دهم و واقعا به نظرم یکسال مینماید آه اگر مردم میتوانستند آنچه را که در - دل م است ، ببینند ، از خجالت سرخ میشدم .))

برلیوز

شگفت به نظرمی آید اگر گفته شود که هیچ موسیقیدانی را - چون برلیوز ند نشناخته اند ، هر کس میندارد او را میشناسد . یک شهر پر هیا هو ، شخصیت و آثار او را فرافرا گرفته است . آلمان با فرانسه بر سر افتخار پرورش و حمایت نبوغ او ، ستیز دارد .

کیست که از عشق او - هنریت ستمون آگاه نباشد ؟ - چه د استان حزن آوری بود به یک بازیگر انگلیسی که نقش زولیت را بازی میکند ، دل میبازد عاشق اوست یا زولیت ؟ تازه او را دیده است که این عشق بیبدا میشود . فریاد میزند ((آه بیچاره شدم .)) دختر را میخواهد ، اما دختر د سترد به سینه او میزند ، عاشق در بحرانی از رنج و شور - یده گی به سر میبرد . مانند - دیانه ای ، شبح او روزها ، در پاریس د شت های پیرامون آن - بی هدف ، بی وقته وی آسایش سرگردان است تا آنکه خواب او را از یاد ر می آورد ، دیگر کساری

اطلاعیه ریاست ملرو ریو نها

از آنجائیکه در مرکز بخار صرف یک دیک ذخیره آب وجود دارد و در روزهای معین آب گرم در آن آب جوش داده می شود، بنا به اطلاع ساکنین مکزوریون خاصاً منازل سوم، چهارم، پنجم و ششم رسانیده می شود که قبلاً در سطل ها، دیک ها و کاسه ها، آب سرد ذخیره کنند و در صورتیکه غافل باقی بمانند می توانند پس از دو ساعت انت آب جوش را در عین وسایل سرد ساخته مورد استفاده قرار دهند!

اطلاعیه ریاست تنظیفات

از آنجائیکه کثافات در جاده ها و کوچه ها فوق العاده زیاد شده و موظفین ریاست تنظیف شاروالی هم وقت ندارند، بنا به اذتنام شعریان کابن تقاضا میشود که خودشان کوچه ها و جاده ها را تنظیف نمایند و بعداً به خاطر ندرانی از زحمتکشی و شتکار ریاست تنظیفات، لطف نموده پول محصول صفایسی شانرا به ناحیه مربوط تحویل کنند. در غیران جریمه خواهند شد.



تحت نظر:
ظاهر ایوبی

تکسی ران

سوار تکسی بودم که سردی از کنار سرك جدا زد:
تکسی! تکسی!
راننده توقف کرد.
آن مرد به تکسی ران گشت:
ببخشید آقا، آیا تکسی
شانرا به من میفروشید?
راننده خیلی عصبانی شد و
حرکت کرد.
بعد از آن که ۲۰ - ۴۰ متر
دورتر رفت موتورش را توقف داد و
آن مرد را جدا زد.
آن شخص به عجله، دوید و
دوید و خود را به موتور رسانید
این دفعه راننده گفت:
نخیر، نمی فروشم.

ارسالی: فروغ رفین

فرید: برو چیم. درس چسی و
کارچی و ماره خونقل نوشته کن
و واسطه پیدا کن کشت.
شاگر: نقل خونقل هم واسطه
بري چسی؟
فرید: ای طور اس که کتی بجه رئیس
فاکولته ما چپ افتیدیم.
شاگر: واسطه دگه چه کار اس؟
فرید: گپ از ی قرار اس که رئیس
فاکولته ما سرما درس عم داره و
بچیش برمه اخطار داد که آغای
بقیه در صفحه (۹۱)

فرید: سلام علیکم چطور استی
شاگر جان همه حال داری کجا
استی اوکل بیاد رکه هیچ دیدم
نمیش؟
شاگر: استم لالا جان مصرفیت
هاز یاد اس. خودت چه حال
داری همراي درس ها؟ شکر که
سرحال می بینمت.
فرید: چه سرحال. نفس ماره -
امتحانها کشید.
شاگر: چطور که اسال درم خوان
شدی؟

برادر مونت!



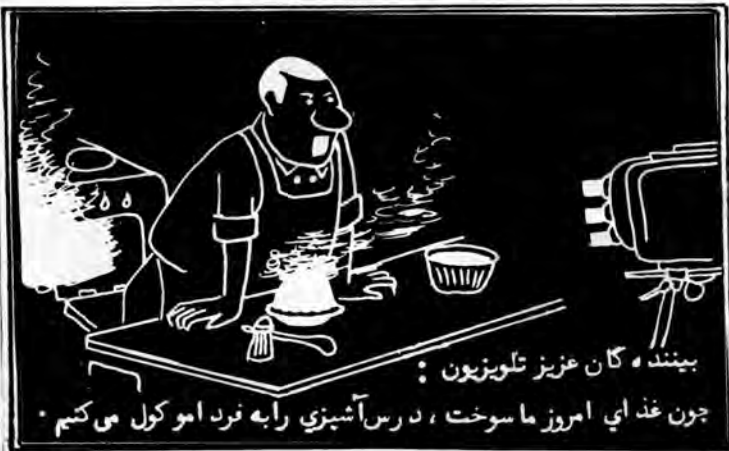
ارسالی: نجیب اویاخیل



به خاطر یک موداس

نوشت: کی اسد اوی

- الله، الله، نکو - نکیر نم گویند آگه شیرین ره، چه خوب -
میرقصه، بلا میکنه بلا.
صدقه، چشما ای خارخمار سنجیدت شم، کباب آد مه میکشه،
در تمام فاکولته ما همیطور چشم های نازنین وقتند ول کسنداره، ده فلم
او شو گریه کند دل او او شد، صدقه گریانایش شم، وتسودان
خوده کسی هفت او کلاب بشوی باز نام سنجیدت نازره بگی.
- مقصدم ازی گپ ها ای اس که ناکلم میشی.
- باز واسطه می کنم.
- اوه دختر! گتم آرایش بسیار ورقم رقم انگشتری وچله پوشیدن
بری دخترها خوب نیس، باز برایتان... پیدا نمیشه.
- الله، چه گپ های میزنی، خیر مابه خاطر چه اقه زحمت میکشیم؟
دیگر حرف نمی زدم...
دیگر حرف نمی زدم چون من نعمیدم که هر گپ یک دلیل دارد
و دلیل هم دلیل ناقص.
بس نعمیدم که، دلیل های ناقص هم مود شده.



برای هر یک از مصنفانم که میگتم نبوشید لباس های ناپوشیدنی
را، آرایش بیجان کنید، می گتند:
می پوشیم، می کنیم، به خاطر یک مود است.
برای نسرين جان گتم: اود ختر، بتلونت تنگ اس، ناگفته
نمانه که کوتاس کوتاه، ده جانت نمیشه.
گفت: بان بابا مجبوراس ده جانم شوه.
- چراچه مجبوریت داره؟
- به خاطر یک مود اس، مود.
د ونفر کاراست که در پوشیدن بتلون ود ونفر هم کاراست که
در سرون آوردن بتلون بانسرين کمک کند.
پاچه های تنگ و کوتاه تاساق پایش میرسید وپاهای بیچاره
زده و زخمی می شد تا او موفق به پوشیدن بتلون میگردد.
مصنفی دیگرم ازدل خود مود نوکشیده بود، بجای پاچه
تنیان، دهن جوراب هایش را فیته داده بود.
تا که برایش گتم چرا؟ گت:
تو آرام باش، نمی فامی موداس، مود.
نسرين جان! هر روز ریمل و مژه قات، لبسرين و یودر، کریم،
برس موی و هطر باخورد ده فاکولته نیار بداس، بد.
- تونمی فامی، آگه دستکول ما دخترها، ای چیزهاره نداشته -
باشه، بی سلیقه وید مود مالم میشه، ریشخن میشه، ریشخن.
- نسرين جان! کمربند خوده بسته کو، واز شده.
خندید وگت: حالی همیطور کمربند های کشال موداس، پروا -
نداره.
- سبیل کو، پاچه های بتلونت تار تار شده، قات کو، قات
بدوز، بد مالم میشه.
- پروانه داره مود اس.
نسرين! آدم تنهال بهایی خوده لبسرين میزنه، تو رویته هم رنگ
پرکدی، چرا؟
- خوب کدم به خاطر یک مود اس.
- فکر خوده به حاضری خود بگی، خیلی غیر حاضری نکو، محروم
میشی - چایخانه رفتن و همبرگرو چیس خوردن به درد نمی خوره.
- بان بابا حالی بین ماد ختر امود شده، نشنیدی که گفته انر:
آگه از قافله پس ماندی بینات از بریدن اس، باز که محرم شدم واسطه
میکنم، به خاطر یک واسطه کدن هم مود شده.
- اود ختر! ای پننه کی ده بغلت چیس؟ به خیال امروز از راه
حلم فاکولته آندی؟
- نی، او ساده خدای، ای پننه کی نیس، ای پیراهن هانو مود
شده، که ده بغل خود یک پننه کی اضافگی داره.
- اوه دختر! به فکر خود و مردت باش، امیتا به چن، گویند او -
سنجیدت به درد نمی خوره.

گریه ام نهی آید

شخص علاوه بر شغل خود
دارای این هنر بود که گریه
تقلبی یاد داشت، یعنی
هر وقت کسی مهربان او را برای
گریه و ناله دعوت می کرد تا که
مجلس را عزادار نشان بدهد
و اجرتش را بگیرد.
روزی یکی از بولد اران معروف
مرد، او را برای عزاداری دعوت
کردند.
آن شخص خود نرفت و یکی از
شاگردان خویش را رادیده به او
گفت:
- شما به جای من بروید.
شاگرد پرسید:
- خودت چرا نمی روی؟
آن شخص گفت:
- برای اینکه امروز صبح زخم
مرد و هیچ گریه ام نهی آید
کردند.

افسانه‌های در مورد انسانها و حیوانات

قد قدرغ

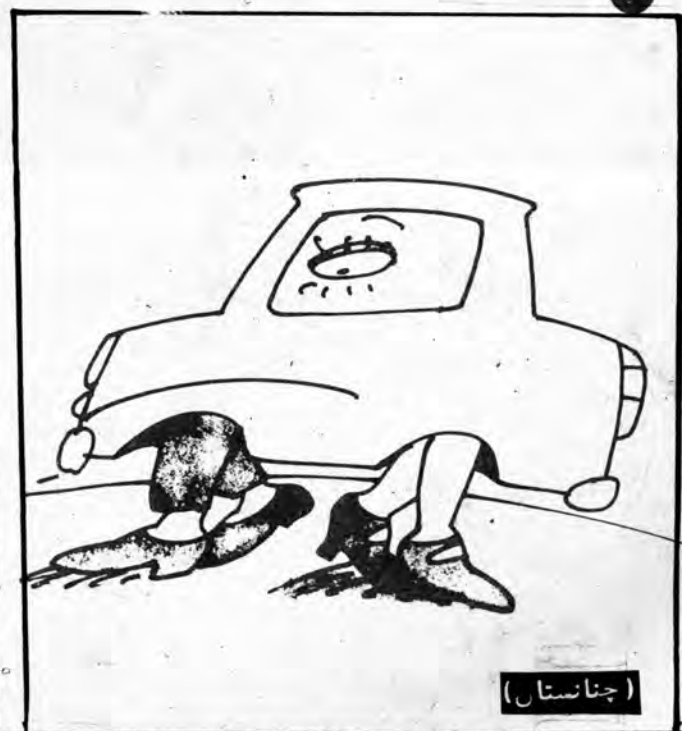
روزي يك ماكيان تخم داد و چنان سروصد ابراه انداخت كه هنگامه آن تا آسمان رسيد .
ميشی که در آن نزدیکی هابود به ماکیان گفت :
- چی چیز خارق العاده -
اتفاق افتاده که تمام دهکده را باقد ، قدت کرمی سازی -
- نمیبینی که چی تخم سفیدی گذاشته ام - هیچکس دیگه اینچنین تخم سفید آورد نمیتواند



ميش بظرف ماكيان روكرده وسا خونسردی گفتم :
- من يك بره كامل بد نيا اوردم و هيچكس صد ام راهم نشنيد .
واما تو بخاطر يك تخم د نيارا بسر برداشته اي .
ماكيان به حيرت افتيد و گفتم :
- عجيب اين بره تود برابر تخم سفيد من چی ارزشی دارد ؟
واما ميش نتوانست جوابی بيايد .
ازان زمان به بعد ماكيان وقتي تخم ميگذارد و صدایش به آسمان ميرسد و اما همسه ميدانند که بره از ميش تولد ميشود



چنانستگن



(چنانستان)

چندي قبل بديدن دوست قد يی ام سمندر خان که تازه از سفر خارجه به کشور بازگشته بود رفت . بجز در و پرورشدن ، چنان همدیگر را در افش گرفته و فشرديم که قبرغه هایم به درد آمد .
من که در زنده کی سی چهل ساله حتی يك بار هم بام از -
لخکی در روزه زادگاه بسوی ملك هاي بيرون باز نشده است با اشتیاق فراوان که مخصوص نادیده ها و ذوق زده هاست از سمندر خواستم تا زنده کسی هاوشنیده کی هایش برایسم قعه کند .
سمندر که از همان کودکی ها ادم خوش صحبت وقعه خوان بود . انور هم به توصیف و تعریف شهری که در آن زنده کی داشت پرداخته گفتم :
- ببادرگل (شهری که من دران زنده کی داشتم نامش (چنانستان) است . این شهر از چهار طرف به بحر ارتباط دارد اما پید اوارو- تولیدات سراسر جهان دران - پیدا می شود . این شهر انقدر

بزرگ است که ده برابر شهر ما و شما ، از صبح تا شام صدها هزار وسیله نقلیه ، به انواع مختلف در شهر رفت و آمد دارند . مردم شهر هم از طرف روز مصرف کار خود بوده اما از طرف شب هزاران نوع سرگرمی و وسایل تفریح در اختیارشان است . سینماها ، سرکس ها ، تیاترها ، رستورانها هم شبانه پر رونق بوده و پروگرام های جالبی دارند . اما در شهر چنانستان يك چیز بسیار جالب وجود دارد . وان - اینکه ، عمده شهر از طرف صبح و عصر آبیایی شده ، سرک ها و پیاده روها باک می شوند . پارک ها چنان منظم و نظیف هستند که ادم از تماشای گرد های گل و درختان سر سبز آن که همه به طرز های جالبی تیچی و شاخه بری شده اند ، سیرنی شود . در روز های باران حتی يك قطره آب در سرک ها و پیاده روها ایستاده نمی شود و در سرتاسر شهر از لای و گل خبری نیست .

لبخند بیگانه هم آشناست

به خاطر

چند پول سیاه

زمانی ارزش زنهای بسیار بیشتر از سکه های طلا بود، و اما باری یکی از آنها گت:

- ببینید چقدر دستها که سکه های طلا را لمس می کنند - و اما سکه ها از این کار هیچ چیزی را از دست نمی دهند - چرا ما هم چنین نکیم؟

زنهاد را تعجب اقتید نه، و لسی خوب کنکاو ی زنانه کار خود ش را کرد - همانطوری کرد نه که زن - اول گفته بود - خوب و اما بعد

از آن مرد هاد رمورد زنها میگفتند:

- کنکاران به بخت، دگر - حتی يك پول سیاه هم ارزش نه ا - رید، و اما زنهاد ر جواب میگفتند:

- اگر چنین است پس شما هم که نزد اینقدر زنها گذرتان می شود، سکه يك حساب شده نمیتوانید، ما هم به شما يك پول سیاه ارزش قابل نیستیم.

به یترتیب این دو طایفه شروع به بگو، مگو کردن تا معلوم کنند که کی بیشتر از دیگری ارزش دارد.

بین زنها و مرد ها امروز هم این دعوا ادامه دارد - دعوا - تا روزی که بالاخره هردو تایی آنها یک جفت میشوند و تمام عمر برای چند پول سیاه دیگر جان میکنند...

ورین شماره
طرحهای راز
بغایر باو ایتالیایا
انتخاب لوره رایج

طنزی از ایتالیا

بیگانه

انجلیکای زیبا و جوان بلکان رابه يك نفر پیچود و وقتی مقابل درب ورودی منزل رسید لحظه بی درنگه کرد تا آرامش خود را بازیابد - او به آهسته گی کلید را در قفل چرخاند و درب را باز کرد و بدون آن که موهایی پریشان خود را مرتب کند مانند دزد بی سرصده او را در منزل شد.

انجلیکا و تن به نزد يك منزل رسید، مادر خود را در اخیر کوچه دید و به همین جهت عجله داشت تا از فرصت کوتاه استفاده کرده قبل از رسیدن او خود را به بستر برساند - او که کمی وقت تراز همیشه به خانه رسیده - بود میخواست از طمن و ملامت مادر رها یی یابد و حتی وادارش سازد تصور کند که دخترش بسیار زود تر از زمان معمول به خانه برگشته است.

با چنین نگرهای د هلیز را روی پنجه پا پیچود، لحظه بی در برابر اتاق خواب پد ر خود - و از درب نیمه باز درون - در سمت و آسوده خاطر شد.

لطفاً ورق برگردانید



باریدن برف هم هیچگونه مزاحمتی برای شعریان ایجاد کرده نمیتواند.

با وجود یک شهر بسیار وسیع است - باز هم هر نوع خوراکیه و پوشاک در آن به وفور یافت می شود - و نرخ مواد خوراکی و غیر خوراکی در همه نقاط شهر یکسان است و در تعجب میشود که چطور میتوانند چنان کنند و چنان باشند.

خلاصه اینکه سمندرخان انقد راز شهر چنانستان تعریف و توصیف کرد که در حیرت فرورفتیم و در اخیر از من پرسید:

ایامیدانی، چرا شهر چنانستان، انقدر زیبا، پاک و آراسته است؟

در حالیکه چشمانم در حسرت داشتن چنان شعری به نقطه نامعلوم دوخته شده بود - برایش گفتم:

- شاید شاروالی ندارند - و دوستم سرتائید جنباند - نوشته: عبدالصبور ستیز

لبخند بیگانه هم آشناست .

ترجمه: ع. خراسانی



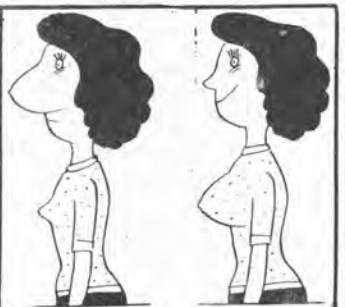
امرو صبح، کارها زیاد شده
اوردیم نزد شما .



حق با بای لنگه



نه تنها هیفک بلکه چشم



به کمک علم و تخنیک



ایا هنوز هیچکس برگشته ؟
هیچکس !

آقای جوانی سر از در برون
کرد و گفت :

عزیزم از یک ساعت است که
اینجا هستم، اما چون دیدم که
خوابید می مزاحمت نشدم .
اوه بلی، دو ساعت قبل بود
که به خانه آمدم و چون هیچکس
در خانه نبود از تنهایی خسته
شدم و خوابیدم . خانم بیاروی
آه کوتاهی کشید و به حرف خود
ادامه داد . انجلیکا هنوز هم
برنگشته است .

انجلیکا در حالیکه از در و غ
گویی مادر خود عصبانی بود
میخواست گریه کند .
واما در این لحظه پدرش
در ب اتاق او را باز کرد و با تعجب
گفت :
او اینجاست .
خانم ایریدی که شگفت
زده شده بود گفت :
امامن نمیدانستم که او بر -
گشته است .

انجلیکا در حالیکه تظاهر
میکرد از سروصدای والدینش
بیدار شده با صدای خواب آلود
گفت :
من امروز بعد از ظهر، اصلا
از خانه برون نرفته ام .

اکیلی کاماییلی

برگشته است . خانم ایریدی
د هلیز را با عجله و اما بدون سرو
صدایمود . هنگامی که از برابر
اتاق دختر خود میگذشت نفس
بیراحتی کشید : اتاق تاریک و آرام
بود . پس انجلیکا هنوز برگشته
است . البته خود را مکلف به
دادن توضیح در برابر دختر خود
نمیدانست . اما بعضی اوقات
حضور فرزند ان خود را ناراحت
کننده میانت . بخصوص حضور
انجلیکا را .

خانم ایریدی با عجله داخل
اتاق شد . بدون آن که چراغ
را روشن کند در یک چشم بهم زدن
لباس تبدیل کرد، روی تخت
افتید و خود را با خواب زد تا وقتی
دیگران بر میگردد تصور نمایند
که او بسیار وقت ترازانها به خانه
برگشته است .

آقای جوانی ریادی با عجله
پلکان را پیمود و در حالیکه تند
نفس میکشید مقابل در ب منزل
رسید . قفل را بی سروصدای باز
کرد و مانند دزد وارد خانه شد .
نمیخواست دیگران بدانند که
او اینقدر ناوقت به منزل بر
میکرد . آقای جوانی در این
فن مهارت یافته بود و میدانست
چگونه معایب خود را در خانه پسی
که به حد کافی بزرگ بود پنهان
کند .

سوی ریادی د هلیز را روی
پنجه پا پیمود و از این که همه
جاد رسکوت و آرامش غرق بود
لبخند رضایت بر لبش نقش بست .
همه خوابیده اند .

بعد از چند دقیقه صدای
همسر خود را شنید که از مستخدم
میرسید :
- آیا آقای برگشته است ؟

- نخیر خانم ایشان هنوز
تشریف نیاورده اند !

اتاق تاریک و آرام بود - پدرش
هنوز نیامده بود .
از جانب برادران خود کاملاً
آسوده خاطر بود به هیچوجه
امکان نداشت آنها قبل از سپیده
دم به خانه برگردند . مستخدم
هم مانند همیشه در مطبخ مصروف
بود و اصلاً نمیتوانست بفهمد
که کی آمده و کی نیامده بود رخانه
به آن بزرگی چی میگردد .

انجلیکا در ب اتاق خود را
بست . بدون آن که چراغ را روشن
کند با عجله لباس تبدیل کرد،
روی تخت افتید و خود را با خواب
زد . و امیدوار بود وقتی والدینش
بر میگردد در این حالت
ببینندش و تصور کنند که دختر
شان غرق در خواب است .

انجلیکا بی حرکت و گوش
بزننگه ماند . هر لحظه انتظار
داشت تا صدای باز شدن در ب را
بشنود . درد هلیز صدای پای بلند
شود و مادرش از مستخدم بیرون
آید (آیا انجلیکا به خانه برگشته ؟)
و مستخدم بگوید : (نخیر هنوز
برنگشته) و مادرش زبان به

ملامت و شکایت بگشاید و وقتی
در ب اتاق را باز کند و او را غرق
در خواب بباید شگفت زده شود .
انجلیکا بی صبرانه منتظر
بود ، اما صدای شنیده نمیشد .
خانم ایریدی ریادی هنوز
جوان و جذاب ، در حالیکه
موهایش کمی پریشان بود ، با
سرعت پلکان را پیمود ، بدون
سروصدای او را باز کرد و دزدانه
وارد منزل شد .

خانم ایریدی شوهر خود را
در اخیر کوجه دیده بود و میخواه
ست با استفاده از فرصت کوتاه
زود تر خود را به منزل برساند
و بعداً چنان وانمود سازد که
سندتها قبل از او به خانه

جوانه بلند قامت

من پنجره اتاق خود
 بیتوبه بخ بهار بستم
 مانند غروب تلخ یا شمس
 در برکه انزوا نشستم
 ایدوست بیا که انتظمام
 جز وصل تو آرزو نسدم ام
 سمیع حامد

صحاب نوبهاران بازی آید
 که از شهر کبود آسمان لوسوی باران را
 به رخسار سپید نوبهاران چمن ریزد
 و از کام بهاران دشت و صحرا را :

لواي لاله هرسوی بیا خیزد
 آری ! قریحت سرشار از تخیل و تجدید در این شاعر عزیز است ما
 را فراختر و در زمینه صحبت از او میسازد. درست است اینکه پرورش
 دادن ذوق و سلیقه شاعرانه در خود شاعر ایجاب بیشتر کار را می نماید
 تا شاعر بر اساس تجاری سالم از آب بدرآمده زمینهای فکری خود را
 مطرح کند و دقیقتر در این عرصه گام بردارد اما ((حامد)) در عرصه کار
 خود سبک و سستی رست از همگان دیگر میزند .
 بایک سبک پر از شقایق
 هر صبح به راه توشینیم
 تاروح نشاط فرورد یسمن را
 در جنگل قامتت بینیم



تعارف می

شغافیت فضای روحی شعر حامد پر از درخشش ستاره های
 است که هر یک چراغی بر فراز شامگاه قحطی سخن میتواند باشد .
 صداقت و صمیمیت او باعث عشق و باعشقتن جوهر اساسی کارش را از ارزش
 برخوردار ساخته است که هرگاه که بخواهی انرا به زمزمه نشینی
 در هاله از نور و نوازش قرار میگیری و ازین چه بهتر که زمزمه اش کنیم !

من یگانه برستوی بالکستر عشق
 که بر رواق بلند دل تولانه کنم
 بیا که رشته سمین اشکها را
 به بای حجله وصل تو دانه دانه کنم

همانگونه که از شعر تا اکنون تعریفی جامع نشده است تا با آن
 به تمامی ابعاد این ((شاه هنرها)) دست بیابیم ، شعر سمیع حامد
 نیز تنها باید خوانده شود و به اصطلاح ((مزه)) شود و جزو جان
 گردد . یک وجه بختگی شعر ((حامد)) همانا برداخت نو آزمون
 شده احساس و عواطف او باید دیده های تجربه شده اش است
 و این آغاز کار هر شاعر است بسوی دریافت های پویا و تکامل رسیده .
 حامد ! شناسنامه بی نام و بی نشان :
 مارا به شعر عشق دل پاره پاره بود .

سن و سال ((سمیع حامد)) و تجاری که در لایه های اشعارش
 دیده میشود مارا به این نتیجه میرساند که شاعر بیشتر از آنکه به
 جولانگاه میراند و همچون سرفرازان بی آنکه به زوینها بگریسد
 و بی آنکه به بدیده های انحراف دهند ((آنچه که سخت در این سن
 و سال دامنگیر جوانان است)) توجهی ندارد ، علم آب پیش را بردوش
 گرفته و همیشه به بی نهایتی وابدیت میراند .
 درست است اینکه مطالعه - تلاش - تجربه از گذشتگان مسیر
 بقیه در صفحه (۷۰)

خواننده گان عزیزان اره مجله بعد ازین میکوشد طی یک
 سلسله به معرفی قلم بدستان شاعر و شاعران ناشناخته و گمنام
 و شعر آنها بپردازد و ما بعد ازین تحت عنوان ازین دست سعی
 بعمل می آیم تا دین خود را در برابر فرهنگیان و ادیبان و هنرمندان
 شاعر و سلیقه اد اکیم . و اینک با معرفی یکی از شاعران جوان ولی خیلی
 کارآزموده عرصه شعر عبدالمصعب حامد می پردازیم .

در دامن سرسبز سرزمین مولانا جلال الدین محمد بلخی ،
 در گستره روه بی نهایتی شعر و ادب در اینک باز جوانه
 با جوهری سیال و بوینده قدمی کشد . سخن بر سر ((عبدالمصعب حامد))
 جوانترین شاعر روزگار ما است که بادل و دماغی آگاه از فرهنگ و
 ادب از انسوی قله های سالنگ و هند و کنش از کرانه های پر آب و علف
 مزار شریف (بلخ) سر بر آورده و ما را یکباردیگر بسوی افقهای ناتمامی
 نور و شعر فرامیخواند . گفتیم جوانترین ! آری سمیع حامد هنوز
 هژده سال دارد اما شعری به بختگی بیشتر و شایستگی درخور ستایش
 تقدیم میدارد .
 ترا هر بار می گفتم :



خرخی خوکی کوم بمانگسري
مفهوم نه لري . خکه چی خوکی
خوکی ده او خرخ د خرخ خوړلو
مانا لري . یعنی هغه شی چی
د خپل محور شاوخوا را تارو-
یزي .

مگر دیاد ولسوړ د ه چی
به لغوي قاموسونوا و
فرهنگونوکی خرخ هر هغه
شی ته ویسی چی د خپل
محور شاوخوا را و خرخی
خوپه اصل کی خرخ د فلک او
اسمان ((هسک)) به مفهوم
دغو قاموسونوکی د
د ی .

نو اوس د خرخی خوکی
تعریف به د ی ټول کولای
شو :

خرخی خوکی یانسی اسمانی
خوکی . هر خوکی چی به دغه
خوکی کینی نو فکر کوی چی
کوندي به اسمان کی کینا ست
اود حکمی به لوړ کتل ورتسه
تیتوالی بنکاري .



تور بازار

که د تور بازار تعریف ته د خپرنی
له شراغ سره وړ ننوځو نو به وایو
چی تیاره بازار هغه بازار د ی
چی د هغه په تیاره او بی بونستی
کوڅوکی هر څه له رڼا بازار څخه
به لوړه بیه بلورل کیزی .



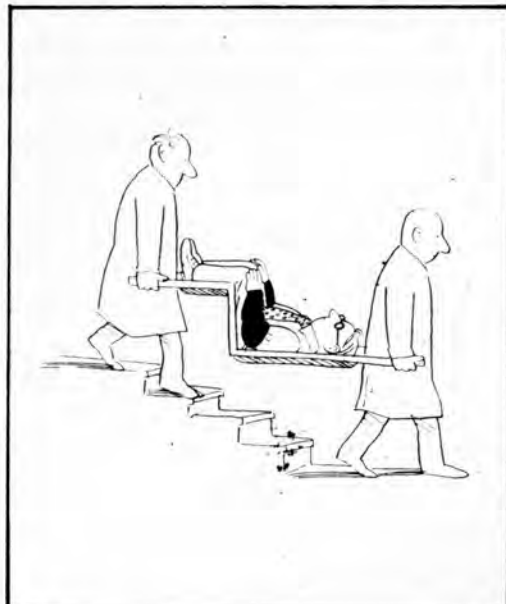
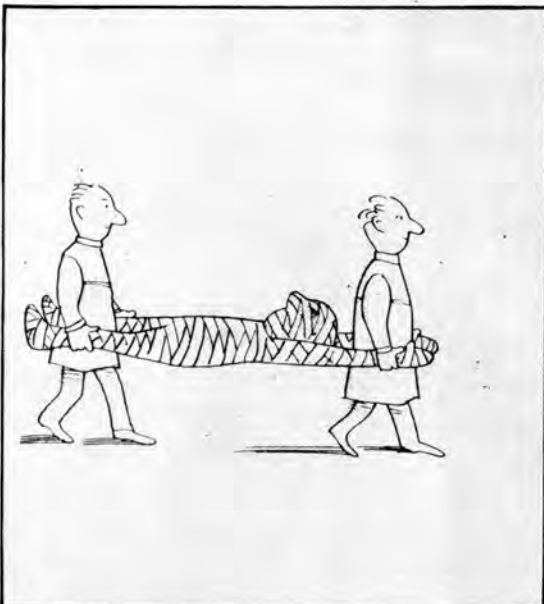
سوال او جواب

به بخاني پوږي مالګه پکسې
اچوي .
نو د آښيزخانه څه شی د ی ؟
آښيزخانه هغه کوچنی هیواد
د ی چی په ټول قلمرو یې مچان
حکم چلوي .
ایا ویلی شی چی آښيزته ولسې
آښيزوای ؟
آښيزیانی هغه څوک چی آښ
پخوي ، خونین وړخ دغه نوم
په هر (کله یز) ، (شلخم یزا
(پلویز) او کچالویز بانسې د ی
سربین شوي د ی .

ولن آښيزان د هغه د یګ له
خوړ وسره مینه نه لري چی
پخپله یې پوځ کړي وي ؟
شاید له دې کبله چی خواړه
غیر صحتی وي اویاهم به د یګ کې
یې شمیره لویدیلی مچان وینی .
اوس داراته ووايه چی شورواڅه
شی د ی ؟
شورواڅه خیرینې اوبه د ی -
چی په هغو کې غوښه مینحل
شوي وي .
اود یګ څه شی د ی ؟
د یګ د غوښې مینخلو تغاره
د ه چی د کالیو مینخلو پوږو

هغه اودغه

به د غونځونو کې چی به یو
معاش باندې سر ی خپله
گیده نه شی غږ کولای نو بیبا
څه ضرور چی واده کوي ؟
ټول کارونه له مجبوریته کیزی
لکه چی خبره به اته منس
کوبون کې ده . او هر څوک چی
په دې لوړ ورنځونو کې واده
کوي علت یې د اته منی کوبون
اڅستل د ی .
ایا ویلی شی چی تر ټولو لوی
سرخوړی کوم د ی ؟
تر ټولو لوی سرخوړی د اد ی چی
د سر ی ټاواند ی کون وي .
نو کونوالی به سرخوړی پوړی
څه اړه لري ؟
د اڅک چی راد یوا وتلو یز سون
به لوړ غز نیسی .
مگر د اد ی راته ونه ویل چی که
کله ناروغ شم نو کم ډاکتر ته
لار شم .
هغه ډاکتر ته لار شه چسې د
کننغی (معاینه خانې) سر -
لوچه یې وړ وکړی وي .
د لوچی وړ وکوالی اوسنوالی
په دې خبره پوړی څه اړه -
لري ؟
د اڅو لکه چی د کم ډاکتر د
معاینه خانې سرلوچه غتسه
وي نو د هغه ټول تخصص او
پوهه به سرلوچه لیکل شوي وي
اوبه د هن کی یې د ورسره
څه نه وي بانسې .



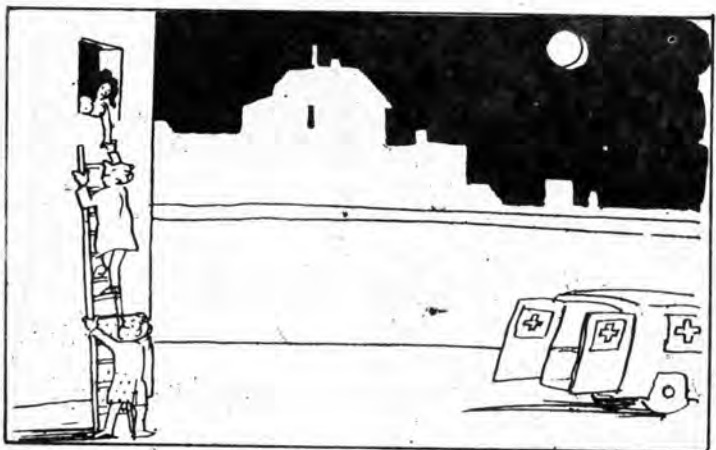
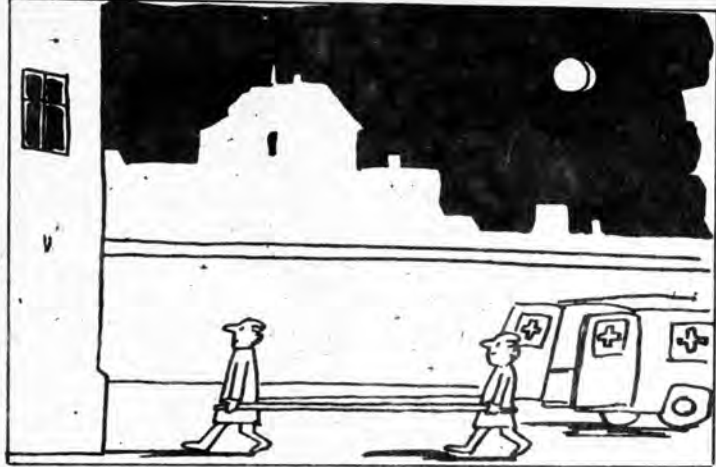
بزکشی

ارزان بی علت نه وي

بزکشی له دوه برخو یا نسی (بز) او (کش) څخه جوړه شوي ده. بز یا نسی بزه یا اوزره او (کش) له کش کولو څخه اخستل شوي. دغه بزکشی اوزره وهلو مسابقه مونږ کولای شو چې په ور یا توگه د بنار په زیاترو ځایونو لکه د سرویسونو په تم ځایونو، د کورنۍ مغازو، د بزچونډو د مغازو د تیلو ټانک او همداراز د بسوري او د چرکانو د غوښې د مغازو تر څو وگورو.

مگر په دغو ځایونو کې اوزره نه کش کیدی. بلکې د بوري له مغازې څخه پوره کشی. د چرکانو د غوښې له مغازې څخه، چرکه کشی د تیلو له ټانک څخه، تیل کشی او نور، چې نور بازار ته (کش) یانې ایستل کیدی.

داسې چې: قیمت به حکمته، او ارزان به علت نه وي. خوله ما واورې چې نن ورځ د بازار په هتیمو کې ارزان به حکمته او قیمت به علت نه وي، دا ځکه چې په هر څه کې تقلب تر دې ځای په رسیدلی دي چې اصیل جنس پیدا کیدل له امکان څخه وتلی خبره ده. نو به دې حساب له یو قیمتې تقلبی جنس څخه د ارزان بیه عادي جنس د ترلاسه کولو په صورت کې یوه گټه داده چې، که خراب شي هم په لاس درغلی وي نو له یوې خوا به دې تاوان لږ شوي وي، اوله بلې خوا به دې د لوري بهی تقلبی جنس په اخستلو ملانه وي ماته شوي.



دې څېریال: د پیرنه اوس دا، ووايه چې تیرکال د لوبو گټونکی څوک وو؟

مچ: زه تیرکال نه مومئ. یډلی، خویلاوي راته وویل چې تیرکال دا ورې د لوبو وړونکی د مراد ځانی مچان وو چې د کال جایزه یانې د اوبښ خوسالې مونږ وړې و.

څېریال: نو اوس څه فکر کوي چې د روان کال لوبو جایزه به د کومې کورنۍ مچان ترلاسه کړي؟

مچ: ښکاره خبره ده چې د شور بازار د کوڅو مچان د روان کال د اورې د تورنمنت وړونکی دي. ځکه چې په کوڅو کې پوډو ریاښی نه ده شوي او که شوي هم وي - پوډو تقلبی او پې تاثیر ورو او - زمونږ تلفات بیخي لږ وو.

د همدغو ښو طالعموله مخې دا - پېښېښی کولای شم چې دغه طلايی جایزه زمونږ ده.

څېریال: ستاسې له څرگندونو څخه یو بیلر خخلی او کثافات مننه.

مچ: له تاسو څخه هم مننه. څېریال: اوبه بای کې لسه محترم لوستونکو څخه هم مننه کوم چې د دغې مرکې لوستلو ته یې حوصله لرله.

د مچ: زمونږ دغه لوبه چمې د کولمې کښولو په زړه پورې لوبه ده د باغ علی مردان او د زار ه بنار د شور بازار د کوڅو د تیمونو ترمنځ د بارانې د کوڅې په لوبغالی کې جریان لري. او د یاد ولورې ده چې زمونږ د اورې د تورنمنت دغه لوبې چې موسمی لوبې دي د سنبلی تر شلمې پورې دوام کوي.

څېریال: ستاسې د لوبو ریفرې څوک دي؟

مچ: د لوبو ریفرې د دغه لوبغالی امریانی قصاب دي.

کله چې ریفرې د کوندې لپاسه په تیریا ساطول باندې هډوکي ووځي نو زمونږ وپوهیږو چې یاغول وشو او یا هم تفریح ده.

څېریال: د پیرنه مگر وډې نه ویل چې د لوبې گټونکو ته د څه شی جایزه ټاکل شوي ده؟

مچ: د لوبې گټونکو ته د زړې میزې خوسالو جایزه ورکول کیدی چې تر دې ستره او قیمت بها جایزه زمونږ لپاره بله نشته. نو همداعلیت دي چې هر یوه پله د خپلو پوښتویو ماتولو سره د جایزې د ترلاسه کولو لپاره حاضر

د ښکاره هتیمو ځانگړی - څېریال شپږ شم کل سرگردان په دې گټه کې د کابل بنار د بارانې د کوڅې د قصابانو د مارکیټ له یو مچ سره مرکه کړې ده چې لږ - ستل به یې ستاسې لپاره بې سرخوږي نه وي.

څېریال: تاسې مهربانسی وکړئ او د سبا وړون مجلې محترمو لوستونکو ته ځان وروسیږئ.

مچ: زمانوم مینگ مینگ دي.

څېریال: د پیرنه مینگ مینگ جانه... لطفاً ووايست چې دلته موبه څه شی گټه گونډه جوړه کړې ده؟

مچ: مالومیزې چې سترگې دي چندان څه شی نه وینسې کاشکی زره بینې عینکې دې په سترگو کړې وای چې زمونږ د کولمې کشی به زړه پورې لوبه دې لیدلې وای.

څېریال: ام... اوس ورو - هیدم. ما فکر کاوه چې گوندې په کوم دل جگر باندې موسره جگر ده. مگر وډې نه ویل چې د کومو تیمونو ترمنځ دغه لوبه روانه

د قصابانو په مارکیټ کې د مچ موره

مچ موره



با منقارش از میان بشقاب يك تکه بزرگ و چرب کباب برداشت از سرمیز باین برید و با پای لنگش روی اسفلت را هر چه قدم زد برداخت.

مهمان من که حاج رواج مانند بود پرسید:

گوش کن، این چیست؟

من پاسخ دادم:

تیمور لنگ و جرهه بپرسر کشیدم کسی؟

گفتم تیمور لنگ.

سجطور مگر او اد مخوار است؟

مانند همه مستبدین و دیکتاتور ها بدینگونه کباب خوار را تهرئه کردم.

و چی آوازی دارد (اگر لنگه نمیبود ناشر را شلیابین (آواز - خوان مشهور روسی در نیمه اول - سده روانم) میگذاشتم.

مهمان حتی غیبه میخورد که من چنین خروسی دادم.

من تأیید کردم:

راستش اینست که در نقشش میفستوفل (پرسوناژ فاوست اثر گوته) بیشتر به شلیابین شباهت دارد. حیف، چی میشود کرد حال که لنگه است.

شاعر دیگر الهامش شوگوان شده بود.

بقیه از صفحه (۳۷)

دوست روسی من از میان شرابها شراب (ادیمه) را می پسنند و اکنون با ولع ولذت آنرا می نوشید. من فقط می توانستم با چند جرعهه بپیرچکی خود مرا مصروف سازم. اجازه نوشیدن همین چند جرعه را هم بزرگوار از پزشکان گدایی کرده بودم. ناگهان بزرگ خروس من عملش من تعجبی نکردم، لاکسن دوست روس من آشکارا رنگش را باخت. خروس من از آنکه مهمان را ورنه از کرد پروش را سویی من در داد:

((این دیگر چیست؟))

من مهمان خود را معرفی کردم.

دوست من بیگس شاعر روسی است. خروس دوباره او را بادقت نگاه کرد سپس باحرکتی نیرومند بالهایش را بهم زد دستمال های سمید کافدی را انگار اوراق تبلیغاتی باشد، یا شان ساخت، گردنش را دراز کرد و نگاه حیرت زده اش را سویی من افکند و آواز کشید:

(تاشا پیش کن، ها، (ا) موسی مد تعالست با تمام آثار دوست من عمیق و دقیق آشنا باشد. و اما بعد

تیمور لنگه آماده می شد خود را در آفتاب خویبی شیرین و رویایی رنگین رها کند در تاریکی خرگه یک چشم بزرگ سپید گشوده شد و صدایی به گوش رسید: ((آنها اینجا هستند ((چشم کم شد. تیمور لنگه فکر کرد به نظرش می آید، رویا است، و در همین لحظه احساس خطری وحشتناک تا سرحد مرگ قلبش را فشرد: دیگر بگدازد. انتظاری جانگناه زیبا دوام نکرد: چشم بزرگ دوباره خرگاه را روشن ساخت و باز گم شد. سپس در پیروی خرگاه، کسی دورتر، پیدا شد و هیچ کسی گفت:

همه شان اینجا هستند. تو چراغ دستی را بگیر و دم در باش نگذار فرار کنند و من یک یک شان را بیرون می کشم.

مخاطب جواب داد:

درست است، لاکسن گوش کن هرچی زودتر کار خود را تمام کنی، خواب من آید. و در همین لحظه بود که محشری برپا شد. دست توانا درون خرگاه فرود آمد.

تیمور لنگه است!

وای چی کاری شد (چرا به موقعش نگفتی؟ در این تاریکی چگونه می توانستم تشخیص کنم که تیمور لنگه کیست و چنگیز خا کدام است؟

((چطور، در اثر بی احتیاطی کن، به کدام تقدیر این مصیبت رخ داد؟))

در ذهن تیمور لنگه این اندیشه خطور کرد و دوباره دل درون - سینه اش مرد، لاکسن آنچه چند لحظه بعد رخ داد همه وحشت جهنم را از یادش برد. همان دست فارتگری که در خرگاه سلطان یورش برده بود، اینک در جان زنها ی تیمور لنگه افتاد بود.

در حدود نیم ساعت عذاب جهنم ادامه یافت. دست با پیرجمسی تمام جامه زیبارویان را می کند و محشری از چیخ و و درد جانگناه برپا شده بود و تن های زیبارویان و عزیزان دل سلطان یکی پشت دیگری بر زمین می افتاد. دوبار تیمور لنگه باخشم تلاش کرد به یاری

تیمور لنگه

تیمور لنگه را گرفت، محکم زیر بغل زد و با شدت به کندن پرهای بال و دم من برداخت و آن جامه بزرگ زاده گان را که مایه غرور، افتخار و زیبایی سردار بود، ریش ریش کرد.

نفس تیمور لنگه بند آمد، دلش دوباره شد، تاجش کبود گردید و دیده گانش را خون گرفت. اگر دروین مصیبت عظم را در هم نمی پیچید می بنداشت که این وحشت بی پایان رویایی بیخس نیست. ولی این رویایی، حقیقت بود. افزون بر آن هنگامی جامه جواهری اش را کندند و شلوار شاهی را بیرون آوردند و چون کیسه بی او را بر زمین برت کردند - به دیوار خورد و دردی درون سوز فرا گرفتش، در همین لحظه شنید:

شما چی کردید، آخر این

خواست آذان دهنده هنوز اندک امیدی داشت. نکند همه آنچه اتفاق افتاد جزویایی نباشد؟ ازین سبب نزد یکی صبح او را به وحشت می انداخت. اما با وجود آن صبح فرارسید شب که بی پایان نیست!

بر فراز ارگویی شفق دامن گسترد و نخستین دسته اشعه خورشید در درون خرگاه تیمور لنگه شتافت در اول بانوان رنگ بریده و مصیبت دیده تیمور لنگه از خرگاه بیرون آمدند. با ترس و وحشت همدیگر را ورنه از کردند و در انتظار سردار بزرگ دم خرگاه صاف کشیدند.

هنگامی سردار از خرگاه به بیرون گام گذاشت زنها وحشت کردند: نی این تیمور لنگه نیست (تیمور لنگه دیگر وجود نداشت.

و در همین لحظه بود که تیمور لنگه فریاد کشید. با مشاهده بانوان خود، زنانی که جامه های شان را کده بودند و تقریباً عریان شان ساخته بودند، -

عدالت در روی زمین جانش را قیضه کند ولی باز هم خدا فریادش را نشنید و با نخواست بشنود. و تیمور لنگه فهمید که شب گذشته همان نیروی بر او نازل گردید که در غیاب اینقدر رازان میترسید و می فهمید که در پریا زود ترا میرسد و کشتار شکوهمند و جلال هستی اش را با داس - خشونت خود درو میکند.

نانولی مرا صدا کرد:

بیا بپروین و نگاه کن خانم نوتسای ما با ماکیان حاجی کرده است سبحان الله، تیمور لنگه را به چی روزگاری انداخته است! زنی من متبسم بدان گوشه نی که تیمور لنگه گز کرده بود نگرمت با مشاهده تیمور لنگه من نیز متبسم شدم.

آری، واقعا نمکش را در آورده است (خوب، در تاریکی شب نفسی شود ماکیان را از خروس تشخیص داد. ولی تم مخور یکماه بعد دوباره در جامه های زیبای خود

تیمور لنگه

زنهایی که با خاک آلوده شده بودند، تحقیر شده بودند و بد نام ... چنان فریاد کشید که زمین بلرزه در آمد و در همان حال از خدا میخواست بدین خسواری وحشت سردار بایان دهد و جانش را بگیرد.

ولی خدا دعایش را مستجاب نکرد.

و در همین موقع بود که تیمور لنگه تمام آنانی را که خاک بسر کرده بود، نابود شان کرده بود، به آتش خشم خود سوختانده بود، تمام آنانی را که تحقیرشان کرده بود، به مسخره شان گرفته بود و از رنج و عذاب شان لذت برد و بود - همه سلاطین و وزرای شان، جنگجویان شان، کشتکاران، مردان و زنان شان را بخاطر آورد و بنام آنها فریاد دعایش را بلند کرد و از خدا خواست بخاطر

نداده است ترستان به زود - بیرونش کشید و منظره تعجب آوری را مشاهده کردیم (بانوان سردار یکی شان هم سویی خداوندگار خود نگاه نکرد و او را به چیزی نمیگرفت. خود تیمور لنگه آب و دانه نمیخورد و همینکه ترستان از در فرساخته آنسو میشد، تیمور لنگه چون تیسر خود شراب به درون می انداخت و در گوشه بی تارک گز میکرد. من به درون فرود آنچه نگاه کردم و به نظرم رسید تیمور لنگه ناله میکشد.

ترستان با تعجب پرسید:

اوراجی شده است!

از ماکیان ها خجالت میکشد!

شوخی را کنار گذارید!

سخن مرا قبول کن یا خجاله میکشد و یا آنقدر توهین شده است که تحملش ناممکن است.

فکر میکشد هنوز خاطر و حادثه را فراموش نکرد، باشد؟ آخر او فقط خروس است چیز دیگری که نیست ...

مثل آنستکه فراموش نکرد - است. برخی از آنها همینگونه مخروند و چنان مناهتی دارند که خدا امید اند.

غرور و خیرت تیمور لنگه فوق پندار من بود. پنج روز از فرود آنچه بیرون نیامد. روز ششم هنگامی مصروف آبیاری با قجه باد نجاب روس بودم، لیوان نوا سه ام دیده نزد من آمد:

پدر کلان تیمور لنگه دارد جان میدهد (زنج کودک میلر - شد و اشکش جاری بود.

من سویی فرود آنچه رفتم. تیمور لنگه روی زمین افتاده بود و اندک می لرزید. نگین چشمانش با همه فراخی به کاج دوخته شده بود. او در انتظار بایان کار بود. لیوان هفده گلوش را قورت کرد و اشک ریزان گفت:

پدر کلان ککش کن!

تو برو، بسرگم، من اورا کمک میکشم.

تیمور لنگه افتاده بود و انتظار میکشید.

حیرت انگیز است، اما به گونه بی بود که روایت می کنم، خودم دیدم: در چشمانش نی ناامیدی بود، نی التماس، نی خشم و نفرت، نی

د شام و نفرین، در چشمانش فقط انتظار ناتوان مرگ، نی چیزی دیگری، خوانده میشد. ۱۴ جولای سال ۱۹۸۲ - ساعت شش شام تیمور لنگه چشم از جهان پوشید.

آفتاب عالمتاب، امیر امیران را که ناگهان در گذشت ارتش من صد هزار نفری به سرفند، سویی گور امیر شایسته کرد. هزار سوارکار جرار در جامه های سیاه سوار بر اسبان اصل بی زمین پوشیده با پارچه های دیبا و با زنجیر های سیمین دریا - برای کوتاه شدن گام - در جلو بود، از عقب آنان سه صد زن امیر، در کفن های سپید، با یبرهنه با موهای بریشان مشت بر سر می کوبیدند و ناخن سینه میخراشیدند - و از ده زین بلند امیر امیران زانوزده دنبال تابوت میخیزدند و آنان باید یکجا با او دفن میشدند، ده غلام حبشی تابوت سیمین پیچیده در پارچه زریفت را بر شان میکشیدند ... روایت چنین میگوید:

باورش نکند!

نی ارتش سه صد هزار بود ما ست، نی سه صد تازن هایی که چهره و سینه میخراشیدند، نی تابوت سیمین پیچیده در پارچه زریفت. ظالم خونخوار را من و ترستان در زیر تخته سنگینی که روی آن همین تازه اره شده چیده شده بود، در کفنی از روزنامه ویا کت پلاستیکی دفن کردم. یکی از بانوان سابق در خاطرش هم خطور نمیکرد که با سردارش زنده دفن شود و خوشگل کوچولو تسی - تسی لی حتی گله میکرد:

برای من مدتها پیش او مرده بود.

گانگا خولتاکه زنی وفادار و مومنه بود از بالش کشید و ملامت کنان گفت:

نباید اینطور بگویی، گناه دارد، عقوبت می بینی!

همه اش همین - سایر بانوان به گور امیرحتی نظری هم نمیکنند یک چیز دیگر را نیز باید گفت: یا بخاطر سوگواری همسر سابق یا در نتیجه کدام حادثه اتفاقی، هرچی بود، روز بعد بینه های تیمور لنگه دیگر تخم نگذاشتند.

کبرک

بقیه از صفحه (۱۸)
سرك چند بار ترمو
بالای شود و يك بسته بی سزرنگ
از میوه از موزه روی سرك می افتد
موترفشن که یکی از روسای
یکی از ادارات در آن قرار دارد از
عقب موترنظامی روان است
درست با افتادن بسته بی میوه
در رور میگوید: رئیس صاحب آنرا
بردارم ؟

رئیس هم وقتی می بیند
(خداداده و نگفته سركسی
هستی) به در رور میگوید :

بلی آنرا برداروه موتریگذار
در رور بیلا درنگ این کار را می کند
آنها به راهشان ادامه میدهند
و هنوز ذایقی به ظهراقی است
که به اداره مربوطه میرسند
رئیس صاحب همینکه از موتر
پیاده می شود در رور موترنظامی
که دانسته بسته میوه را آنها
برداشته اند و تا همانجا تعقیب
نشان نموده دستش را زیر زنج
می گذارد و تا می تواند آبروریزی
می کند چند تنی دستیار می
کنند و رئیس بیچاره که از خجالت
عرق های سر و صورتش روی
خشک شدن می رود نجات میدهند
رضایت در رور را فراهم میسازند
رئیس صاحب با این آبروریزی

گاهی خودش را، گاهی در رور او
گاهی هم قضا را ملامت می کند
اما گپ میان ما و شما که تفسیر
از هیچ کسی نبوده به جز سرك

محبزه

بقیه از صفحه (۱۸)
از هوش رفت . از موز زده گی
نجات یافت اما از شدت ترس
در اثر تکلیف قلبی که داشت
از هوش رفت . قلبش توقف مختصری
کرده بود و این بارد رشفاخانه
بود و تا جایی که فهمید هم
خوشبختانه از شفاخانه
نیز جان سالم به در برد راستی
که دختر خوش شانس است .

ملکه بی بدی

بقیه از صفحه (۵۰)
اصل موضوع اینجاست که زندگی
يك مسافرت است . او هر همیشه
سینماست و میتواند دل از کف
بر باید . در دیل چند پرسشی از
ریکا بعمل آمده است البته با طرح
اولین سوال زبان تان حتما زیر
دندان میشود .

— آيا شما تخییر کرده اید . آيا شما
فکر میکنید که سال گذشته از سال
فرق داشتید ؟ جقدر خسته کن
است که آدم تغییر نکند ! زمانیکه
زنده گی طبق خواست انسان
نباشد ناچار باید به آن توافق کرد
باید از هر لحظه کوتاه زنده گی يك
لحظه بی با ارزش ساخت . اما من
من استم و يك ((ریکای)) تیبیک
امکان دارد همانند من کسی دیگری
نیز باشد . ولی هیچ کس نمیتواند
(ریکا)) باشد . من بسیار آگاه
و در د بخوراستم . زمانی مادرم می
گفت که کاری کن که مردم بعد از
مردنت ترا به خاطر داشته باشند .
من به آن معتقد بودم . ولی من
نمیخواهم که مجسمه بی در پارکهای
عمومی باشم . به هر حال خوب یا بد
خوششان می آید و یا نمیساید . من
من استم . از تقریباً دود هه به
اینسویاز یگر سینما بلی ، تصور
کنید در حدود نزد سال میشود که
در سینما کار میکنم . هیچ فکر نمیکنم

که روزی کار من برای يك جهان
ارزش داشته باشد .
— بصورت مشخص میتوانید بگوئید
که شما چی کارهای را انجام مید
هید ؟
من رولهای گونه گونی را بعد ه
دارم که هیچکدامی تصور آنرا نکرد ه
ام . درین دنیا که بر امور سینما
مرد هاسلط اند ، زنان هیچکدامی
چنین رولهای را نداشته اند .
— زمان کوتاهی بود که ((جیا بهاد
ری)) سینما را به در و خود چرخاند
ولی آن يك وقت بود . اکنون من
اینطور احساس میکنم که زنان به
سوی سینما پیورش میبرند و آنرا
ست میدهند . تا شا چیان نیز
خوش دارند زنان را ببینند . آنها
ازد اکو هاید میبرند . در حالی که
چنین پوسترها سراسر کشور آنرا
گرفته است . هر فلم را حادثه ها
حادثه ها و بازم حادثه ها تشکیل
داده است . بالاخره همه در خون
شط میخورند و میمیرند . اکنون
باید که مضمون را عوض کرد یعنی
فلمها در مورد زن نو .
— و این زن نو کیست ؟
این زن يك زن آزاد است . زنان

هندوستان برای زنده گی بهتر
تغییر کرده اند . آنها یاد یگر زنان
ساده لوح نیستند . از طرف دیگر
میخواهم بگویم که مرد ها برای
همیشه تغییر ناپذیر بمانند خواهند
مانند . هنوز هم من میگویم که زنان
با همه خود خواهی بدون مردان
نمیتوانند چیزی را انجام دهند .
گویند که مرد از نظر فیزیکی قویست
ولی باید گفت که قوت او زن است
زن است که مرد را در زنده گی
محکم میگیرد .
— آيا شما بالای این مضمون جدید
حاکمیت دارید ؟
به هیچ وجه . من فقط نظر خود را
برای شما بازگو کردم . من برای
شما صادقانه میگویم که چنان
احساس میکنم که در جهان مرد
ها و جهان سینما و یاد گذشته ام
مطلقاً تازه کار است .
— آيا شما مقام ملکه زنبور عمل را از
دست نداده اید ؟
من هیچ گاهی ملکه زنبور عمل
نبوده ام . من فقط خوب بوده ام
خوبی که همین اکنون نیز هستم .
من در مورد خود بالای (بقیه در صفحه ۱۷)

جوانه بلند قامت

بقیه از صفحه (۴۵)
شعر را برای شاعر بیخار تر و صاف می کند اما اگر جوهر اصلی نباشد کار
شاعر بجای نرسیده و به هزیان گویی می برد از که بسیار از جوانان
بنام صاحب کتاب ما درگیر چنین موضوعی می باشند بی آنکه بدانند
اما شعر ((سمیع حامد)) منته عشقی داشته از تقلب و نام طلبی
میراست . صفای روح شاعر عزیز ما صفای روح انسان اطمینان ، انسان
اعتماد و انسان والا است . و جوانان تازه کار ما میتوانند چرافی باشد .
شبی که زمزمه شعر عاشقانه کنم
سکوت هوش خد اریباز ترانه کنم
حرم طره دوشیزه خیال ترا
به نور جاری انگشت شعر شانه کنم
(حامد)
به قول یکی از مردان روزگار همیشه باد فروزند ما نعا چراغ شگفت .

عاجل

بقیه از صفحه (۱۸)
گذاران صحت به جای اینکه
بتوانند ناچسی
شوند حادثه آفرینند و مثل اینکه
برای ترانیک جدی شهر ما
هم مهم نبود که موشفاخانه
باید به مرضی کمک کند
برای آنها فقط اجزای و غلیفه
خودشان مطرح بود و پس از
صورت قضیه اینطور معلوم میشود
که روح مرضی بیچاره هم به
آسمانها در حال پرواز خواهد
بود .

سليم راز اوژمنه

ديپتو پياوړی غزل بول

راز محمد شاعر دی. دغه په لره پښتونخوا کې په ۱۹۴۴ کال نېزېدلی او هماغه لومړی شوی دی. راز په فرهنگي غونډو کې پېژندل شوی څېره ده. په بېلابېلو چاپونو کې یې فرهنگي کارونه دي. دغه شعرواېن، نثرو لیکي او ترټولو زيات د لومړي پښتو د خواد نورو شاعرانو په څېر غزل ته خاصه پاملرنه لري. دغه غزل د تصور او ايمان له پلوه پياوړی دی. نوموړی د پښتونخوا پوهنومالي شاعر دی. هلته چې پښتني فرهنگ په چټکۍ سره له پېښور لاندې کېږي او پرځای يې د پاکستان تر لې بورډ وازي دغه د فرهنگ جرړي ويستل غواړي. په دې ډول ده چې دغه په شعرو او غزل کې تر هر څه زيات ارمانی مسایل څرگندوي. پوځل:

سليم راز غزل وایي، شعرو لیکي او د پښتو ادبياتوله پاره یې ساری هلی ځلي کوي. خو په شاعرانه ژبه د خلکو په ستونې باندې سور نظام برېښوي، د خپل هدف له پاره د خپل فرهنگ له تاریخ او اساطیرو څخه کارواخلی. په دې ډول چې په لورې اوونکې ورته د خپل فرهنگ په ماضي کې وپېښي لري. او د خپل راتلونکي مستقبل د جوړېدوله پاره سرشده هم په پښتني پټ اولنگ سره ستایي. پوځل:

که مزاج د سامراجیانو فرعونی نواد ازمی د کلام هم کلیمې دی
جنت څنگه چاته جوړ کې مه اسمان کې
چې المام می زمانې دی، زمینی دی
زه د خوارو او خورو پښتو غم خورم
زما فکر اولسې دی هم ملی دی
د غلو پیر ملا می دی کافر کسی دی
ما اوس اپنی پل په پل د روښنا س دی
تل خوراک به بوانسان د بیل دی
انسان وی چې تر خودغه نظام زورگرو دی
هیڅ له داداوله دارامی وپوهه شی
چې نصیب می د اعصاب دلېونی دی
لب لجه می د غزل کره رازه وی
انقلاب په کی فکری دی هم فسی دی

ست پم من هم شاعریم
سازیم او ازیم ساغو پم
ما خوشتره سترگو اېمان
راوی دی
واپه (مسلمان هم که کافریم
ته که په سال محسن دی ناز
کسوی
زه هم په دی مات زرگی -
غاوریم
بودی بمرله زلفونه وتی نه شم
نور خود ازاد فکر طاشیم
ماته په ژور نظر کتل کسوی
رنگ ده پم، احسان د صورتیم
غواړه موسکاد هر بشریه مخ
را دی شی اجل حسن ناصریم
څه پوښتی پارا نورا ده مه پوښتی
رازم خوشحورونکی ظاهریم

اسرار خور د تپجا شاهتره

میوه دار را احتوا میکند. این میوه اساساً به هند وستان تعلق دارد و از نظر یونانی اسم آن ((مگنیفیرا اندیکا)) میباشد. اکنون بیشتر از یک هزار نوع میوه دار و پرکیف آن وجود دارد. امیر خسرو شاعر شاعر فریفته این میوه بود. امیر خسرو را شعرا ر خود ((ام)) رامیوه برگزیده یی هند وستان خوانده است. او می نویسد که: هر مهمانی بدن ((ام)) نامکمل است. یک باغ از زمانی میتوان زیبا گشت که در آن درخت ((ام)) وجود داشته باشد. ((ام)) نه تنها یک میوه یی مزه دار است بلکه از نظر غذا یی نیز ارزش فراوان داشته و در طبابت یونانی از آن استفاده میکنند و معتقد اند که بدن را جوان نگه میدارد. ((ام)) منبع غنی ویتامینهای آ و سی است. بر علاوه از این ویتامینها دارای منرالها و کالوری زیاد نیز است. ((ام)) در همدون ۲۰ تا ۳۰ فیصد تیزاب و دارای یک فیصد پروتین است.

((ام)) که هنوز پخته نشده و سبز است در تسکین امراض چشم و جلد از آن استفاده میشود. محصولات که از ((ام)) به دست می آید؛ مانند: شربت ها و چینیها برای آفتاب زده گی مفید است. ((ام)) یگانه میوه یست که هم رسیده و هم نارسیده خورد میشود و در حدود چهار ده نوع ترشی و چینی از آن ساخته میشود. بسیاری انواع ((ام)) قصبه های دلچسپی دارند. مثلاً یک نوع ((ام)) که به نام ((لانگرا)) یاد میشود. برای اولین بار توسط یک ((ساردوی لنگه)) کاشته شده است. نوع دیگر آن که ((داشری)) نام دارد بنام محله یی ((داشیری)) گه بین لکھو و الله آباد واقع است، نامیده شده است.

((الفنسو)) نوعیست که بیشتر تجارتی میباشد و نام آن از ((دی الفنسو)) برنگالی گرفته شده است. همچنان همین نوع بنام حافظ ه هاپوز، بادامسی، کافدی و پتنام جاتی نیز پیدا میشود.

شاهتره یا شاهتره نیام - گیاهی است که خوردن آن - برای تصفیه خون مفید است. - این گیاه در عطاری ها به وفرت پیدا میشود. شاهتره سبز و خرم بود و کمی تلخ است. گرفتگی کبد و اسپرز را مرفوع میگردد و معده را مقوی میسازد. شاهتره برای از بین بردن صفرا و سر میباید. شاهتره خشک برای تقویت معده و بهتر از تازه آن است. پنا برداشتن ویتامین سی مخلوط آن با سرکه غرض جلوگیری از قی صفراوی و قی بلغمی تاثیر بخش است. از آب برگ شاهتره با مخلوط عسل و تر هندی غرض - پاک کردن معده و ورود استفاده میگردد. همچنان همین مخلوط برای رفع خارش جلدی نیز توصیه شده است. آب مقطر شاهتره ضد عفونی بوده و مانع اسهال میگردد. سرکه عصاره برگ شاهتره برای چشم مفید است. جوشانده شاهتره برای از بین بردن ابله و بخارهای دهن بکار میرود. برگ تازه آن برای معالجه گزیدن زنبور نافع است.

انام میوه افسانوی

ناستان فرار سید و فصل میوه ((ام)) دوباره آغاز گردید. مردم از خوردن انواع و اقسام ((ام)) لذت میبرند و مارکتها را روزانه تکریمهای ((ام)) مزه دار میگیرند. بسیار دلچسپ خواهد بود که تنها با خوردن این میوه مزه را اراکتانه کم. بلکه در مورد آن بدانیم و راجع به آن حرف بزنیم.

((ام)) که بنام ((شاه میوه ها)) نامیده میشود رخود ششده هزار هکتار زمین را در کشور هند فرا میگیرد. درخت این میوه شصت فیصد ساحه یی همه یی درختان

ملکه‌پی که هزاران

بقیه از صفحه (۷۰)



من درباره ازدواج ولوکه:
نیوستنگ ازدواج مرا برای
۱۹۸۰ پیش‌گویی میکرد سال
۱۹۸۲ گذشت و حالا، روزگدشته
کسی بمن گهت که در سال ۱۹۹۰
در این مورد فیصله می‌گیرم
که عملی میشود.
امان جدي ميگويم که
برای پنج سال دیگر رنگس
ازدواج نیستم و ازدواج نمیکنم
روزی میرسد که من مردی را بیابم



میخواهید تغییر موضع اورا
بینید به اطاق آرایش اوس نزنید
به انتظار منوج جی نشسته
استه انتظار میارند اورد و منظم
اماریکاصبورانه انتظار میکشند
تا منوج جی بیاید و شوتنگه آغاز
شود. اورد لتنگه نمی شود و موتر
خود نشسته راه خود را پیش
نمیگیرد او شخصیت دیگری یافته،
سخت‌کوشا، چسبیده به یکسار
و فعال است.

Tom Oirk یا Sri deevi فکر
نمیکنم. بی برده میگویم. بازیگری
وجود ندارد که در مورد آن آدم -
بنویسد. به هر صورت موضوع
از این قرار است که حال من در
فلم کار می‌کنم. من از مدت‌ها در
کار کرده‌ام ولی اکنون من رول -
دوگانه را بازی می‌کنم. در گذشته
من خیلی دیوانه بودم. بازیگران
دیگر راستایش می‌کردم. اما این
بازیگران از توصیف من -
استفاده می‌کردند و این جزو ضایع
وقت چیزی دیگری برای نبود.
- شماره زن روسی را در فلم
(Mira Nair's) به
عده داشتید. این فلم جایزه
رانیز نصیب شد. آیا شما از کارتان
پشیمان نیستید؟
من خوش‌استم که چنین نبودم.
جایزه ((کانیز)) یا حتی ((اوسکار))
برایم کدام مفهومی ندارد. من
سکرت را مطالعه کردم. از آغاز تا
انجام مراد رنگ سینه بند نشان
داده است. در رینورد اگر من
کدام حرفی میداشتم حتماً انرا
اظهار می‌کردم. طبعاً که چیزی
نداشتم و کدام پشیمانی نیز وجود
ندارد.
- آیا هر بار که فلم جدید شما به
نمایش گذاشته میشود از به دست
آوردن پیروزی و شکست هراس
ندارید؟
البته که نه. بعضی از فلم‌های من
که چندین سال را در بر گرفته‌است
به نمایش گذاشته خواهد شد. -
مردم در مورد خواهند گفت که
(دیگری تمام شده است) من به
این حرف‌ها کاری ندارم. میتوان
چنین مطالب را پیش‌بینی کرد.
- آیا شما در فلم‌های که از نظر
کیفیت خیلی عالی اند پول هم
مطرح نباشد، کار می‌کنید؟
پلی، پلی. در چنین فلم‌ها من
کار می‌کنم. ولی چنین فلم‌ها کجا اند
هیچ‌کس چنین فلم‌ها را نمی‌سازد.
شما ساله پول را مطرح ساختید.
آیا شما میدانید که من در چندین فلم
رایگان کار کرده‌ام. اگر من امروز
به پول ضرورت دارم، بخاطر آن
نیست که الماس و یاقوت بخرم.

بلکه بخاطر ساختن انستیتوت
امراض اطفال است که روزی انرا
افتتاح خواهیم کرد. امروز من میدا -
نم که از زنده گی می‌خواهم.
معذرت می‌خواهم. اگر من در مورد
زنده گی حرف می‌زنم از برای آن -
است که من همیشه به آن مقابله
کرده‌ام. همیشه از من پرسیده
اند که: چرا ازدواج نمی‌کنی. چرا
اطفال نداری. چرا به ساختن
فامیل نمیرد از برای ما من نمیتوانم
والی اکنون کسی را در نظر نیستم
ندام.
- در مقابل امیتا بچن چی رخ
داده است؟
معذرت می‌خواهم من نمیدانم که
شما در مورد چی حرف می‌زنید. -
این نام به من هیچ ارتباطی
ندارد. اگر مردم هنوز هم می‌خوا -
هند در رینورد بداند. بگذر آن‌ها
کجکاوی باشند. بگذر این یک راز
باشد.
- شما خوش‌ترید که در مصاحبه
ها حاشیه روی کنید. آیا چنین
نیست؟
این چیز نیست که شما فکر می‌کنید.
من فقط یک آدم صاف و ساد
و یک دختر معمولی هستم.
- بسیار خوب. اکنون برای
بگوئید که خورتین و مزخرفترین
کاری را که انجام داده‌اید.
کدام است؟
کارا حلقه نکرده‌ام. در مورد خوب
و مسندیده باید گفت که هیچ‌چیز
چیزی نکرده‌ام. ولی مادرم کرده
است و آن این که مرا به دنیا
آورده است.
- چرا شتر و گن سینه‌ها به نظر تان
زشت است؟
کدام سینه او کیست؟
- چند بار عاشق شده‌اید؟
مشکلاتی کار زنده گی همیشه
عاشق شدن است. عاشق شدن
و منی و منی. احترام متقابل و روبرو
یک ساختن لحظه‌هاست. من
یکبار عاشق شده‌ام.
- من می‌خواهم بی‌رسم که بالای
کی عاشق شده‌اید. اما نمیتوانید
از خوشترین لحظه‌های زنده گی
خود برای بگوئید؟

اوه، او من تحصیلات بسیار ندانم
واژه‌های ثقیل را به کار نمی‌برم.
این چنین واژه‌ها با ((شبانسه
اعظمی)) ارتباط می‌گیرد.
- خوب، در رینورد خوبترین
لحظه‌های زنده گی خود را برایم
بگوئید؟
زمانیکه یگانه دوست من به من
اظهار عشق کرد. من به او اختیار
عام و نام دارم حتی امتیازات
اضافه از حدود معینه. تظاهر
وجود نداشت. اوصاف بود. من
نمیدانم شما چطور ان را نوشته
خواهید کرد. نمیشود که عشق را
با کلمات اظهار کرد. عشق یک
احساس است و چی یک احساس -
سیست.
- آیا شما فکر می‌کنید که به شکل
گذشته زنده گی می‌کنید؟
نه، نه، نه. من نمیتوانم
گذشته را فراموش کنم. ولی من
نیخواهم که در آن زنده گی کنم.
برای من فرد ایک روز نواست.
هرگاه من یک بازیگر بیشتر از رسی
سال باشد. باز چند سال میتواند
به بازیگری ادامه دهد.
من لاف می‌زنم که پیروزی‌های را به
دست می‌آورم. من معتقد هستم که
باید دیده شود نه اینکه شنیده.
شود. از سیزده ساله گی تا بیست
بیست و شش ساله گی من تیبیک
یک دختر فلم بوده‌ام. نه یک زن.
این مانند فلم‌های غیر نیست که
Ingrid Bergman
همیشه حتی در سن شانزده
ساله گی مانند یک زن میدرخشد.
من از آن دختر فلم نفرت دارم که
نیم عمر خود را در فلم کار کرد. کجا -
ست فلم‌های مانند ((بیاسا)) در
آنجا ((باربارا)) نبود. بلکه
یوگیتا بالی و به درجه بی هم تنوجا
بود. من خوش‌ترام که بیننده‌گان
را به خنده بیارم. زیرا این کار
مشکل است. من خوش‌ترام که
کسیدی بمانم. از روزی این است
که انواع و اقسام بازی کم نامردم
بگویند که فقط ((ریکا)) میتواند
انرا انجام دهد. فقط یک ((ریکا))
میتوانست زنده گی مانند مرا رهبری
کند.

ایمان و عمل

کریمه الصوت

یک وقتی فکر نکنید اورا نمی شناسید
 سید ۱۰ او اعراض طول منحصربه
 فرد شرمینیه حضور داشته
 است چه در صفحه مظلوم
 تلویزیون چه در امواج ناچار
 راد یو چه در سٹیوهای چار کجه
 محافل عروسی و ختنه سوری و چه
 در صفحات بیچاره همین مجله
 خود ما (سباوون) و چه بسا که
 در هزارون حیای سبک و سنگین
 دیگر خواستم مصاحبه یا و ی
 داشته باشم رفتم سراغش -
 تصادفا در راد یو تلویزیون به
 جنم آمد اولین بار بود که از
 نزد یک با هم میدیدیم چنان قد
 بلندی داشت که بی مقدمه بیا
 گفته بزرگان افتادم (لعینک
 آفتابیر بارنگ موتر آخری -
 سیستم مطابقت تحسین برانگیزی
 داشت گره نکایی و نونک بوتهای
 سفید تر تقریبا با هم یک برابر
 بودند و گللهای پام پام پیراهنش
 را توانستم در میان نقشهای -
 جوراب مقبولش پیدا کنم خلاصه
 پاک و سترو بود در دست مثل
 آد معای کتلاکی وقتی به وی -
 نزدیک شدم توانستم عکس راد ر
 جلای بوتهای برافش بینم اما با
 کمی تفاوت زیرا در عکس از گرد و -
 غباریکه سراپای مرا پوشانیده بود
 اثری دیده نمیشد تا به چشم -
 نش نگریستم رنگ آشنای راد ر آن
 یافتم مثل آنکه بیشتر از هزار -
 بار او را دیده باشم اما هر چه
 خواری کردم یادم نیامد - بعد
 صورت پس از سلام و علیک یک قسمی
 برایش حالی کردم که چه میخواهم
 از مصروفیت های بیشتر وقت
 گزاف قیمت خود داستانها باد کرد
 وقتی حرف میزد یک برده گس
 گوشت شکم مثل آنکه (بریسک
 دانس) میرقصه گفته هایش را
 صحنه میگذاشت و بالاخره پس از
 یک دنیا گردن بیتی موفق شدم
 به شرطیکه بیشتر از نیم ساعت



تاریخچه

اورا میشناسید و اگر نمیشناسید این مصاحبه را بخوانید

و قش را نگیرم با وی کله به کله
 شوم اینهم نتیجه نیم ساعت
 جانکسی بنده
 س: لطفاف بر ما بید چرا و چه وقت
 به اخذ لقب پرافتخار
 (کریمه الصوت) نایل آمدید؟
 ج: من همه چیز را مرهون مردم
 هنر شناس و هنر دوست خود
 میباشم و آنان این لقب پر
 افتخار را زمانی برایم عنایت
 فرمودند که بانشر اولین
 سرودم بنام (۹ تول انگور)
 خانم حامله در اسقط جنین
 کردند
 س: چه انگیزه باعث شد تا آواز -
 خوان شوید؟
 ج: سوال خوبیست! چند سال
 پیش وقتی در حمام نمره
 د همزنگ خود را بخار میدادم
 و بر سبیل عادت یگان (وی الله
 شای شای بوجان الله) راز زده
 میکردم حمایم با خاطر مصرف
 زیاد آب سرزنش کرده گفته
 بود: (صدایشه سی کول -
 فقط ما کیانه که ققتک بتی)
 کتره های حمایم چنان برایم
 گران تمام شده که تصمیم گرفتم
 حتما آواز خوان شم و بدین
 وسیله جواب دند ان شکسی
 برایش بدهم
 س: باز قراریکه دیده میشود فعلا
 آواز خوان موفق هستید اما

آیا توانستید حمایم مبارک را
 یکبار دیگر ملاقات کرد و جواب
 کتره هایش را برایش بدهید -
 هیسند؟
 ج: حمایم مذکور به خاطر کتره
 یکی از آشنایانش مدتیست
 حمایم را فروخته و آهنگ
 میسازد امروز تقریبا اکثر
 آهنگهایم را ایشان کمپوز
 میکنند زیرا با خصوصیات
 آوازم آشنایی کامل دارند
 س: لطفاف بگوئید که استاد شما
 در زمینه آموزش این هنر
 کدام بزرگوار است؟
 ج: (مثل آنکه کشف بزرگی کرده
 باشد لبخند رضایتبخش میزند)
 وقتی استعداد و قریحه باشد
 آید داشتن یک استاد به نظر شما
 بسیار ضرور است؟ گرچه حمایم
 مذکور حق نیچه استاد ی بالایم
 دارد اما در واقع خودم استاد
 خودم میباشم و هیچ استاد دیگر
 را بر سمیت نمی شناسم
 س: آخرین آهنگتان چه نام
 دارد و در کدام گام سروده شده
 است؟
 ج: آخرین آهنگم (اخ) نام
 دارد که آنرا برای بودن نه
 دوست خود (جعفر خان)
 اهدا کرده ام و در گام نخست
 سروده شده است
 س: روز چند ساعت مشق و تمرین
 میکنید؟
 ج: هر صبح یک ساعت قبل از
 ناشتا و یک ساعت هم بعد از آن
 تمرین میکنم گرچه روز و -
 ساعت کافی نیست اما اگر
 جمناسستیک بیشتر از ۲ ساعت
 دوام کند فکر میکنم ملال انگیز
 و زیانبخش خواهد باشد -
 باقی اوقات روز را مصروف
 محافل دوستان و هموطنان
 میباشم و برای تمرین وقت
 بقیه در صفحه (۹۲)

کیهان بیگانه

میلیاردها کهکشان که هر یک میلیون هاستاره را در بر میگیرد در میان، ابرهای هیدروژن و هلیوم در حرکت اند. انسان از سیاره قبل کوشیده است تا تصویری از کرانه های بیگانه کیهان پیدا کند. انسان امروز با استفاده از آخرین دست آورهای دانش تخمین کرده است که:

۱. طرحهای بیگانه حدود هفت تا هشت میلیارد سال نوری است. یعنی اگر یک شی از یک سوی بیضوی کیهان به سمت نور در ثانیه حرکت کند پس از طی هفت یا هشت میلیارد سال به آن سوی کیهان خواهد رسید. این امر خود بیگانه گسی ولایتها گسی بودن جهان را میسراند.

۲. دانش امروز میگوید: در نزدیکی ۱۰۰ کهکشان، یکی آن ((راه شیری)) نام دارد و آن مجموعه ای تخم مرغی از میلیاردها ستاره است که به سرعتی که در دو هم نباید در فضای بیگانه حرکت میکند. قطر بزرگ این تخم مرغ فقط ۲ هزار سال نوری و قطر کوچک آن ۱۰ هزار سال نوری تخمین زده شده است.

۳. درست در یکی از بازوهای مارپیچی شکل این تخم مرغ ستار کوچکی قرار گرفته است که ۲۰۰ میلیون سال یکبار بدور مرکز خود می چرخد و این ستاره خورشید یا آفتاب است. بگرد این ستاره سیاره های میگردند و منظومه شمسی را تشکیل میدهد یکی از این سیاره ها زمین که من و تو روی آن زنده گیم میگوییم حال اینست - تصویری از کیهان بیگانه و موقف و موضع خود در آن داشته باشیم.



تو تقسیم کنه شی دی؟

د تو تم کله به امل کی د شمالی امریکی د بومیانو لفظ د یا و هغه ژوی د چی د طایفی اوقبیلی نیکه گپل کیزی. هغو قومونوچی زرگونه کاله مخکی د میو او - سیو ره را تو لولوگیا و او هغو قومونوچی خیل ژوند سی بنکاره لاری تا مین کاوه د بنکاره میو و سیو - را تو لولوگه کارکی د بریا لیتوب به خاطر د مذ هبی د وله مراسم بهیگی دی عقیده ی ته ورسید ل چی د ژویو و بوتوله منحه یوه ول ژوی او یا بوتی د هغوی لسه طایفی سره خیلوی لری او باید له نورو شخه یس تو بیوش د اخاروی یا گیاه د تو تم () به نامه یاد یزی چی طایفه د هغی وجود خیل گئی به د ی توگه:

تو تقسیم د پرستش به معنا هغه ژوی چی بنکار کوی سی او یا هغه گیاه او میوه چی را تو لوی سی د ی چی د تولید له جریان سره ا ره لری.

آنی میزم چیست؟

انسان دوره کهن سنگی نوین اعتقاد پیدا کرد که (روح Ames) یا روان ها Espritela است که به طبیعت جان می بخشد و بنا برین به پرستش آن آغاز کرد. و این روش بنام آنی مین یا پرستش ارواح نامیده شود، بنا برمد رکات اولیه روح عبارت از حیوان چابکی بود که در تمام اشیا جای داشت.

دلواپری تو انسانانو عقیدتی

انسان سرسیره پردی چی د نیایه باب اسم تصورات لرلی. تخمین سی اشنایه لرلکی او موهم نظریات هم د لرلکی دی. به طایفه ای نظام کی انسان داسی گله چی کولی شی د سحر و جاد و لسه وراسموسره بر طبیعت، خا و سوا و بوتویاندی له طبیعت شخه لسه اغیزه و بسندی له همدی بحایه ده چی د لوهر نیوا انسانانو یولی عقیدتی او مد هیبونه رامنغ ته کیزی داسی د ری د وله عقیدتی خرگند وو.

آنی میزم چیست؟
حضرت انسان وجود این است که بوی آن خداوند است و بر مبنای آن برای حیوانات و پرندگان، گیاهان، عقیده، انسانیت و کس العمل انسانی قابل است. قرار ساختن حیوانی خود (تو تم) در دوره استعمار خود را بر طبیعت برقرار ساختن نیای حیوانی خود نام نهادند و همین جهت از پرستش نیای حیوانی خود (تو تم) گذشته و بدلوان پرستش جدا انسانی خود نهادند.

این صفحه را مردمان بخوانند

چگونه از حمل جلوگیری کنیم؟

بیشتر شوهران و خانم‌ها می‌خواهند طریقه مطمئنی جلو گیری از حمل را که در آن نه ازدوای استفاده شود و نه از وسیله دیگری، بدانند. برای دانستن این طریقه راه ساده بی وجود دارد و آن روش عملی خودداری از مقاربت در هنگام یا حوالی تخمه گذاری نزد زن است. هدف از تخمه گذاری اینست که در هر دوره قاعدگی (سیکل جنسی از یک عادت تا عادت ما هانه دیگر) تخمه از تخمدان جدا شده و خارج می‌شود. اگر چه تعیین تاریخ تخمه گذاری مشکل است اما با انجام همیشه بصورت تقریبی فاصله تخمه گذاری تا شروع قاعدگی (عادت ماهوار) حدود ۱۳ تا ۱۵ روز است. لذا اگر زن دوران قاعده کی منظم داشته باشد. زمان تخمه گذاری او بطور متوسط ۱ روز قبل از آغاز قاعده کی مجدد (عادت ماهوار بعدی) خواهد بود. به عبارتی دیگر هرگاه عادت ما هانه او ۲۸ روز باشد تخمه گذاری در روز چهارم هم واگرد. ۴ روز باشد در روز ۲۲ صورت خواهد گرفت و اگر دوره ما هانه او ۲۰ روز باشد تخمه گذاری در روز هفتم رخ می‌دهد.

بنابراین اگر در فاصله سه روز قبل و سه روز بعد از روز تخمه گذاری از انجام مقاربت خودداری شود حمل صورت نمی‌گیرد و اگر این مدت به روز قبل و روز بعد از تخمه گذاری تعدید شود قابل اطمینان مطلق است. باید تذکر داد که این روش برای جلوگیری از حمل مله کی نزد زنانی قابل اجراست که قاعده کی منظم داشته باشند و بدین ترتیب تاریخ احتمالی خروج تخمه از تخمدان نزد آنها تعیین شده و بتوانند.

مشیر دادن و رویش پستانها

رویش پستانها در دوران زنده کی جنسی زن پیش از حمل آغاز میگردد. زیرا هورمون های استروژن عادت ما هانه نموی کانالها و مجاری پستان و تجمع شحم را که موجب تشک و بزرگی پستانها میشود. تحریک مینماید. اما در جریان حمل پستانها نمورکند و انقباض آنها برای ایجاد شیر پیدا مینماید. اما تا قبل از تولد طفل فقط روزی چند سانتی متر ممتد میماند که بنام کلستروم (قله) یاد میشود. پس از ولادت با قطع ناگهانی ترشح استروژن ها و هورمون‌ها در طرف ۲-۳ روز ترشح مقدار زیاد شیر آغاز میشود. هنگامیکه طفل پستان مادر را می مکد، تحریکات حس از طریق عصاب به دماغ رفته و موجب جاری شدن شیر از پستانها میگردد. در حالاتیکه ولادت بدون مشکلات صورت گرفته باشد ترشح شیر نزد مادر را ملاحظه خواهد بود. مادران توجه نمایند که اگر شیر بطور مداوم از پستانها خارج نشود در انصورت در طرف یک تا دو هفته پستانها قابلیت ادامه تولید شیر را از دست خواهد داد. بعضی خانم ها از قطع عادت ما هانه در جریان مدت شیر دادن حداقل در چند ماه اول دچار اشتباه حمل مجدد می‌شوند. در حالیکه پدیده شیر دادن در ماه های اول میتواند سبب ممانعت عادت شود و بنا بر این باید تشویق بخود راه داد.

نازایی زنان

نزدیک به ۱ و ۱ از و اج ها با عدم باروری یعنی حمل نگرفتن همراهند. علت این امر در موارد نازایی زنان حمل نگرفتن می‌دهد و این نشان می‌دهد که نازایی زنان علت بسیاری تشکیل می‌دهد و این حمل است.

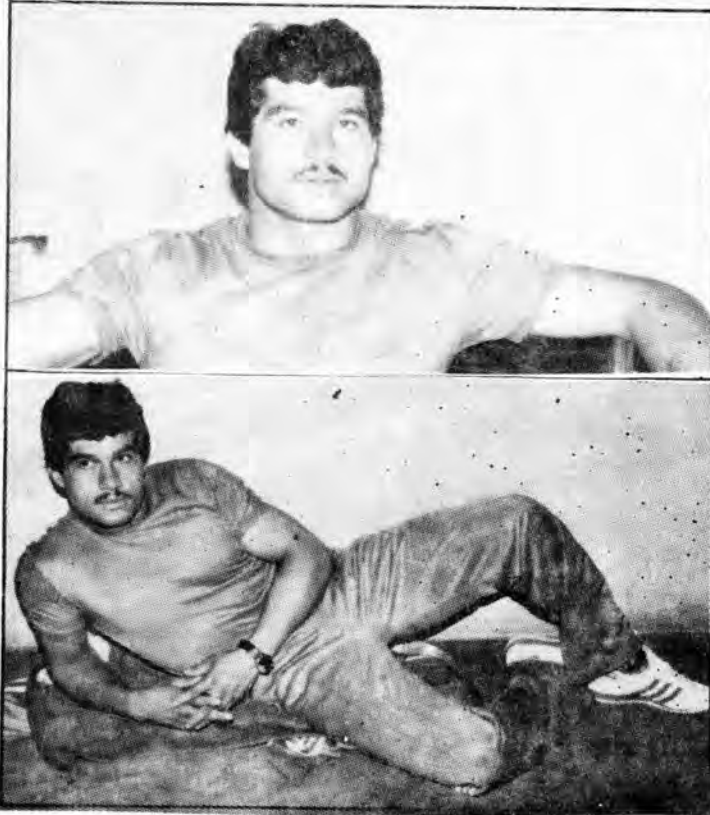
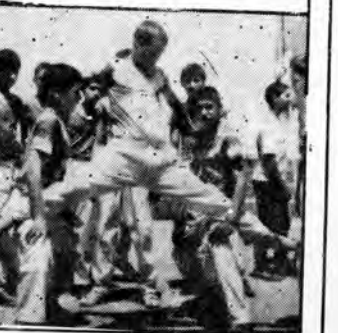
شایع اختلال عدم حمل است. در اینجا میتوان از -
 جعلت های سبب نازایی زنان می‌شود؛ در اینجا میتوان از -
 اختلال اعمال فیزیولوژیک جهاز تناسلی و عیوب ارثی در پیدایش و تکامل تخمه های پدید آوری کرد. احتمالاً شایع ترین علت نازایی زنان رانقدان -
 تخمه گذاری تشکیل می‌دهد و آنهم به سببی که ممکن است شدت انگیزه های هورمونی برای تخمه گذاری کافی نباشد.

بعضی علت های دیگر را نیز ذکر کرده اند مثل سوءتشکل ولادی و یا اکسپس طرق تناسلی نزد زنان اند و بیشتر از جهاز تناسلی و غیره بهر صورت مراجعه به دکتر و معاینات قبل از ازدواج و همچنان بعد از آن خاصه در مراحل نخست بعد از هورمونی خانم های جوان را از -
 خطرات احتمالی نازایی رهایی خواهد بخشید.

ورزش

او همیشه
برنده بود است

افتخارات سپورتی
او ۱۵۱۵ مدال طلا است



المیای ۱۹۸۸

بتاریخ ۲۲ اگست به ساعت ۱۱ بجہ قبل از ظهر در شہر خرام گیری یونان مشعل ۲۴ مین دور بازیهای المیای عصر روشن میگردد. و بتاريخ ۲۷ اگست بعد از توقف کوتاه در اتن، بحرین و سنکا، مشعل المیاد رسواحل کوریا تقرب مینماید. مشعل ۰ ابتدا در جزیره چنزوند و بعداً در زیمبہ کشتی به بندر یوسان انتقال می یابد. سپس مشعل از طریق ۶۲ شهر کوریای جنوبی میگردد. مشعل در آن در طی ۲۲ روز فاصله ۴۱۱۶ کیلومتر را پیموده و به استند بیم مرکزی شہر سیول میرسند.

مراسم افتتاح مسابقات المیای ۸۸- بتاريخ ۱۷ سپتامبر آغاز میگردد. استند بیم مرکزی گنجایش ۷۰ هزار تماشاچی را داشته اما سازماندهان مسابقات در نظر دارند صد هزار تماشاچی را در آنجا جایانماید. قیمت های تکت ادخال استند بیم از ۴۰ تا ۲۰۰۰ دالر بفروش خواهد رسید. استند بیم در سال ۱۹۸۴ اعمار گردیده است. در مرکز استند بیم بقیه در صفحہ (۹۱)

۶۰ متر را در ۶ ثانیه ۵۰ خط ۱۰۰ متر را در ۱۰ ثانیه ۲۸- خط و ۲۰۰ متر را در ۲۱ ثانیه و ۴۵ خط طی کردم که با این تايم من آرزو داشتم که در المیای ۸۸ شرکت نمایم، زیرا من ایمان کامل داشتم که با موفقیت برخوردارم گشت. ولی باتا سف که تاکنون مادعوت نشده ام (۰)

عبدالکریم درهلوی ورزش های جمناستیک به قتبسال و هلوانی نیز دستری دارد و در گلوله اندازی مدال نقره بدست آورده است.

در باره سفرهای خارج از کشور میگوید: در سال ۶۳ در مسابقات بین المللی اتلتیک خفیفه در کشور آلمان در مکراتیک سهم گرفتم که مقام دوم و مدال نقره را کسب نمودم و در سال ۶۵ به کشور یوگوسلاویا به منظور اشتراک در مسابقات جهانی محصلین که ۱۰۷ کشور در آن سهم داشت، سفر داشتم که حایز مقام چهارم و دیپلم گردیدم.

مواجهه از: دلحن

او همیشه برنده است، موفقیت از او آن کودکی با او همراه است. وقتی با بچه های بازی گیرکان میکرد هرگروپ آرزو داشتند و دعوا میکردند و عضو تیم شان باشد. در دوران مکتب به ورزش جمناستیک اشتغال داشت. در سال ۶۲ که مصروف سپری نمودن خدمت عسکری بود، روزی در استند بیم ورزشی مسابقه دوش صد متری بود، اونیسز باراول در آن سهم گرفت و برنده شد. دوستانش استعداد او را دیدند و او را زیاد تشویق کردند که باید رشته اتلتیک خفیفه را تعقیب نماید و از همان روز بعد به این رشته رو آورد.

عبدالکریم عزیز می ماستر سپورت و کیتان تیم ملی اتلتیک خفیفه همیشه در دوش شصت متری، صد متری و دوی صد متری در کشور مقام اول را حایز گردیده است و افتخارات او در زمینه بانزده مدال طلا است. او میگوید: (ریکارڈیکه من در سطح کشور قائم کرده ام بهترین تایم است در سطح آسیا. من مسانه

لامبووهل



د لامبووهلونر یوالی لویس د کانادا د اتاوا په ښار کې جوړې شوې. په دې تورنمنټ کې سل تنو ورزشکارانو له ۱۳ هیوادونو څخه گډون کړی و. له لوري ارتفاع څخه مخکې غورځولوبه لوبه (ترامپلین) کسی چینایي لامبووهونکی س، یانسی ۵۰۰م ۲۰ امتیازونه ترلاسه کړل او د وهم مقام هم د شوروي اتحاد د لامبووهونکي میروشینا په برخه شو.

د سر یو ترمنځ چینایي لامبووهونکي اود نړی اتل له د رې متریز ترامپلین څخه والوت اود ۶۶۴ ۶۷۲ نمره په ترلاسه کولو سره یی د لویسو د سروریزو مدال لاس ته وروړ.

۱۰ سکوینا له امریکي څخه د ۶۱۸۳۰ نمره لرو لوسره د ویم شو.

په وروستیو کلونو کې تراویولاندي د رازراز سپورتونو د لویوسره مینه زیاته شویده چې له دې جملې کولې شوید با یسکل ځغلولو، غښي نیولو اود هاکی ۰۰۰ لوبونم یاد کړو.

خه موده مخکې یوه کویاکی د اکسر تراویولاندي یویل ډول لوبه اختراع کړه. د داسې لوبه د سلومتروبه واټن منډه ده.

په کویاکی تراویولاندي د لامبووهلونو لویس له پخوا څخه تراوسه پورې زیات شمیر مینه وال لري او په دې نوي لوبه کې زیات شمیر ورزشکارانو څخه نومونه لیکلي دي.

د هنګري د نیروخازای د ښار د ښوونځیو د تیمونو ترمنځ د باسکټبال لوبې یوه شپه ورځ دوام وموند. لوبه د جمعې په ورځ د مازد یگره څلورو بجو پیل شوه اود شنبې په ورځ د مازد یگره څلورو بجو یای ته ورسیده.

د لویس وروستی نتیجه ۱۶۶ د ۱۸۳۲ په مقابل کې وه. د لویس بهیرد موږ ظنم ډاکټرانو څو اڅارل کیده او گډون کوونکي به د لوبې په جريان کې چای اوساند وچ وړکړل کیل.

تیم دوش هزار نفری

کیلومتره راه نوبت میدود. چندی پیش در شهر و سیار آلمان د موکراتیک مسابقه جالبی در میان متعلمین (پسر و دختر) دایسر گردید. آنها فاصله صد کیلومتره در شش ساعت ۰۹، ۳۵ دقیقه پیمودند. در نظراست تا سایر مکاتب این مسابقات را بصورت عنعنوی دایر نماید.

مسابقات سپورتي کتلوي محبوبیت فراوان در آلمان د موکراتیک کسب نموده است. این مسابقات (۱۰۰۰-۱۰۰) یعنی هزار نفره از هر تیم فاصله صد

چرا تیم فوتبال هالند در مقام اول قرار گرفت؟

اما بیلانوف چند توپ را به شمر رسانید. نتوانست منجمله شوت پنالتی را. تیم فوتبال اتحاد شوروي در سال ۱۹۶۰ لقب قهرمانی مسابقات فوتبال یوفا را کسب نمود. بود. اکثر توپ پنالتی به شمیر رسید. مسابقه منظره د یگری بخود میگرفت. بهر صورت حیثیت و اعتبار تیم های فوتبال هالند و اتحاد شوروي در سطح اروپا و جهان ارتقا نمود.

روزنامه بیلد آلمان فدرال تیم سمبولیت منتخب اروپا را چنین برگزید:

د سایف (اتحاد شوروي) ، کومان (هالند) ، کوزنیتسوف (اتحاد شوروي) ، رایکار (هالند) میخا وچنکو (اتحاد شوروي) ، گولیت (هالند) ، خوکسون (ایرلند) ، ماتیسور (آلمان فدرال) پراتاسوف (اتحاد شوروي) ، وان باسن (هالند) ، ویالسی (ایتالیا) .

تیم فاینل با تیم ایتالیا نیروی خویش را از دست داده بود. نتوانستند در مدت کم به استقرار قوانین آیند. در روز اینکدر مسابقه فاینل تمام بلیران تیم هالند اشتراک داشت. اما در ترکیب تیم اتحاد شوروي کوزنیتسوف (به خاطر داشتن دو کارت زرد) و بیسونوف نسبت جراحی اشتراک نمود. نتوانستند همچنین برای تاسوف علی الرغم جراحی در مسابقه فاینل اشتراک نمود که مجبوراً او را در نیمه بازی تعویض نمودیم. ترینر تیم اتحاد شوروي افزود: گرچه تیم ما شانسی برای فراوانی برای پیروزی داشت اما برنده تیمی گردید که دفاع مطمئن و حملات حسابی داشت.

بدون شش ما شانسی پیروزی مانند هالیند یهاداشتیم. ولی بیس بیسی مسابقه فوتبال ساده نیست. بازیکنان پیشقدم هالند از تمام امکانات استفاده نمودند.

بلی این واقعه مسابقه دوتیم بزرگ بود. حتی کانسلر جمهوری آلمان فدرال هلمسوت کول در مراسم اهدای جوایز اشتراک نمود. و نتوانست جلو احساسات خویش را بگیرد. (این ینت مسابقه افسانوی فوتبال بود. از این بازی رسایت فراوان حاصل نمودیم.) چنین رسایت ملیونها هوا خواه فوتبال بدست آورد.

آخر د مسابقه فاینل جام یوفا بخت با تیم هالند بود. عملاً عوامل عینی و ذهنی هم موجود بود. تیم فوتبال اتحاد شوروي در مسابقه نهایی پروبله های داشت. در این باره و لویانو. فسنکی ترینر تیم ملی فوتبال اتحاد شوروي به ژورنالستان گفت:

مقدم بر همه تیم هالند ۲۴ ساعت بیشتر نسبت به تیم اتحاد شوروي تفریح نموده بود. بسیاری از بلیران ما در مسابقه



معاش من ۳۵۰۰

بقیه از صفحه (۱۰)

باید به جنگ خاتمه داد

برای جلوگیری از چنین وضعی و استقرار نرخ ها مراجع مختلف هرکدام به نوبه خود سهم خود را اکتند که این مراجع مختلف دولت، حزب، سازمانهای اجتماعی و خود مستهلكین اند. همچنان اقدامات خوب و مفید دیگر دولت که اگر به نفع مامور صورت گیرد معافیت از مالیات بر عایدات است.

در قسمت کنترل جدي امتعه که ضرورت اولیه حیاتی را تشکیل میدهد لازم است که تمام طبقات سهم خود را ادا نمایند.

همچنان اکثر تولیدات ما از طرف سکتور خصوصی تهیه میشود، اکثر سازمانها مثلاً اتاق تجارت یا شورای مشورتی اقتصادی نیز باید سهم خود را ادا نمایند.

و بالاخره در فرجام چه باید کرد؟
- در فرجام باید همه نیروی خویش را در قطع جنگ بسیج نمائیم.

واقعیت تلخ

پس در یک مملکت که در حال جنگ باشد طبعاً اقتصاد آن نیز متضرر میشود. حالا ما هر قدر معاش مامورین را بلند ببریم و قتیکه مواد اولیه مورد ضرورت یک خانواده به نرخ ثابت نباشد بنا به بازم معاش کفایت نمیکند.

پس چه باید کرد؟
باید چاره اساسی را جستجو کرد در قدم اول باید هرانسان وطنپرست این خاک در خاموش ساختن جنگ اقدام نماید.

در طول چند سالیکه در افغانستان جنگ است نرخ ها سرسام آور بلند میروند و ما هم معیاش مامورین را بلند برده میرویم.
ولی یگانه راه علاج آنست که مواد اولیه را از دست محتکر بیرون بکشیم و این با مساعی همه هموطنان میتواند عملی گردد و هم باید به جنگ خاتمه داده شود.

چرا زمینها را مزرعه مانده؟

پس چه باید کرد؟
باید در قدم اول همه نیروی در خاموش ساختن جنگ بسیج گردد، زبوا همین نیروی که اکنون مصروف جنگیدن است اگر مصروف مسایلی تولیدی و زراعتی گردند زراعت ماد و باره حالت نورمال خود را خواهد داشت.

از جانب دیگر این درست است که در همه دنیای ها، گاه بلند و گاهی هم نورمال

ساری

بقیه از صفحه (۲۷)

بهترین نوع عنعنهی را عرضه میدارد.

بنارس در برابرش خود نل دارد جای تعجب نیست که ساری - ابریشمی زربفت به تلم ((نامجوی))

و ساری زری بنارس نل کشید و مشهور است زربفت درخشند و

و جلادار است، ولی بالسر کردن یک کی سخت حس میشود. هر

گاه در مورد زری حقیقی حرف بزنیم باید بگویم که قیمت چنین ساری های آسانها میرسد زربفتها ی

زری مخصوص (کانچی پورم) است. کانچی پورم محله ای کوچک

در جنوب هند است که پارچه های مخصوص ابریشمی آن زیبا

است. در حقیقت مشکل است که انواع مختلف ساری را به آسانی

تفرق کرد؛ ساریهای کعبه شکل عنعنهی ساخته میشوند در مقا -

یسه با ساریهای نوع نیلون، پولی ایستری و پنبه و پنبه بسیار قشنگ

و زیباست. در حقیقت حفظ کردن عنعنه های پرافتخار و بقدرت

مخصوصاً زمانی مشکل شده که پارچه های مصنوعی به وجود آمده است، اما لباسهایی که

بیشتر امروز زنان خود را به آن ها - دست داده اند با لباسهایی که

زنان در قریه های میوشیدند، کاملاً اختلاف دارد. با آنهم

در شهرها دکانها و نمازخانه های وجود دارد که لباسها را با همان

کیفیت اصلی آن عرضه میکنند. بایک بار نظر کردن به ساری -

((پتولا)) متیقن میشوم که این ساری با باغ گل هم چمنی

میکند. رنگهای آن دل میبرد و گلهای آن کاملاً به شکل طبیعی معلوم میشود. چشمهایی

خود را بسته کنید. عطرا ن شاد را برویاها میسوزد. چنین است جادوی ساری های عنعنهی.

میکردند ولی در افغانستان نرخ ها چنان بلند میروند که از یکماه تا ماه دیگر واز یک دکان تا دکان دیگر فرق دارد. پس کسی که متضرر میگردد مامور

دولت است که عایدی به جز معاش ما هوارند ارد. - پس به صفت یک سناتور راه بیرون رفت از این مشکل عمده را در چه میدانید؟

من به صفت یک سناتور میخواهم بگویم که باید عواید مملکت سنجیده شود که عواید چقدر است و مصارف به کدام اندازه. درین شک نیست که مصارف ما زیاد است، زیرا در مملکت ما جنگ جریان دارد.

از طرف دیگر باید بالایی تشکیلات فکر شود. چگونه؟

باید در تشکیل وزارتخانه های تجدید نظر صورت بگیرد زیرا در وزارت ها ریاست ها و دریا - ست ها مدیریت های عمومی است. این تشکیل

یا حالات موجوده مملکت هیچ مطابقت ندارد. غیر از ساحه امنیتی مثلاً وزارت های دفاع، امنیه و ولتی و وزارت امور داخله که تشکیل

خارندوی را دارد. درین وزارت ها اگر تشکیل هر قدر بزرگ باشد بهتر است زیرا ما با جنگ تحمیلی روبرو

استیم. دیگر اینک باید جلوه دعوت های خیلی کلان گرفته شود.

و در فرجام چه باید کرد؟
باید به جنگ خاتمه داد.

نرخ را قهچین میزند

شما منحصرت یک دکان را تا چه حد در تعهدید کردن نرخ سهم داشته اید؟

من آنچه را باید در دکان خود بفروشم برسانم چیز نیست که ذخیره نمیشود زیرا همه آنها تا تاریخ

پس چه راهی را باید جستجو کرد؟
شما میدانید آن امتعه که از جاهای دیگر

فرضا به شهر کابل میرسد حتماً در نقاطی که تولید میشود، در نقاطی که مصرف میشود در حالتیکه جنگ

باشد با سکه کی ترانسپورتی مواجه میشود، ازین سکه کی ها محتکرین استفاده میکنند که باید جلو محتکرین گرفته شود. لذا در چنین حالات یگانه

کسی که متضرر میشود مامور معاش خوار دولت است. زیرا یکمده اشخاصیکه در معاملات تجاری دخیل

هستند خدمات شان به بازار عرضه میشود آنها متضرر نمیشوند فرضاً کسی که دو زنده است هریاریکه

نرخ ها بلند میروند او اجوره دریشی را بلند میبرد مثلاً کارگری که در بازار کار میکند فرضاً کلکار

وقتی می بیند قیمت گوشت بلند رفت او هم مزد خود را بلند میبرد. فقط مزد و درها یا معاش خورهای دولت

تحت مضیقه قرار میگیرند.
پس چه باید کرد؟
باید به جنگ خاتمه داده شود.

د دوی مسمومیتونه

د (۱۳) مخ پاتی

فاضله مواد او د کانگوله مواد وڅخه د باکتریا بیلول یې شامل دي خو په بوتولیزم کې د باکتریا زهر باید د ناروغانو په سپروم اود هغوی د کیدي په محتویاتو کې هم ونیول شي .

د خوراکي مسمومیت:

له کیمیاوي مواد وڅخه راپیداشوي د خوراکي مسمومیت بنایي د خوراکي تیارولو څخه مخکې اویا هم د هغود ساتنې په وخت په ناخپی توگه د خوراکي وډ ککړ تیا په نتیجه کې رامنځ ته شي . عمد ا شان د خوراکي وډ خراب کید وڅخه د مخنیوي له پاره په هغو کسې د مینو شیانو په زیاتولو سره هم کیدای شي مسمومیت پېښ شي . لکه د خوراکي موادو (په تیره بیا اسیدی مایعاتو) تماس له مخینو فلزاتو لکه : مس ، قلعی اوداسی نورو سره هم خوراکي مسمومیتونه منځ ته راولي . په هغه یو ډول ناروغی کې چې د جینی رستوران په نامه یاد یزي اود هغه په تن کې د جینی خوراکي وډ خوراکي لو ۱۰ تر ۲۰ د قیقو وروسته په پوستکي کې سوی ، په سینه او صورت کې فشار اوسرخوږي خوراکي وډ ته پیداکيږي ، په هغه کې یو کیمیاوي ترکیب د مونسود هم ل . مگنات د ناروغیاعامل گڼل کيږي .

د خوراکي مسمومیتونو د زهري ډول وپاڼه اوڅارنه :

خوراکي باکتریاي مسمومیتونه په ټولو هیوادونو کې ، د هغو د پرمختگ د سطحې له پام کې نیولو پرته عمومي سلامتیا ته بالقوه خطر گڼل کيږي . د خوراکي مسمومیتونو له پاره وقایعي اقدامات او د توکسین (زهرو) د ټولو نمونو کنترول د هغو ټولو کسانو د وپلورلو او همکارو غوښتونکي دي چې د خوراکي موادو د تولید ، برابرولو او وپلورلو په کار کې برخه لري . دغه راز د روغتیا ساتنې کارکوونکي ، طبیبان ، ورتزبان ، د لابراتوارونو کارکوونکي ، د کورنۍ اوان مصرف کوونکي هم باید په دې همکاري کې گډون وکړي . سرسیره پردې اغیزمنه څارنه په ټول هیواد کې د برله پسې زده کړو او د ښوونې او روزنې د پروگرامونو له لارې د محلی خوراکي وډ شخص روغتیا ساتنې ، د خوراکي وډ پاک ساتلو او د خوراکي وډ پروسس کولو د روشونو په اهمیت باندې د زیات ټینگار کولو غوښتنه کوي . د باکتریاي خوراکي مسمومیتونو له پېښیدو څخه د مخنیوي له پاره دوه اساسی اصولونه بنایي په نظر کې ونیول شي : یو داچې اومه خوراکي مواد چې که په بالقوه توگه په باکتریاو لږ شي وي . هیڅکله باید له پخوشو خوراکي وسره نژدې اوگډ نه شي (څه په مستقیمه توگه اوڅه هم په غیر مستقیم ډول د پخلنځي له لوبو څخه د کاراخیستلو له لارې) . دویم دا چې هغه خوراکي وډ چې په باکتریا ککړ شوي باید په داسې توگه څه کې وساتل شي چې د ارگانیزمونو له زیاتې وډې څخه مخنیوي وکړي . د ډول خوراکي وډ باید په یوې مناسبې توگه وڅه کې پاکه شي او یې له مخینه مصرف شي اویا د خوراکي وډ وروسته دې په پخجال کې وساتل شي . د بوتولیزم وقایعاو څارنه په لومړني توگه د خوراکي وډ د کسرو کولو ، ساتنې اوزیرمه کولو له پاره له سمور وښوونو څخه په کار اخیستلو پورې اړه لري . کله چې وډ وډ خوراکي وډ د یو څه مودې له پاره زیرمه اوساتو باید هنرته په لازمه اندازه حرارت ورکړي وڅو په دې شوچې په خوراکي وډ کې اسپیرونه نشته . که په خوراکي وډ د مخه رامنځ ته شوي زهرونه موجود وي بنایي د هغویو خود قیقو ویشولو اویا د نیم ساعت له پاره هغویو د (۸۰) د رجوحرارت په ورکولو سره له مینځه یووړل شي . د باکتریاي خوراکي مسمومیتونو د وقایعي او څارنې په برخه کې باید په مستقیم ډول ارگانیزمونه ککړ وڅوړي وټه د مناسبې اندازې حرارت په ورکولو سره له منځه یووړل شي . څوکه چیرته په خوراکي وډ د مخه جوړ شوي زهر موجود وي . په دې حالت کې حرارت ورکول اغیزمن نه تماميږي ځکه د هغو مخینو زهرونه د حرارت په وړاندې مقاومت لري . له دې امله د ارگانیزمونو له زیاتیدو وڅخه د مخنیوي له پاره باید ناڅانگري اقدامات ترسره شي .

عضلاتو د فلج کیدو سبب گرځي . د ناروغی د تشخیص او د رمل کولو له پاره د لابراتوار د تایید څرگند وډه مهمه او لازمه ده . د دې له پاره معمولا د ناروغ په سپروم او ککړ وډو کې د باکتریا د زهر و موندل ضروري دي . هغه نموني چې کیدای شي تر ازمینیت لاندې ونیول شي ، سپروم ، فاضله مواد ، د کیدي محتویات اویا ته شوي مشکوک خوراکي دي .

درمل :

د بوتولیزم درمل کول د نورو خوراکي مسمومیتونو په پرتله د ناروغانو له پاره د ځانگړې طبي پاملرنو سرته رسولو ته زیاته اړتیا لري . مصنوعی تنفس په هغو کسانو کې چې د تنفسی عضلاتو په فلج کیدو وخته شوي وي ، امید بخښونکی دي . دغه راز په بدن کې د زهر وډې اغیزې کولو په خاطر د زهر وډ درملو . لومړنی تجویز لازم بریږي . د بوتولیزم له امله د رامنځ ته شوي عصبی - عضلانی وقفې پروخت د درمل کولو له پاره گوانیدین او امینوسیریدین اغیزمن تماميږي . خود تنفسی عضلاتو د فلج د درمل کولو له پاره چندانی اغیزنه نه لري . داوسنې پوهې اود اوسنی وخت په نظر کې لرلو سره د خوراکي مسمومیتونو د نورو نمونو له پاره ځانگړي زهري ضد مواد نشته دي . د ناروغی د ښو نښانو په تیره بیا اویو له لاسه ورکولو په برخه کې عرض درمل کول پیشنه کيږي ، د اکار د هرناروغ د تللو او وزن کولو د هغه د جسمی شرایطو له پاره نظر کې نیولو سره د اکریه قضاوت پورې اړه پیداکوي .

د خوراکي مسمومیتونو بنایي :

د انښې د خوراکي مسمومیت په ډول (عفونی یا زهري) اود هغه د تولید ونکی باکتریا په ډول پورې اړه لري . دغه راز د ښو نښانو د راڅرگندیدو وخت د باکتریا له ډول سره توپیر لري ځو معمولا له ۲ څخه تر ۳ ساعتو پورې د انښې نښانې رانښکاره کيږي . مخینې وختونه اسهال د ناروغی غالبه نښه ده او کله هم کانگې وهل . په هر حال د خوراکي مسمومیتونو نښې داسې : د زړه بدې حالت ، کانگې وهل ، اسهال ، د نس د برخې کولیکونه (قلنج) ، د بدن داوبوله لاسه ورکول ، ضعف ، د کیدي دردونه ریزیدل اود سرخوږي . خود بوتولیزم په ډول کې یې زیاتره داسې نښې لکه دسترگو ، کوڼی او تنفسی دستگا د عضلاتو فلج کیدل په خوراکي وډو خبرو کولو کې ستونزې اود دوه لیدنه راڅرگند یزي .

د ناروغی تولیدونکی خوراکي وډ :

د ناروغی تولیدونکی خوراکي وډ چې د مسمومیت په ډول اود مستوول باکتریا په ډول پورې اړه لري ، سره توپیر لري . هغه خوراکي وډ چې کولی شي د باکتریاو په زهر وککړي او ناروغی رامنځ ته کړي عبارت دي له : پخې غوښې ، ساسج ، شیدې ، خامه لرونکی خوږې ، کبان ، سالاد ، پوخ چرگ (چې خو ساعت د کوټې په هوا کې ایښودل شوي وي) ، سوپ ، سوس ، سابه ، غلی دانی وریجی اود بوتولیزم په ډول کې هغه خوراکي وډ چې سم زیرمه اوساتل شوي نه وي لکه کبان ، غوښه (کسرو) ، سابه ، میوه ، ساسج اومرغ .

تعمیر :

زیاتره په مشکوکو خوراکي وډو د زهر وډونو اود ناروغانو له



اگر داکتر نباشد

چگونه کنیم

این سلسله ادامه دارد

برای خوانندگان ماد لچسپ خواهد بود اگر برای جلوگیری از وقوع بیماریها و نتایج حادثات، جاییکه دسترس به داکتر ممکن نیست، اطلاعات ابتدایی را برای کمک های اولیه تقدیم نماییم. این کمک ها در صورتی مطرح است که امکان رسیدن به داکتر وجود ندارد، در صورت موجودیت داکتر باید حتماً به وی مراجعه شود. پیش از آنکه به کمک های اولیه فکر کرد باید یک **لسه ادویه** نزد خود داشت، مواد اولیه ای که باید در این قسه موجود باشد در شماره قبل ذکر شده است.

خروسک:

احتیاجات:

- ۱- دستگاه بخار دهنده
- ۲- تنتورد و بنزوشن
- چه باید کرد:
- ۱- داکتر را خبر کنید
- ۲- قبل از رسیدن داکتر قدری تنتورد و بنزوشن به آب داخل کرده بخارید هید متوجه باشید که بخار بطور کامل داخل بینی بیمار گردد اگر دستگاه بخارند آید -
- مريض را در اطاق محفوظ و یادر - حمام منزل بوسیله يك چاینسك بپ جوش بخارید هید .
- ۳- تارسیدن داکتر در کنار مريض تان (اگر طفل باشد) بمانید .

احتیاجات:

- ۱- صابون سفید معمولی یا آب طبی پاک کننده .
- ۲- قیچی - لوکو پلاست و گاز استریل .
- ۳- محلول ۱ فیصد زفیرون .
- ۴- محلول رقیق آب نمک، نصف قاشق چایخوری در ۸۰ اونس آب .
- چه باید کرد:
- ۱- موضع را با آب و صابون کاملاً بشوئید .
- ۲- اگر خونریزی شدید است بایک گاز استریل روی زخم رامحکم فشارید هید .
- ۳- با محلول زفیرون آنرا

احتیاط لازم:

- ۱- علام خروسك سرفه های بلند و دنباله دار است که تنفس را هم مشكل ميكند اغلباً در وقت بروز سرما خوردگی این بیماری پیدا میشود .

کمک های اولیه طبی

تعمیم کنید .
 ۴- زخم را با مندراری گاز استریل که روی آن کمی ولسیلین مالیده اید بپوشانید و اسیلین برای آنست که گاز برزخ - نجسید .
 ۵- در زخم های ملتهب و پندیده بهتر است که زخم بند ی مرطوب بنمائید بدین ترتیب که گاز استریل را در آب نمک رقیق مرطوب کنید و روی زخم بگذارید .
احتیاط لازم:

- ۱- در مورد اطفال فوراً و بدون شك سیرم ضد گاز روز بکار ببرید ، ضمناً تزریقات دیگر توام باد واهای تقویه کننده بسیار لازم است .
- اگر طفلی حساسیت داشته باشد و از تزریق سیرم ضد گاز روز خود داری شود خطرات غیر قابل جبران ببار خواهد آورد .
- ۲- اگر زخم ناشی از جسمی آلوده یا زنگ زده بود ، برای معالجه آن به داکتر رجوع کنید .
- ۳- از تولید شدن میکروب در اطراف زخم جلوگیری کنید زیرا پدید آمدن دانه های سرخ ، یا تورم و یادرد در محل زخم و پدیدگی مسلماً علامت بروز انفکسیون (مکروب گرفتن) است .

سرخسوخگی پای طفل:

احتیاجات:

- ۱- بود ر طفل یا پماد
- ۲- د وای مخصوص شستن تکه کون (تکه های که داخل رابان من بیجانند)
- چه باید کرد:
- ۱- تا آنجا که امکان دارد - پای کودک را نباید در تکه پیچید و یا اینکه بمحض تر شدن تکه باید آنرا عوض کنید .
- ۲- تکه ها را با د وای مخصوص بشوئید و چهار مرتبه در آب بکشید .
- ۳- هر مرتبه که تکه را عوض میکنید محل سرخ شده و سوخته را چرب کنید و بود ر بزنید .

اقلب این قبیل سوختگی ها در اطفال بسبب حساسیت از غذاست که باید به آن توجه شود

اسهال:

احتیاجات:

- ۱- درجه تب
- ۲- مخلوطی از د واهای ضد اسهال که بصورت فورمول تهیه شده است و یا ترکیبات پسموت .
- چه باید کرد:
- ۱- درجه تب را بگیریید .
- ۲- اگر مريض کودک باشد برای تغییر فورمول غذایی و دوائی باد اکتور مشورت کنید .
- ۳- اگر مريض بزرگ باشد باید رژیم غذایی شامل غذاهای آردی، برنج، مریای سیب،

ولسیه طبی

زله ، گوشت و جای باشد .
 ۴- شیر که سرشوش را گرفته باشید و مدت یا نزد د قیفه جوشانده باشید میتوانید به مريض هید .
 ۵- ترکیبات پسموت و یا - فرمولهای ضد اسهال را بایید طبق تجویز داکتر هید .
احتیاط لازم:

- ۱- اگر اسهال توام با تب عارض شد بد اکتور رجوع کنید .
- ۲- اطمینان یابید که عارضه اسهال ناشی از مسمومیت غذایی و یا خوردن میوه خام نباشد چه در انصورت نباید مريض را بدون دستورد اکتور تحت تد اوی قرار داد .
- ۳- اسهال در کودکان یکی از مريضی های خطرناک و قابل اهمیت است و باید حتماً با مراجعه به داکتر معالجه شود .
- ۴- بعضی از د واهای ضد میکروب تولید اسهال میکنند اگر چنانچه نسبت به مريض خود در این باره مشکوکید باد اکتور مشورت نمائید .

گوش درد:

احتیاجات:

- ۱- اگر امکان دارد جریان برق را فوراً قطع کنید .
- ۲- در غیر اینصورت برق زده را از سیم پیچ دور کنید ، مواظب باشید که خودتان یا سیم پیچ و یا بدن مريض که در آن جریان
- ۳- قطره چکان بچکان گوش .
- ۴- اسپرین .
- چه باید کرد:
- ۱- درجه حرارت بدن را - بگیرد .
- ۲- چون گاهی گوش درد - باعث گرفتن بینی میشود پس لازمست همیشه در اینطور مواقع در بینی هم قطره بچکانید .
- ۳- شیشه محتوی قطره چکان گوش را مختصری گرم کرده و در گوش که درد میکند بچکانید .
- ۴- برای برطرف کردن درد اسپرین بد هند .

احتیاط لازم:

- ۱- همیشه وسایل الکتریکی مورد اعتماد بخردید . وسایل برقی خراب شده را یا فوراً ترمیم کنید و یا عوض کنید . برای نصب وسایل برقی طبق مقررات و قوانین محلی رفتار کنید و از صحت نصب ونداشتن اتصال اطمینان کامل یابید .
- ۲- سوراخ های سر ساز سیمکشی ها را با گد اشتن در چجه و سروش از دسترس اطفال دور نگه دارید .
- ۳- هیچوقت وسایل برقی را در حمام نبرید و یا نزدیک شاور نگذارید .

بهبوش شدن:

- ۱- اگر کسی احساس بی هوشی کرد او را به سینه بخوابانید و یا طوری بنشانید که سرش بین زانوهایش قرار بگیرد .
- ۲- کسی که تازه بیهوش میشود باید او را چنان خوابانند که سرش از باهایش پائین تر

اگر بگریید

۲- نمک بود از جلویی بگیریید و یا باد ست صورتش آب بپاشید .
 ۳- اگر بیهوشی با خونریزی های شدید شروع بشود از استعمال امونیاک یا سایر د واهای محرک خود داری کنید و فوراً به داکتر مراجعه نمائید .
احتیاط لازم:

- ۱- همیشه وسایل الکتریکی مورد اعتماد بخردید . وسایل برقی خراب شده را یا فوراً ترمیم کنید و یا عوض کنید . برای نصب وسایل برقی طبق مقررات و قوانین محلی رفتار کنید و از صحت نصب ونداشتن اتصال اطمینان کامل یابید .
- ۲- سوراخ های سر ساز سیمکشی ها را با گد اشتن در چجه و سروش از دسترس اطفال دور نگه دارید .
- ۳- هیچوقت وسایل برقی را در حمام نبرید و یا نزدیک شاور نگذارید .

احتیاجات:

- ۱- درجه حرارت
- ۲- اسپرین
- ۳- مشکوله پیچ
- ۴- مشکوله آبجوش یا تشك برقی
- چه باید کرد:
- ۱- داکتر را خبر کنید .
- ۲- اسپرین بد هید .
- ۳- اگر درجه حرارت از ۴۰ درجه سانتی گرید بالا بود ، مشکوله پیچ روی سر و آب گرم روی پسا بگذارد .
- ۴- اگر درجه حرارت از ۴۰ درجه کمتر بود با پاشویه با آب نیم گرم و یا با الکل سفید و آب نیم گرم پاشویه کنید .
- ۵- گاهگاه آب و یا اشامیدنی ملایم و خنکی به مريض بد هید تا بر اثر حرارت تب ، آب بدنش تبخیر نشود .

احتیاط لازم:

- ۱- اگر کسی احساس بی هوشی کرد او را به سینه بخوابانید و یا طوری بنشانید که سرش بین زانوهایش قرار بگیرد .
- ۲- کسی که تازه بیهوش میشود باید او را چنان خوابانند که سرش از باهایش پائین تر

احتیاط لازم:

- ۱- اگر کسی احساس بی هوشی کرد او را به سینه بخوابانید و یا طوری بنشانید که سرش بین زانوهایش قرار بگیرد .
- ۲- کسی که تازه بیهوش میشود باید او را چنان خوابانند که سرش از باهایش پائین تر



هارمونی

اگر می خواهید هارمونی بنوازید



پس این
مطلب را حتما
بنخوانید

نصیب شوند که بتوانند بی مضمونی
های شانرا تلافی نمود باز اوقات
بیکاری شایسته ترین استفاده
رایکنند. اکثر جوانان آرزو دارند
چیزهای در مورد موسیقی بدانند
و حداقل بایکی از وسایل موسیقی
آشنائی پیدا کنند. اولین درس -
خود را از هارمونی شروع می کنیم:
قبل از همه باید انگشتان
دست و برده های هارمونیسم را
با خصوصیات و شماره های شان
بدانیم. لفظاً به شکل (۱)
بادقت ببینید:

چنانچه دیدید انگشتان
دست راست از (۱) تا (۵) شماره
های خود را دارند. حال به شکل
(۲) که برده های هارمونیسم
را بانام های شان و شماره
انگشتانیکه برای برده های
معین اختصاص داده شده
شان می دهد توجه کنید:

اکنون باداشتن ضروریات
فوق نخستین و مهمترین تمرین را
شروع می کنیم:

دست چپ تا نابالای یک هارمونیسم
گذاشته همزمان بانواختن
برده ها آنرا به حرکت دربیارید.
امانه آنقدر که برای یک برده
باریکه کنید زیر آبرودترین
فرصت هارمونیسم از کار می افتد.
پس در قسمت یک -
نمودن دقت کنید که بیشتر
از فشاریکه ضرورت ندارد
بدان وارد نمازید. ابتدا
انگشت شماره (۱) را بالایی
برده (سا) بگذارید بعد
انگشت شماره یک را از برده
(سا) برداشته انگشت شماره (۲)
را بالایی برده (ری) بگذارید
و بعد از آن انگشت شماره (۲) را
نیز از روی برده (ری) ببرد -
داشته متعاقباً انگشت شماره (۳)
را بالایی برده (گه) بگذارید.
اکنون انگشت شماره (۱) را از زیر
انگشت (۳) عبور داده بالایی
برده (مه) بگذارید. بعد
انگشت شماره (۱) را نیز از روی
برده (مه) برداشته انگشت
(۲) را بالایی برده (یه) بگذارید.
بعد از آن انگشت
دوم را نیز از روی برده (یه) بگذارید.
برداشته انگشت شماره (۳) را -
بالایی برده (ده) بگذارید
و بعد انگشت شماره (۳) را نیز
از روی برده (ده) برداشته
انگشت شماره (۴) را بالایی برده
(نی) بگذارید. بعد انگشت
شماره (۵) را بالایی برده (سا)
بگذارید. زمانیکه (سا) بیپور
را نیز نواختید عین حرکات را از -
سای پور بطرف کف در دست
برعکس آن عمل کنید. کوشش
کنید که فاصله معین زمانی را
بین هر برده مراعات کنید.
ابتدا تمرین فوق را در سرعت کم
اجرا کنید وقتی انگشتان تان
بایرده ها آشنا شد تمرین را
سرعت ببخشید.

بقیه از صفحه (۳۱)
دیگر اینکه نقشهای اساسی به
هنرمندان اساسی انقدر -
تفویض نمیگردد. همچنان ما
کدام تیاتر مرکزی نداریم فقط
یک سن تیاتری در اصفهان از -
شهر در گوشه بی که امکانات
ترانسپورتی انهم خیلی محدود
است در اختیار ماست.
اگر یک تیاتر در مرکز شهر می داشتیم
و آثاره سلیقه مردم برابر
میبود حتماً چوکی های تیاتر ما
دیگر خالی نمی بود. مایکارد ر
نظر گرفتیم زمین غیر قابل استفاده
را که در عقب ولایت کابل و متصل
به وزارت تعلیم و تربیه قرار دارد
بحیث یک سن مرکزی مورد استفاده
قرار داده و از مقامات خواستیم
تا در آنجا تیاتری ساخته شود
اما کسی بدان التفات نکرد.
فرموده شاد است اما به نظر
من مردم ماهر پروراند و هنرمند
رادوست میدانند چنانچه دیده
شده نمایشی یا فلمی که مورد پسند
مردم بوده در رختخواب سلیقه آنها
بدون در نظر داشت دوری راه و
کرایه تکی وقت خود را وقف
تماشای آن کرده اند. به هر
صورت این بازگوینده آنست که -
تیاتر ما تا هنوز نتوانسته هویت
اصلی اش را به عنوان یک تیاتر
واقعی به مردم نشان دهد.
در چند نمایشنامه راد یوتولوز -
یونی و تیاتری حصه گرفته آید.
در تیاتر روی سن شاید ده یا
دوازده نمایشنامه بوده باشد.
در بیشتر از ۳۰ یا ۳۵ نمایشنامه
راد یوتولوزیون حصه داشته ام.
در دو فلم سینمایی ((اند زمانه))
و ((روزهای دشوار)) نقش داشتم -
شته ام. اما قسمی که معلوم میشود
در فلمهای تلویزیونی برایم کدام
نقش داده نشده شایسته
استعدادی را که آنها انتظار
دارند در وجود من نیست یا شاید
موضوع دیگر.
من نمایشنامه های نمایشنامه
نویسان داخلی و خارجی نقش -
داشته آید. و کدام هارابیشتر
می پسندید. چرا.

تئاتر ما به دنبال ...

در نمایشنامه های متعدد -
 خارجی و داخلی، سهم داشته ام
 اما در شمار نمایشنامه های داخلی
 از شیوه نگارش و ادبیت موسی -
 نعمت (خوش میاید و آثار داخلی
 را بیشتر می بینم، به دلیل اینکه
 بازتاب دهند زمینه های محیط
 اجتماعی خود ماست یعنی میتوانم
 دردها، آلام، ناخوشاینها و
 بی تفارقی های اجتماع خود را بسا
 درک دقیق در باره بازیگری و -
 در بیان کسب، مثلا تئاتر و آنتیم
 بنام تئاتر تلویزیونی، یکبار
 نمایشنامه بی زبان به تئاتر
 گذاشته که عنوان داشت -
 (اویدم نیست))
 - با عرض بوزش اینکه حرف شمارا
 قطع کردم این نمایشنامه انسر
 کی بود؟
 - نمایشنامه اویدم نیست نوشته
 استاد مرحوم رشید لطیفی است که
 در باره وی من آمد یکبار در زمان
 حیات استاد و بار دوم پس از مرگ
 او و خدا میداند که روان استاد بعد
 از این واقعه چه حالی داشته ...
 به هر صورت برگردم به حرف اول -
 که نمایشنامه اویدم نیست زیاده
 استقبال شد و نمایشنامه بعدی
 که بیشتر روی آن کار کرده بودم به
 نام قمار بازان بود. اولی اسمیکه
 گفتم اثر افغانی بود اما وی یک
 اثر معروف خارجی، تا جاییکه دیده
 شد نمایش اولی به مراتب از نمایش
 دوم بیشتر مورد استقبال قسرا
 گرفت.
 - به عقیده شما ایفای نقش در -
 تلویزیون ساده تر است یا در سن
 تئاتر؟
 - کار در تئاتر مشکل تر است زیرا
 در آنجا همه در راه یکجا حفظ من
 شود و بعدا باید داخل نقش
 شد، اما در تلویزیون وسایع هر بخش
 جدا جدا تهیه و ثبت میگردد و -
 نشات بندی های وجود ندارد که
 کار را ساده تر بسازد، بعقبست
 من از همه بیشتر کار در رادیو
 مشکل تر است چه در آنجا هر چه
 تصور نیست و این زمینه غنیمت
 است تا با تخیل لطفه و صدا بسازم
 شنونده بفهماند که در چه نقشی
 قرار دارد.

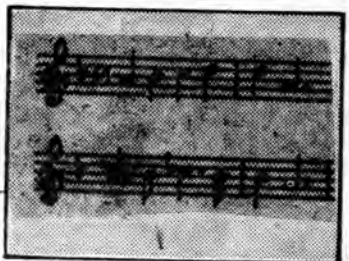
هر کس برای بیمار محترم تئاتر
 ما درونی تجویز میکند شناسا به
 سامانی هاراد رگها هم بینسد
 و نظرگاه شما در زمینه بهبود امور
 در این عرصه چیست؟
 - باید در جستجوی استعدادها
 بود. استعداد هارا میتوان از -
 زمان مکتب به شناخت گرفت. -
 مکاتب باید گروه های هنری داشته
 باشند.
 پوهنهی هنرها اصلا چیزی فقط
 بنام است بسیاری هارا پوهنهی
 رامیخوانند اما وقتی آنرا تمام کردند
 در مساجد دیگر مشغول کسار
 میشوند و نتیجه بی مطلوبی که -
 انتظار است بدست نماید. گند
 شته از آن تئاتر ما امروزه در بخش
 مرکزی و رادیتلوویزیون بخشندی
 شده. برای پروراندن تئاتر
 ضرور است تا هر دو پارچه از هم
 بریده شده را با هم پیوند زد.
 - فکر میکنم منظور شما این است
 که بازیگران تئاتر از ارگندگی
 نجات یابند و به وسیله یک ارگان
 و تئاتر مرکزی سازماندهی و رهبری
 شوند.
 - بل همینطور است.
 - بخش تئاتر اتحادیه هنرمندان
 چه کاری برای تئاتر ما کرده؟
 - کوشیده تا برای کشف استعداد
 ها در موسسات مختلف به ایجاد
 گنهای هنری اقدام کنند. برای
 هنرمندان خوب جوایز نقدی پسر
 نامه های زیاد جهت تشویقشان
 توزیع گردیده است.
 وقتی از عبادی پرسیدم
 که چرا نامش را افشا نسکنند به بیشتر
 معما بودن این موضوع تا بکشد
 کرد.
 خواننده همان عزیز شما خود حدس
 بزنید که آیا اسم مبارک ف. عبادی
 یا منظور از همین حرف ((ف)) میسر
 است یا مرید یا فضل الرحمن و یا
 چیز دیگر ...
 هر کس که توانست معماریا حاصل
 سازد ف. عبادی حاضر است
 برایشرد و قطعه تکت لاتری جایزه
 بدهد و امیدوار است که خدای
 بخراسته اگر چنانچه بخش یاری
 کند جایزه اول به نامش اعطایت
 خواهد کرد.

بقیه از صفحه (۵۱)

پیتواند باشد و برلیوز میبند همه
 آنها که او را دوست دارند بدوش
 مادرش، خواهرانش، هنریت -
 سستون، ماری رجیو (معمشوقه)
 دیگرش) یکی پس از دیگری
 میبزند. تنها فرزندش، لولسی
 برلیوز که جوانی بلند منشا ما -
 مانند خود او ضعیف، پریشان
 مالمخولایی و ناراحت است،
 برایش باقی مانده است. -
 ((بد بختی او در این است که
 در همه چیزه من شباهت دارد،
 مثل د و نفر و گانگی، یکدیگر را -
 دوست دارم)) به او میبندد:
 ((آه! لولسی بیچاره ام!)) چند
 ماه بعد خبر میشود که لولسی بیچاره
 در دریا های دور دست مرد
 است.
 تنهای د یگر صدای آشنایی
 به گوش او نمیرسد. جزد ولوی -
 هراسناکی که تنهای و د لتنگسی
 هنگام کار روزانه، چنان خاموش
 شهادت ز گوش او میخوانند، چیز
 دیگری نمیشود. بیماری جانسرا
 میگردد. در ۱۸۵۶ در رومیا -
 سخت ناراحت میگردد: در خیابانها
 میخواندند «ایما» رنج میرسد.
 ... پاریس برای من یک گور -
 ستان است، سنگ فرشتهای آن
 در نظر چون گویستانی استند. در
 همه جایاد های دوستان و -
 دشمنان مرده را میبایم ...
 کاری جز تحمل رنجهای بیبسته
 و د لتنگی بیکران ندانم. شب روز
 از خود می پرسم که آیا بارنجهای -
 گران خواهم مرد یا با دردی سبک
 بقدر راحق نیستم که به مرگ
 بیدرد امیدوار باشم. چرا هنوز
 ماندم ام؟
 موسیقی او به اندازه همین
 گفته های مرگبار، صراحت دارد
 و حتی هراسناکتر و آسرده تر
 است: از این موسیقی، مرگ
 میخیزد. تعداد اشکار همین است
 که یک روح شیفته زندگی را مرگ
 میفرساید. همین نکته، زندگی
 برلیوز را تلخ و ماند و هنگام ساخت
 واگنر هنگامی که به برلیوز برخورد،
 نفسی به راحت کشید، زیرا سر -
 انجام بد بختر از خود را یافته
 بود.

تئاتر ما به دنبال ...

برلیوز، موسیقیدان نیست،
 خود موسیقی است. به نبوغ
 خود فرمان نمیدهد، بلکه اسیر
 آنست. کسانی که نوشته های
 او را خوانده اند، میدانند که
 تئاتر از موسیقی، او را تا چه پایه
 پریشان، بیمار و رنجور میگرداند -
 است. این تئاتر، بحرانهایی
 از بیخوشی و تشنج در او بر -
 میانگیخت. نخست ((اختلال
 عجیبی در گردنش خون بدید
 می آید - رگها بشدت میزنند،
 برگرداندند دست میدهد -
 انگاه انقباض تشنج آمیزی ما هیچ
 هارا فرامیگیرد، همه اعضا میلرزند،
 دستها و پاها بیحس میشود، -
 کرختی قسمتی از اعصاب چشم و
 گوش را میگیرد، نمی بیند، نمی
 شنود، سرش چرخ میخورد و نیمه
 مد هوش میشود)) و هنگامیکه
 موسیقی به مذاقش خوشی نمی
 آمد، برعکس ((یک نوع حالت
 تهوع عمومی، کوششی برای ترشح
 از همه اعضا احساس میشود -
 استفراف میکند))
 این حالت شیفته می بگو -
 سیتی در تظاهرات گاهانی نبوغش
 نیز نمایان میشود. آثار برلیوز
 بدید آورد، عمری که دامنه ای
 وسیع داشته باشد، نیست، بلکه
 اثر چند سال زنده می است. در
 اینجا برخلاف آنچه در باره واگنر
 بتهوفن دیده میشود، جریان
 یک شطعظیم وجود ندارد: -
 از رخس نبوغ میدرخشد و روشنائی
 آن، سراسر اسمان را روشن میکند
 و در شب، اندک اندک خاموش
 میشود.
 ... جقد رتبه بوده هر چه
 از دور تر تشویب، تنهاتر به نظر
 می آید - تنها، در روزگاری
 که واگنرها، لیستها، شومانها،
 فرانکها، میزیستند - تنهائی
 لطفاً صفحه برگردانید



بقیه از صفحه (۸۳)

و در نیایی در خود داشت که دشمنان، دوستان، ستایشگران و حتی خودشان از آن آگاه نبودند تنها وعده دیده از تنها پیش چنین به نظرم آید که نگاه اند و هنگام برلیوز از صرخه خود، که او را بد شناخت، ملامت در در ناکی میکند.

واگنر

... به نیچه بینوایان پس که جنونی داشت تا هر آنچه را که پرستید بود، نابود کند و همیشه نشانه ای از ((انحطاط)) که در خود او وجود داشت، در پیکر آن بداند و بر اثر قریحه و جنون مخالف خوانی، برجسته ترین صفات او، یعنی اراده و وحدت منطق و هنر را انکار کند؟ - خنده او راست اگر بیاد نه داشته باشم که بدله های شکفت انگیز نیچه در لحظات شادی ظاهر نمیشد. اینکه اوشیوه واگنر را با سبک کنگور ها مقایسه میکند و بانیس خند تفریح آمیزی او را ((یک مینیاتور ساز بزرگ)) و شاعر ((سایه روشنها)) و آهنگساز قطعات ساخته می و سودا زده ای

مینامد که چنان ظریف و نوازشگرند، که ((پس از او همه موسیقیدانان، بسیار خشنتره نظر خواهند آمد)) آزوبی شوخی نیست؟ آه! چقدر واگنر زمانش در این جمله، خوب وصف شده اند.

... در این که خصلت - منحنی در واگنر وجود داشته، من شک ندارم، این خصلت، عبارت از حساسیت مفرط و اگر بتوان گفت هستری (حمله) و بیماری عصبی خاصی این زمان است. اگر این خصلت در واگنر وجود نداشته، او مانند هر هنرمند دیگری، نمایندگی زمان خود به شمار نمی آمد. اما در واگنر خاصیت دیگری بسیاری - وجود دارد، و اگر زنان جوان بالاتر از این خصلت چیزی نمیبینند،

این ثابت میکند که آنان نمیتوانند از چارچوب رواندیشه خود بیرون آیند. زمانی بود که واگنر پیش لیست کله میکرد که ((شنونده گان و هنرمندان جز زانیه ترین - قسمتهای موسیقی او، آثار -

د پیکرش را گوش نمیدهند و در نمی یابند، آنان نیروی موسیقی مرا حس نمیکنند.)) پیروزیهای ادعایی من همه زاید و سوزناقم است. شعرت اجتماعی من پیشیزی ارزش ندارد. مگر همه منحنین ادبی و هنرمندان اروپا مدت یک ربع قرن، او را ستایش و حمایت نمیکردند و به خود نمیپسندید؟ اما چی کسی او را موسیقیدان مقتدر، کلاسیک و جانشین مستقیم بتهوفن و وارث نبوغ قهرمانی و روحانی او، نغمه حماسی او، شور و آرزو، طبیعی او، ضربهای جنگی، نوازهای نایلثونی و رزمی آهنگهای او بر سرمد فاست؟ در هیچ یک از آثارش، بین ازمه

زیگفرد، این خصایص پیدا نیست. زیگفرد کاملترین مظهر آلمان کهن، آلمان با کوه و خشن، آلمان ساده دل و مودی آلمان مشحون از حتم، احساسات پرشور و اندیشه های ژرف است که در سایه درختان غول آسای بلوط و در میان نوای پرندگان مسود ای بیکارهای خونین و شادی بخش در سر میروانند. زیگفرد از نظر شکل و معنوم، در آثار واگنر، استثنای است. از زیگفرد، نغمه تند رستی کامل و شادی آرام بر میخیزد. و شکفت است که زیگفرد آفرید، رنج و بیماری است. زمانی که

واگنر زیگفرد را ساخت، از عمق انگیزترین دوره های زنده گی او بود. در هنر همیشه همینطور است. هنگامیکه آثار هنرمند بزرگ را، درسی نکته ای که زنده گی او را روشن سازد، بگویم، همراه

میثوم. استثناء به چنین نکته ای در آثار هنرمند میتوان برخورد بیشتر به یقین میتوان گفت که چنین آثار در دست منا برزند می هنرمند است و هنرمند هیچگاه نتوانسته چنان زیست کند، هدف هنر، جبران آنچه راست است که هنرمند ندارد و انگیزه است: ((اینجا که زنده گی بازمی ایستد هنر آغاز میشود.))

نخستین اندیشه تصنیف زیگفرد همزمان با انقلاب ۱۸۴۸ بدیدار گشت. واگنر با شور و حرارتی که در عرصه کار داشت در این انقلاب شرکت کرد. واگنر در ۱۹ جون ۱۸۴۸ در یک سخنرانی معروف در ((انجمن ملی مونیخ)) به سازمان اجتماعی زمان خود سخت حمله میکند. و همانگاه الهامی پول و محو و باسین بازمانده های با شرافیت را اعلام میدارد. ... واگنر زیگفرد را خوا بیدار در جنگل رها کرد، اول - خسته از زیگفرد جدا شد.

((زیگفرد جوان را به زرفنا جنگل در افتاده بودم: اینجا او را در بای یخ درخت زیزون خواباندم و سرشیک ریزان ترکش گفتم. به خود فشار آوردم. او را از قلبم راندم تا زنده به گورس کم. اما پیش از این کار ناچار شدم که بیکار ساخت و - در سواری را با خود آغاز کنم. آیا در باره دنباله زیگفرد را خواهم گرفت؟ کار تمام شده است، د پیکر از ن - نغمه))

واگنر حقی داشت بگوید حس می کرد که هرگز زیگفرد جوانش را باز نخواهد یافت. در هسال بعد زیگفرد را از خواب برانگیخت، اما این د پیکر زیگفرد پیشین نیست. برد - پرشکوه سم د پیکر شادابی بی مانند دیده اولی راندارد. ... شاید اینبار نبوغ، از واگنر برتر و بر او مسلط تر است. اما در گوشه و نشاط جوانی او وجود ندارد. ... به شادی گذرا و تابناک زیگفرد در رود فرستیم))؛ به راستی نمای خوشبختی در هنر عظیم عتیق، چه دل نشین و نادر و کم و بیس، بی همتاست.



بقیه از صفحه (۴۱)

میان جفت آنها چسان برقرار است باد نظر داشت آنکه یکی از پسین در نظر هنرمند و ستاره است. در اینجا مشکل تطابق و توافق صرف برای یکی از طرفین به پیش می آید. او می گوید: در هر صورت من احتیاج دارم تا شادی های تحسین ها و دلتنگی های رابسا کسی قسمت تمام اگر بیستد های ژرف میان ما برقرار نباشد در آن حالت هیچ کاری با آن یکی ندارم که بمثابة زن در کنارم کام بردارد، مسیر خودم را در پیش میگیرم و به جستجوی خوشی ادامه میدهم، ممکن زنده کم چسبون د یواری رخنه دار گردد. چنین است و به گونه دیگر نتوانستیم به سر رسید. هر چند زنده گی من همیشه من با وسوسه واضعرا ب توأم نیست ولیکن زیاد علاقمند نیستم در مورد زنده گی شخصی خود حرف بزنم. با وجود همه سخن هاد و خواست همه دارم: نخست آنکه از زود ام تا زنده گی را به تنهایی به فرجامش ببرم، این بدان معنی است که از زرفنا خواهانم تا راهم رابا همسفرم ادامه بدهم. ثانیاً از زود ام اگر دیر نباشد اولاد و اطفال کوچک داشته باشم. به توضیح دیگر میخواهم بگویم که از ته قلب ما ایلم خانواده می را که تاکنون اقبال تشکیل آنرا نیافته ام بی ریزی نمانم. من نه انسان متواضع هستم و نه انسان متکبر. قدرتم در زرف نگری

ود ورا در چشم نهفته است. خودم میدانم آن چنان که هستم و من هم که از چه چیزی نباید گمنامی و تابه چه بیمانه آرزو دارم. صرف انسانهای زبون و ناتوان می توانند خوشبخت و فان عزیزیت کنند. بفراندازه که فهم، تکاور به وقت در انسان سراغ کردند، به همان تناسب حیات و بدیده های آراویشرت راهوید آروشن تر درونی باید. هرگاهیکه به تحلیل و تجزیه آن بدیده ها پیدا اختصه شود تاگریه تا لم می انجامد. زمانیکه در پیش کمال مطلق همان هدفی که بدنبالش تا لان بوده لم و تا هنوز بدن آن نرسیده لم روانه کردیم، وقت نظرس تواند راهگشا باشد و از لغزش های ما

ام میگردد و در واقع به این نسی اندیشیدند که ایشان مواجهه به يك انسان كاملاً شبیه خود می باشند. صرف این انسان - محبوب به جای اینکه نزد پوست باشد محسوس آرای جلد سفید است و او نیزگونه آنها در سواری هایش را داشته و تشویش های را درزندگی به آشنایی نشسته است. او بدون ایشان آرزو دارد اشتباهاتش را کنار زده و خلا هایش را برساند.

در جهان بازیگانی، نسود کشور دنیا بخش گسترده فر آورده های شان را با مارک (السن دولن) عرضه میدارند. این نام روی ساعت ها، عینک ها، بکس های سفری، اسباب حیل و غیره

در شهر توکو اکا يك خان جوان با سراسیمگی قرص نانی را که تازه خریداری کرده بود به وی تقدیم نمود. در محفل دیگری و نیزه جوان خیلی محبوب شتابزده از بین جمعیت بی شمار خود را به آن دولن نزد يك ساعت و در برابر بر سرش دولن مینی بر اینکه او از چه چیزی لذت می برد چنین پاسخ آرایه کرد که او میخواهد ۰۰۰ میخواهد تا دولن بستر خود را با وی قسمت کند و آنم صرف برای يك استراحت می الایشان زمانیکه آن دولن در متالشی را برای انبوه گروهی که در اطرافش بود بر تاپ نمود هلهله، فوسا و شورش عجیبی جمعیت را فرارگرفت. و درست شبیه قفس بزرگی بود که

آنانی را که بیشترین تحریر درک و تحلیل همه جانبه را دارند می بیند بود.

علی سفرض در جاپان آن دولن به تلویزیون آنکتور دعوت شد تا ضمن يك برنامه و پیروزه یک ساعت و با نژده دقیقه سی نظریات خود را در زمینه های گوناگون آرایه نماید. سایر شبکه های تلویزیونی نیز سراز اشتهاارات در مورد وی برنامه های پیشاری رانعه دیدند. بودند. آن دولن بدان سانی که در فرانسه مورد تکریم و تعظیم است در جاپان و سایر نقاط جهان نیز به چنین استقبال می مواجه می گردد. او از جانب وزیر فرهنگ آقایی جک لانگ عنوان سردار هنرها را در بیات را دریافت نمود. درین زمینه او بازنظر میدارد که شاید چنین حرکت عد می ربه تحسیر و معنی ها را به زهر خند وادارد. ولی خودش از دریافت این القاب احساس سرت می نماید. وی جک لانگ را در اجرای این حرکت کاملاً حق به جانب می یارد. بهیچوجه وی نخواهد پذیرفت که دیگران بگویند: آن دولن بوت های جک لانگ را بر سر زد و او برایش انعام داد. او اطمینان میدارد که روزه رفتن ها، اهدای پیرجمعا و انتخارات برایش نفع آور بود. اند، هیچگاه نمیخواهد نشان لژیون دولن و سینه اونیسب گردد. او بیشتر به جایزه ماش که انتخار اخیر نیز در آنها شامل است ارج نورا وان میگردد. و در برابر سایر خواجیز و القاب دریافتی اش بی تفاوت باقی می ماند. از همه سفرهایی که او در مسالك مختلف جهان بعمل آورده چنین نتیجه گیری می کند که فرانسی ها به تناسب سایر مردمان جهان زندگی خوشتر دارند.

آن دولن سوپرستار



بگاهد. اینگونه موارد برایم اتفاق افتاده و در حال حاضر به آن خو کرده ام.

زمینه و حالت آن دولن بودن کاملاً مشخص است. او میگوید: شدیدا نیاز آنرا احساس میکنم تا عشق، عطوفت، مهربانی و لذت را بیشکش نمایم. ولی بایستی يك (دولن) را از (دولن) دیگر تمیز نمود، یعنی سیمای خویشتن خود را از سیمای دیگران بگونه مثال، در جاپان شبیه يك رب النوع به نظر مردم می آیدم، حین ملاقات نشان از سانسو انگشتام احساس لذت می نمودند و طوری حس می شد که با نژدیکی به من، آنها بایسته فراسوی يك سد وصف انگیز گذاشته اند. برایشان چنین تصویری دست داده بود که آنها در برابر موجودی از جهان دیگر قرار آرد و به سوی او زایلین به بالای می نگرستند. در حالت نوانی شاید مبادرت به یا بوسی

گرم بازار فروش را فروزین بیشتر میدهند. آن دولن، حین مسافرت هایش همواره با دو نگهبان اقایونی ژنفرای و موتن به چشم میخورد. او تا کنون است برنامه های دقیق و حساب شده را - تعقیب کند.

در يك هفته ای از زندگیش به وی بیش از سه هزار شاخه گل گلاب سرخ تقدیم گردید. هر دسته گلی را که وی دریافت می نمود، بهای بین دو هزار و سیاه هزار فرانک را در جاپان داشته. در حالیکه آرزوی يك هندوانه در همانجا به دو صد چهل فرانک میرسد. طی سفرش در جاپان وی به استقبال های غیرمترقبه مواجه میگردد. روی هر هفته هر آنچه در دست شعر و دندان بر می آید اکثراً غذاها، با مجسمه های کوچک، بادبان های زیبا ربه او پیشکش می نمودند. در نهایت وی روسر با حالات وجد آمیزی میگردد.

مرفان در آن جهت بدست آوردن طلعه بجم افتیده باشند. آنگاه هیکه او بوسه نامحسوس آرزو خسار و دخترک زیبا برداشت از فرط خرسندی و دوشیزه جوان عثمان از یک داده و بر او اید اشکهایش به فرویختن آمد. در لحظه که دولن با نگاه سرت بار لیش را روی دست یکی از زنان می نهاد و خوت و سستی ناشناخته می سزایای آن زن را فرامیگرفت. زنان دیگر خوشبخت ترین زن برگزیده را که در همان لحظه سعادت و اقبال شانس به آن دولن را حاصل کرده بود در حصار خود می گرفتند و هر یک به نوبه آن زن را معرفی کردند.

آن دولن را عقیده بر اینست که کسی می تواند شبیه اش سرد عرصه هنر سینما باشد تا از توده ها برخاسته و مزون بر آن صرفاً انسان باشد، اندکی دکاوت و تفریح داشته باشد. بقول خودش وی از مرد می ترین سیاستمداران کشورش پیشگامانی خواهد نمود. به پیروز

مرفان در آن جهت بدست آوردن طلعه بجم افتیده باشند. آنگاه هیکه او بوسه نامحسوس آرزو خسار و دخترک زیبا برداشت از فرط خرسندی و دوشیزه جوان عثمان از یک داده و بر او اید اشکهایش به فرویختن آمد. در لحظه که دولن با نگاه سرت بار لیش را روی دست یکی از زنان می نهاد و خوت و سستی ناشناخته می سزایای آن زن را فرامیگرفت. زنان دیگر خوشبخت ترین زن برگزیده را که در همان لحظه سعادت و اقبال شانس به آن دولن را حاصل کرده بود در حصار خود می گرفتند و هر یک به نوبه آن زن را معرفی کردند.

آن دولن را عقیده بر اینست که کسی می تواند شبیه اش سرد عرصه هنر سینما باشد تا از توده ها برخاسته و مزون بر آن صرفاً انسان باشد، اندکی دکاوت و تفریح داشته باشد. بقول خودش وی از مرد می ترین سیاستمداران کشورش پیشگامانی خواهد نمود. به پیروز

خودش را تماشا میکرد و حیرت زده
خودش را میدید که از هله سویی
دخترک چادر نماز پوش و ساد ه
د بیروزی فاصله میگرفت و مریسم
مفشن امروزی زاده میشد و
قد می افراشت، شیرین بد اخل اتاق
آمد از بندین مریم از ته دل خندید
آنچنان خوش بود که گویا به گنج
بزرگی دست یافته است در حالیکه
مریم را بانگه خریداری و رفتن از
میکرد گفت: از آن شب که شروع
میشود و آنشب دخترک با نام مریم
از او چون دخترش نگهداری خواهد
کرد شب دوم بود که دخترک
متوجه رفت و آمد های مشکوک
مرد هاد رآن خانه شد و وقتی
تاریکی شب بود روپلم خانسه
چیره شد ، شیرین به یکی از دختر
ها گفت : او را هم آماده کن
امشب با ما در خدمت باش
اوبه اتاق دیگری که لاشی آرایش
بود برده و بعد سرش را دراز کرد
سند ، پیراهن سرخ بی آستین
به تن او کردند و او را در کسبه
خودش را در آن آرایش مشخص
زیرا تا چند روز قبل یک دخترک
ساده یک فامیل سختگیر بود
د دختران فامیل تا قبل از آن در
آرایش نمیکردند ولی اس برهنه
و بی آستین هرگز در آن خانسه
دوخته نمیشد ، او با بانگ باوری

د ویدولی شیرین رویش را در آورد
وگفت : تو همینجا میمانی»
مریم وحشترده ، چیخ زد ولی شیرین
باخسوت در روزه اتاق را بست
مرد از عقب او را بخل کرد مریسم
مقاومت میکرد ولی مرد مست
مانند درنده بی لباس
را برتن دخترک پاره کرده هر قدر
مریم با مشت و سیلی بسر و روی مرد
میزد ، مرد وحشی تر میشد .
مریم خواست چیخ بزند ولی مرد

که مرد با مریم بود ، مرد برای پیش
گفته بود از تو خیلی خوشم آمده
من فردا روزده ، بلخ میباشم
هرگاه دوباره آمدم ترانم نزد
میخواهم . مریم که در آن لحظات
د روپای خوشی فرورفته بود
با آوازی که در آن جهاتی از تنها
نهفته بود گفته بود : اگر از من
بسیار خوشتر آمده ، بیابان عروسی
کن ، مرد لحظات چند به چشمان

افتاد نش را شنید و بعد همه چیز
د را طرافش به خاموشی گرائید و
مریم در آن خانه بد نام تا سرحد
بد نامی پیشرفت .
همیشه در طول روز در روزه -
عقب او ود یگران قفل بود ، دخترک
اد فرحان هماغوشی های بیهم چنان
میکروب گرفت که حتی نشستن
برایش شکل مینمود ، یکروز زار زار
گریسته بود بعد سرش را بیا های

شیرین راد را غوش گرفت و برانها
بوسه زد و بعد تصور رفتن بخانسه
اوراد روپای خوشی چنان غسرق
کرد که گویی روی یکپارچه ابر
د رضای شسته و لطیف پرفرا ز
ستاره ها روی بلندای آسمان
پرمیگشاید ، در شفاخانه هرگونه
درد را تحمل کرد ، ولی همان شب
نزد کس دیگری برده شد ، قلب
مریم به بزرگی و وسعت همدریاها

کشترار سوختنه

مریم نمیدانست کار او چیست
هزاران سوال در دلش می جوشید
بعد او را به تصدیق دیگری که عقب
هر یکی از آن قرار داشت بود
تا سوای سوالها دیگر را بیایستد
به او گفته بودند که در خدمت او
ولی درین دعوت تمهید اندیشید
مرد هاد ر آن مرد بود ، همان کسی
تاد بر دوام نگرد و رفتن هم از آن
افزای کردید ، شیرین د خدمت مریسم را
با مهربانی ساد روانه در خدمت
گرفت بعد او را به اتاقی برد که
کسی در آنجا نبود ، از عقب آنان
مردی بدرون آمد و بی روی تخت
نشست ، او مست بود و در آن
را کشید و بگوشه انداخت .
و منی شیرین میخواست اتاق پرترک
کند مریم نیز از عقبش بطرف دروازه

لبعایش را بروی لبهای دخترک
گذاشت و صدا د در گلوش خفه شد .
فرد اسریش در میخورد از یاد آوری
آنچه که واقع شده بود دل در -
سینه اس میلرزید .
از آنشب به بعد در آن خانه
بد نام واد اربه تن فروشی شد .
یکماه در خانه شیرین بود و بعد
بجاهای دیگر و نزد اشخاص دیگر
برده شد ، یکبار در یکی از نقاط
شهر به خانه (۱۰۰۰) برده شد
از پیام تا شلم مردی با او بود
وقتی شیرین بخاطر بردن
عقبش آمد ۲۰ هزار افغانسی
د ریافت کرد ، در طول ساعاتی

پرتمنای دخترک دید مریسم
بایی تفاوتی گفته بود من زن وفورند
دام ، زن د یگر نمیگیم و اگر یکیم
د ختری را که از اغوشی به اغوشی
می لولد ، هرگز نمیگیم تو باید
حرف زدنت را بدانی آنگاه
مریم راست د را غوش فشرده
ولب بر لبانش سائیده بود ، چشمان
مریم سیاهی رفت مثل آن بود که
نیش هزاران سوزن سرد در گوشت
تنش فروشد ، ستون پشتش تیر
کشید خواست از اغوش مرد بگریزد
ولی وجودش از همه نیرو خالی شد .
مانند آن بود که ستاره عمرش از فراز
آسمان در قعر جاه افتاده او صد ای

شیرین گذاشته و گفته بسود
"بگذار بخانه ام بریم " ونسی
شیرین د جوابش خندیده
و گفته بود تو خالای بروی نامیلت لکه
ننگه هستی ، فامیلت ترانسی بد پرد
تر اکنون به تکه کلاه ثی میانی
که باید بد و رانده اخته شوی
آنروز که مریم یا نژده شیرین روز
راد رآن خانه به حساب میگرفت
شیرین برایش مژه د داد که او را
نژده د اکثر میرود تا با عمل جراحی
د و باره منحبت یک د دختر خانسه
برود ، این مژه د مریم اجنان دوق
زده کرد که بی اختیار باهای

شیرین راد را غوش گرفت و برانها
بوسه زد و بعد تصور رفتن بخانسه
اوراد روپای خوشی چنان غسرق
کرد که گویی روی یکپارچه ابر
د رضای شسته و لطیف پرفرا ز
ستاره ها روی بلندای آسمان
پرمیگشاید ، در شفاخانه هرگونه
درد را تحمل کرد ، ولی همان شب
نزد کس دیگری برده شد ، قلب
مریم به بزرگی و وسعت همدریاها

باخیز و حشنتاکی خود را به من -
رسائید ، چه باید میکردم ؟ واسکم
را از جانت به بیرون آوردم و چند قدم
به عقب رفتم ، واسکت بلنگ را کجکاو
ساخت ، به من نزد یگرتشده ،
واسکت را از دستم گرفت ، به گوشه ای
برد و یاد ندان پاره پاره کرد به
سرعت د زحدود پانزده متر د یگر
از سر آشیب پایین آمد ، یک
جوهر د سنگش و یک کپل را آماده
نگهداشتم ، اما بلنگ نگ داشت
د روتنم ، چنانکه بسوی صیدی
بجهد ، به من نزد یک شد ، روی
برف شروع به لولیدن کرد ، تا بد
سخنان فریاد گونه ام او را از -
حمله بازداشت .
سراشیب تند ی بود ، میدانستم
که اگر پایینتر از بلنگ قرار بگیرم
برون حمله خواهد کرد ، راعد یگری
وجود نداشت ، خود را چنند مشری

از نشیب به پایین انداختم ، بلنگه
با خیز بلند ی در آن خود را به من
رسائید ، چانه ام را آماده د دفاع
بدست گرفتم ، بلنگ برای حمله خود
را جمع کرده بود که واقعه غیر
منتظره ای رویداد ، او توازش
را از دست داد و به سر آشیب
در رفتید ، احساس کردم که نسبت
به چند ثانیه قبل آرامتر است .
سپس به محل باز رسیدم ، هوا به
کلی تاریک شده بود ، بلنگ حلهور
تر مینمود ، کبتر به زمین می نشست
حالت وحشنتاک به خود گرفته بود .
به مانند پشک در حال شکار سی
خزید ، هر چند سانشی متر شکم
بر زمین میگذاشت ، با چنین حالتی
د زندگان قربانی خویش را صید
میکنند .
با وجود این ، میخواستم از دریا
عبور کنم ، د ریزد یکی ساحل دریا

د رحدود بیست متر از بلنگ دور
شده بودم ، به زودی از نظرم
ناپدید شد ، میخواستم از خوشحالی
فریاد بکشم که در دم سروکله اش
پیدا شد و راهم را قطع کرد ، هر چند
چهره بلنگ د ر تاریکی درست
دیده نمیشد ولی احساس میکردم
که لحظه خطرناکی فراسیده است
به رفتن ادامه دادم ، بلنگ به
د نیالم می آمد ، آنطرف ساحل
نزد یگرت میشد به سرعت روی سنگ
های دریا یا میگذاشت ، بلنگه
یکپاره در بین دریا ایستاد و شروع
به آب خوردن کرد ، با عجله
از او فاصله گرفتم ، آخرین نگاه
که به بلنگ انداختم او را در -
حالی که سر بلند نموده و به سمتی که
من روان بودم خیره بود ، دیدم
د راین لحظه صدای موترها
به گوشم رسید (۱۰۰۰)



فیلاتوف

بقیه از صفحه (۲۹)

قبل بود که لازم به یاد آوری نسی
دام زبیر بعد از تماشا ی اصلاحی
آن شد یه مریم شدم ، برای هنر -
مند دست دادن چنین حالت
خیلی عادی است ، هنرمند برای
بار اول چهره خود را در روی بزد
می بیند ، نقایص خود را مشاهده
می کند و با افتخار نگرستن به آن -
منتهی چشم سفیدی خواهد
بود ، با اولین نگاه هاروی پسر د
آنقدر خاموش شده بودم که حتی
تصمم گرفتن د یگر در هیچ فلسی

نقش ند داشته باشم و د ر تلفونها یک
از آنسته یو من آمد جواب رد میدادم
چنین وضع بد تی زیاد د وام داشت
بعد از آنکه تلویزیون بوجود آمد ،
آهسته ، آهسته به چهره خود
آشنائی حاصل نموده و روحا
با آن توافق پیدا کردم ، صرف
بعد از ماحبه تلویزیونی و آنهم
نه آنقدر ریا عجله حاضر شدم د ر فلم
کمستانتین خود پاک
اشترک داشته باشم ، خوشبختانه
از این فلم الکساندر میتام تماشا
بمعمل آورد و از من دعوت بعمل آورد
تا د ر فلم (پیلوت) اشترک نمایم .
اما نقش خود را در آن خودم تعیین
کردم))
فیلاتوف د ر ظرف نه سال
د ر اضافه تراز ، آفلم نقش عمد
داشته است و در هله یی آن در -
تیا تر هم زیاد کاری کند

خانهای

بقیه از صفحه (۱۵)
باشند و من خود نیز از جمله زنان
هستم که حتی در مقابل نلم الکول
حساسیت دام زیاد دیده ایم
بیخودی ، بی توجهی به فرزند
وزن فامیل را در بین شوهران
جوان که تقریبا معمول شده
است و استفاده زیاد از مشروبات
الکولی د ر زمینه بی اثر بوده -
نمیواند و از نورو استفاده مشروبات
الکولی بعضا طوری شده که
مردی همه داشته های خودش
رافدای لحظه به اصطلاح
(نیشه) خودش کرده است .
- شما چگونه توانستید مانع
استفاده الکول نزد شوهرتان
شوید تا جایی که میدانم بعضا
شرایط نامساعد ی فامیلی هم

سبب آن میشود تا مرد به الکول
پناه ببرد نظرتان چیست ؟
- به نظرم وقتی زن بخواهد
شوهرش را به کاری تشویق
و یا مانع از آن شود د یگر هیچ چیز
د نیاسد راه خواسته های
او نخواهد شد ، بنحوی که شوهر
من مرد مترقی و روشن هم است
و اینرا خوب میداند که صحت اش
هم با استفاده از الکول به مخاطره
خواهد افتید و اینرا باید اذانه
کم د رفم و د ر زنده گی مشترک
روانسان هیچ کس نزد یگرتشتر
از خود آنها برای آنها نخواهد
بود و از این رومن با ساعد ساختن
نفا کاملا صمیمی خواستی برای
شوهرم به بسیار آسانی توانستم
مانع جلوگیری از اینده و خیم
و خطرناک زندگی مشترک مان
شم .

جاذبه خرابات مبرود

بقیه از صفحه (۲۲)

تعمیدن سرولی است که در -
موسیقی مهم تراز همه گپ هاست
و بنا با تیب کاملاً مشخص
و مخلوط از موسیقی لایت شرقی
و غربی از همان وقت شروع بکار
نمودم. تیب کار برای خودم و در
کشور مادان وقت چیز تقریباً
جدیدی در بین هنرمندان مابود
ولی باید متذکرشم که
در هندوستان کارهای زیادی
از بسیار سابق در ارتباط به
آمیزش موسیقی شرق و غرب صورت
گرفته که خدای ناخواسته
انگشت انتقاد کسی بالا می‌گذاشته
نشود که اینطور یا انطور.
- بیاید سوالی را که چند
جز دارد با شما مطرح نمایم ...
- آیا حتمی است؟
- بلی حتمی است و آن اینگونه
است شما که یک هنرمند شناخته
شده هستید و در اوایل به
موسیقی غربی تمایل داشتید
اکنون به موسیقی شرقی گرایش
پیدا کرده اید، چه فکری کنید
ایانسل جوان را بخوند خواهید
داشت؟

صمیمیت و صداقت به همدیگر
داشته ایم.
- شما فعلاً در گروه سمن
فعالیت دارید می‌خواستیم بیروم
فعالیت تان در گروه چگونه
است، کدام موقت را درین گروه
دارید؟
- ما گروه سمن را به همکاری
دوستان هنرمند رحیم مهریار
پرستو، محبوب الله محبوب،
مختار، مختار و همایجاد نمودیم
فعلاً نسبت به داشتن امکانات
فعالیت نداریم. هرگاه امکانات
تعمین و چند الهه موسیقی در
دسترس ما قرار داده شود دوباره
به فعالیت شروع میکنیم. فعالیت
من درین گروه تنظیم آهنگها
و موسیقی آن میباشد و بعضاً تهیه
کمپوزها.
- کدام مرجع باید آلات موسیقی
را بخریم تهیه نماید؟
- را در تلویزیون
زیاد برای فعالیت دست
جمعی در رهبری صمیمیت
و صداقت داشتن چیزهای مثل

وسایل موسیقی و جای برای
تمرین بسیار ضروری میباشد که
این امکان را خوشبختانه گروه
گلشن در اختیار دارد. و متأسفانه
دیگران ازین تسهیلات محروم
اند.
- در زندگی هنری تان چه فراز
و فرود داشته اید؟
- فعالیت هام بعد از سال
۶۲ برای قناعت بخش نبوده
و بسیار محدود فعالیت داشته‌ام.
میشود آنرا به حساب فرود زندگی
هنری گرفت. ولی همین که درین
چند سال یگان آهنگ سپردم
و مورد پذیرش هنرمندان اوام قرار
گرفته باید فراز زندگی هنری‌ام
باشد.
- آیا از آنچه در بخش موسیقی
انجام داده اید راضی هستید
یعنی که فعالیت هنری تان سمت
دهنده بوده است؟
- فعالیت هنری‌ام که از سال
۵۷ در تلویزیون به شکل گروهی
آغاز شد العالم بخش کار هنری
برای گروه های گردید که بعد
از م شروع به فعالیت نمودند
مثل گروه گلشن، و گروه پاران
گرچه قبل از فعالیت ما گروه‌های

بسیار عالی مثل گروه های ستاره
ها، چاربرادر ارغوان وجود
داشتند، گروه های ذکر شده
کارهای هنری موثری انجام
داده اند که العالم بخش کارمانیز
بوده اند ولی چون آنوقت در
افغانستان تلویزیون نبود متأسفانه
باراد یوهم همکاری نداشتند.
- در کنسرت های تان مردم چگونه
آهنگ های را می‌پسندند؟ در
بارها ذوق عمومی چه می‌گویید
ایامی توان علاقه مردم را به مثابه
معیار شناخت هنری در نظر
گرفت؟
- ذوق عمومی را معیار شناخت
هنری نمیتوان حساب کرد. در
کنسرت ها و محافل دیده میشود
عده‌ای حتی تحمل شنیدن آهنگ
های آرلم یا آهنگ نسبتاً
مخلقی و پیچیده را ندارند.
خوب ذوق مردم است میتواند
موسیقی را به سطح عالی و بالا
و پایه ابتدال بکشاند، تقریباً
۵ یا ۶ سال قبل را بیاد دارم
که مردم از آهنگ های که تا امروز
کیفیت شعری و آهنگی خود را از -
دست نداده تعریف می‌نمودند
ولی امروز طوری است که آهنگ

معاش من ۳۵۰۰ افغانیست بازهم واقعیت دلخراش و فریاد.

بقیه از صفحه (۱۱)

روزانه شوهم در حدود ۱۲۰ افغانی میشود،
حالا شما خود داور خوبی شوید ای ۱۲۰ افغانی
را از قلم و کتابچه الحاقام تاغدا وادویه خود را الحاقام
را بالایی ان تنسیم کنید که من چطور از ان استفاده
نمایم؟
صعود روز افزون فیم که ناشی از عدم موجودیست
پلاننگ اری مرکزی در یک کشور می باشد سبب
بد بختی هاوی نظم های اقتصادی مخصوصاً
در نامیل های بی بیاعت که بگفته شما حد اوسط
در آمد ماهانه دارند گردیده است. خوب حالا روی
عوامل جنگ و نا اشیات ان بالایی اقتصاد خانواده
هامکت می کشیم.
همه ماوشما در شرایط امروز که جنگ خون اشلم
همه چیز را از ما سلب کرد خوشی - سعادت ،
ارامس روحی همه و همه را از ما گرفته زندگی مینمائیم،

وابسته است موجود آتیکه عزیزترین قسمت وجود
ما را تشکیل میدهد، موجود آتیکه مادران سیره
جان شانرا برایشان نوشتانیده است و پدران برای
اینکه فرزندان شان فریاد نزنند و از گوشه دامن
شان نگیرند که بد ما گرسنه هستیم معلم گفته
قلم و کتابچه های تان منم، لباسهای تان پاکیزه
و خوب باشد پدر من قلم ندارم، بوت های من
کهنه شده، کتابچه رسم من در یوز تمام شد و چنین
و چنان ...
و در بیچاره که همین مامور بی بیاعت است
خریص کند در دست و پاهای مردم های مردم مارکی
های شعر در گشت و گذار است که در کجا و رک ام
گوشه مارکی مواد غذایی شفت شده که کمی ارزان
باشد بدست بیارود تا چند نرانی صره جوشی
کرده باشد ولی با انهم تنهوش و نا آرامی گریبانگیر

در قدم اول باید بسیار تیز، مست و ریتیک باشد و در رهلوی آن - شعر یا تصنیف بسیار عام نغمه داشته باشد در آن صورت اول اینکه همیشه و هر شب الی مدتی در تلویزیون نشری شود و دم زود مورد پذیرش مردم قرار میگیرد البته برای مدت کوتاهی.

خوب صاحب از محتوم دکتر ناشناس را بیاد دارم که برای بهبود موسیقی از ایشان سوال نمودند در جواب گفتند: برای بهبود موسیقی را باید جزد رس - مکاتب ساخت البته نه بمنظور تربیه آواز خوان یا نوازنده فقط به خاطر تربیه نمودن شنونده خوب تابواند خوب و بد را در - موسیقی از هم تفریق کنند ولی در رهلوی آن منبع نشرات موسیقی کاملاً مسولیت این مسئله را بدوش دارند. رادیو تلویزیون میتواند هنرموسیقی را از ابتدای نجات دهد. امروز آسان ترین هنر، هنر آواز خوانی شده و باید رادیو و تلویزیون سخت گیر باشد و هنرمند را مجبور سازد تا به شعر قوی و آهنگ قوی آوازش را به مردم برساند و از ثبت و نشر آهنگ های که باعث دل سردی شنونده از موسیقی میگردد جلوگیری

گیری نماید تا باشد شنوندگان هنر - مند خود توقع بالاتر و بهتر داشته باشد.

ایا شما با کدام گروهی رقابت دارید؟

نه

تازه ها چه روید ست دارید؟

یک کسرت تلویزیونی که شامل شش آهنگ جدید است که کمپوز ها ساخته های خونم می باشد و اشعار آن از مولانا، اقبال لاهوری، سایه، سخن راهی هسته

محتوم وحید قاسمی یکی از دوستداران او از شما میگوید وقتی وحید قاسمی تنها خوانند من در غنی ران نظرم جسم میکم گسه در مسیر تند باد تها میاند. باشد.

برای این گروه بدین باشه گریشه های قوی است.

بیا باید یکجایی از زندگی شخصی تان بشنوم.

در ختم سال ۶۷ به خاطر جشن سالگرد تولدی تان چند دانه شمع خواهید خرید؟

اگر زندگی نصب بود ۳۰ دانه شمع خریداری میکم گسه ۲۹ آنرا خودم روشن میکم و یکی آنرا به مجله سیارون به افتخار اولین سالگردش تحفه خواهم داد.

در فامیل چه کسانی را - با خود دارید؟

در فامیل مادر پسر، خودم و پسر رادام.

شما که غرض تحصیل به یکی از کشورهای دوست رفته بودید چرا تحصیل را ناتمام گذاشته پس آمدید؟

سراز کابل بدر کرده همیشه زافوش سفر کرده همیشه.

تحمل دوری فامیل و محیط که در آن زیسته ام برایم دشوار است.

ولی این جواب سوال من نشد.

باور کنید همین علت بود که گفتم.

بعضی ها شمار یک انسان مغرور میداند آیا واقعیت نیز چنین است؟

دوستانم و کسانی که مرا از نزدیک میشناسند هرگز چنین ادعایی ندارند.

مرحوم احمد ظاهر یک وقتی در صاحب خود گفته بود من تا عاشق نیاشم نمیتوانم آهنگ جدید بخوانم شما در کدام حالت آهنگ جدید میخوانید، طوری گسه دیده شده بعد از ازدواج آواز شما هر سرد شد یعنی که به عشق خود رسیدید.

عشق به انسان، عشق به فامیل، عشق به مردم و بالاخره عشق به طبیعت حتماً بالایی احساس انسان تاثیر دارد پس میتوانم بگویم عاشق هستم، و کسی که در مورد من چنین تصور میکند حتماً احساس مرد دارد.

یک سوال اخیری:

تا جاییکه دیده میشود زود زود چهره های جدید هنری بر روی پرده تلویزیون می آیند، سوال پیدا میشود که آیا رادیو تلویزیون میتواند باعث تشویق گردد اگر واقعاً حنجره، حنجره نباشد؟

هستند کسانی که در رادیو تلویزیون با تکنیک ها و خوش چاشنی ها آهنگی را ثبت میکنند و به انات اند با التامتنگشکرواگرند کسور اند با محمد رفیع چلچ می دهند که فعالیت همچو کسان هنر آواز خوانی را سخت لطمه میزند و به قعرای کشاند. تا جاییکه دیده میشود هر کس کار دیگری سراغ نداشت و یا از عده اس پدر نیامد به آواز خوانی روس آورد به این شکل روزی خواهد رسید که همه نفوس افغانستان آواز خوان میشوند !!

میخواهید خواب خوشی

بقیه از صفحه (۱۳)

د - تغذیه خوب، برای خوش خوابیدن مفید است اما خوردن غذاهای بد هضم از طرف شب خواب تانرا خراب می سازد مخصوصاً از طرف شب غذاهای چرب و شیرینی زیاد نخورید.

ه - بسیاری ها فکر میکنند برای خواب خوب، دوشک و بالش نرم بهتر است در حالیکه هر قدر ریستر تان سخت باشد بهتر است. اگر عادت کرده باشید که بدون بالش بخوابید خوشتر است سعی نمایید اطفال تانرا به خوابیدن بدون بالش عادت دهید.

ی - همچنان قبل از خواب نمودن برخی حرکات ورزشی را - انجام داده و نفسهای عمیق بکشید و انگاه بخوابید.



پایس هوید است بدروس می چرخند و تریاد می زنند که بدر برای ما چه آورده ای؟ هر کدام به نوبه خود سوالات از در بیچاره می نمایند بدون اینکه متوجه حال ابترو پریشان او باشند. بدر فریاد میزند که شوی دیگر از این زندگی خسته شده ام - دیگری توانم این همه بیچارگی را تحمل نمایم وزن بیچاره در گوشه ایستاده به این تراژدی می نگرند، سکوت همه جا را می پوشاند مرد دوباره فریاد میزند. میدانید که امروز کچالوسیر . . .

انغانی و یازسیر ۲۵۰ انغانی شده و قیمت گوشت بالاتر از همه.

شعائین همه عوامل راناشی از چه میدانید؟ همه این عوامل ناشی از جنگ خانمانسوز است کلمه جنگ، جنگ، جنگ چند نفرت اورا است جنگ که نه سال بهترین لحظات زندگی مانرا به باد ننا سبره جنگ ایکه در این نه سال بهترین بهاران عمر مانرا به خزان مبدل ساخته خنده ها را بر لبان ما بسته بر شادی را از چستان مان - زدود پس باید به جنگ خاتمه داد شد.

آزمایشی در کرکتر منفی

بقیه از صفحه (۹)

و هنری یابینند، ام داشته باشم
 بویژه به آن بیننده این تألیف که
 از او بیاموزم که او را زرفنگسری
 مراد نقشیکه با آن نفس میکنم
 در نیال کند و با همان لحظه های
 سینمایی ام زندگی کند . تکرار
 میکنم که خواستم در این کرکتر
 منفی خود را وزن نمایم .
 - خوب آقای طغیان اینکه
 نتیجه این وزن چه خواهد شد
 بعد از نمایش فلم بر ملا میگردد
 که امید بر اینست تا در بازی
 نقش منفی تان سنگینی هنرمندان
 را در شما در یابیم با آنکه در
 ((بیگانه)) کمی موفقیت شمسار
 همچو نقش منفی برجسته بود .
 - اما من معتقدم که در بیگانه
 صد فیصد در کرکتر منفی ظاهر
 نشده ام ، اما در این کرکتر سراسر
 نقش منفی دارم .
 - در این فلم دیگر که نقاش
 آفرینی کرده اند ؟
 - قبل از آرایه این فهرست
 بیجانیت که خاطره تلخ خود را
 در این ارتباط بیان نماید و آن
 اینکه در این فلم یهلوی دیگر
 هنرمندان مرحو عارف الدیزر ،
 نیز نقشی داشت که با تان سف
 در یکی از انفجارات اخیر منطقه

سینمایا میسر شهید گردید کسه
 یادش جاوید باد و ما تا بحال برای
 پروردن بقیه صحنه هایش
 هفت نفر را امیکار نمود و وارد صحنه
 نمودیم . در این فلم محترم سلام
 سنگی ، ولی تلائق ، همایسون
 پائیز ، جهان محمد بلار ، فاضلی ،
 جسور ، کریم خرمی و هنرمند نوکار
 ناهید یازگردان مرکزی را تشکیل
 میدهند .
 - حالاد یگر در مورد شگرد های
 کار هنرمندان در فلم سوالی باقی
 نیست چه امید و آری وجود دارد
 که این هنرآفرینان موفقانه فلم را
 در نیال خواهند کرد . حالاد در مورد
 پیام فلم بما چیزی بگویند ؟ با آنکه
 این سوال را باید از کارگردان
 میگردیم اما میخواهم نظر هنرمندان
 شما را در قبال پیام عاطفی و انسانی
 هنرتان بدانم .
 - فلم پیام انسانی خود را دارد
 در فلم همانطوریکه کونه مسای
 روشن زندگی برجسته شده همان
 طور راه غلبه برد شواری های
 زندگی روستائی بخصوص راه غلبه
 بر منازعات اجتماعی قریه متبازر
 است که یک بابای پیر و سرور
 احترام عوام سبیل اشقی وصل
 میان در وقت است .

چنانیکه آگاهی داریم شما
 در یک فلم دیگر نیز که تا حال
 به نمایش گذاشته نشده در ایس
 او آخر نقش بازی کرده اید ، لطفاً
 در مورد این فلم هم مارا در روز شنبائی
 قرار دهید ؟
 - بلی اینبار به هت یکی از
 موسسات شخص فلسفای یعنی
 قیس فلم در فلم هنری تلائق از
 ساخته های محترم عباس شیان
 نیز نقش مثبت مرکزی را عفا
 با پیشبرد امور معاون کارگردان
 بازی کردم ، این فلم عمدتاً در
 خدمت صلح است و جنبه فلسفی
 ذوقی ، رقص و آواز را در خود
 نهفته دارد و عنصری به سینه ها
 تزیین خواهد شد .
 - میخواهم بدانم که شما خود
 را تا کدم حد در فلم تلائق موفق
 یافته اید ؟
 - با حالت سوال امیر چنانیکه
 گوی انتظار این پرسش را نداشته
 همراه با کمی لبخند : این قصاصت
 را بپرسم . . .
 - بلی ولی تا آن که نیست
 فضا را در دست نوسه و شاخود
 بگویند اما میخواهم برای فلم
 تلائق طبع نشاتم اما حالاکه حرف
 قصاصت است قصاصت شمارا میگویم
 بعد مردم قصاصت خواهند کرد
 که شما قدر با آنان هم نظر کنید
 - خوب حالاکه در ریالی شله گی
 ژورنال است افتاده ام باید بگویم
 که ترجیح میدهم کمی از رضائیت
 بود در فلم تازه تر یعنی فلم
 هنری (بابا) که نقش منفی دارم -

برایتان بگویم تا در فلم تلائق
 - حالاکه شما در حرف آمدید
 ما فرحامین پرسشهای خود را از این
 میدانیم و آن اینکه باغبان گسل
 استعداد خود و دیگر سینماگران
 و هنرپیشه گان کی را میدانید ؟
 - برایم مشکل است کی را
 برگزینم که در این باب بپرسیم
 باشد ؟
 - یعنی اینقدر زیاد اند ؟
 - خیر .
 - پس هیچ نیستند ؟
 - آخر آنانیکه در عرصه فلسفای
 آکادمیک اند کم میجنبند و گاهنگ
 می هیچ نمیجنبند که محتسب
 خلیق و ولی لطیف از آن شمارند
 اما با انهم ماکارگرد انهای چون
 انجنیر لطیف ، توریالی شفق ،
 صدیق بروک ، عباس شیبان ،
 جان محمد حیدری و عددی یگری
 را کنار خود داریم و احساس مسرت
 میکنم .
 - و اتحادیه هنرمندان ؟
 - در این مورد نرسید زیرا خواهش
 از شما این است که در مورد خو
 شیبینی با اتحادیه ریسرچ بفرومائید
 از آن اتحادیه حرفی نمیتوانم
 برای جولان هنر داشته باشم .
 - خوب محترم ابراهیم طغیان
 بیاید با بردن این تان سف
 شما در صحنه هنرتان و ما در
 زیر سقف اداره مجله خود دعای
 توفیق به اتحادیه هنرمندان
 و جمیع کارگردانان سینما نموده
 صحبت هارا از طرف دروازه انجام
 بپریم .

یما آدام
 بقیه از صفحه (۱۰)
 و در پتر بولسن گروه -
 سیستم این را ایجاد کرده .
 - این معلومات دقیق را از کجا
 بدست میاورید ؟
 - علاقه شخصی و اکثراً از منابع
 خارجی مثلاً تلویزیون اتحاد -
 شوروی و مجلات مشهور خارجی -
 چون بروم ، یاپکن ، یاپا ، یاکسی
 و غیره .
 ولی نکته گوشت را چراسورا
 کردی ؟
 من نذر گرفتیم تا توماس را از -
 نزد یات نبینم این گوشواره هارا از
 خودم نخواهم کشید و بر علاوه همه

کارهایم از خاطر اوست کمالا
 پوشیدن شکل موها ، دستپا
 همین اکنون البیم از ۲۲۰ قطعه
 عکس آوردم . همه آهنگهایش
 را با ترجمه از یاد دارم .
بچه ها اسورا
 بقیه از صفحه (۱۰)
 هیچ بدیده به همان محدودیت
 اولی باقی نخواهد ماند و ایسن
 ریزر هم مانند هر قانونندی -
 جامعه رشد و تکامل خواهد نمود و
 باید علاوه تم محیط پوهنتون کابل
 بعدین اجتماع برای یختر -
 تبلیغات ماست .
 در قدم اول که هارا در عرصه

شیر مصنوعی
 بقیه از صفحه (۲۱)
 شیرخواره کی از نزد یک بابک یگر
 کار میکنند . در حالیکه در سنین
 بالاتر جنین یک فصل متقابل وجود
 نمیداشته باشد .
 در صورتی که گردن در برابر
 پروتین های شیر مصنوعی که -
 برایش بیگانه است قرار میگیرد در
 آن صورت به شواری عدم کفایت -
 مواجه میشود . که در نهایت -
 فعالیت عادی کرده هارا برهم
 زده و بعداً سبب بی نظمی ها
 در آن میگردد .
 کار مشترک بین چهار همی و -
 انرازی تان ؟ اما هنی و یا همی
 تا ۱۸ ماهگی اداسی باید .

المیڈیا

بقیہ از صفحہ (۷۶)

میدان ورزشی به اندازه ۶۸ X ۱۰۵ متر با سبزه طبیعی قرار دارد. در قسمت جنوبی استادیوم تابلوی الکترونیکی ۳۸ متری با ارتفاع ۱۴ متر نصب گردیده است. در این تابلو نتایج مسابقات بلکه حادثات مسابقات مختلف مسابقات المپیاد

۱۹۸۸

نمایش داده میشود. در این استادیوم فاینل مسابقات فوتبال اسپر دوانی و مسابقات اتلتیک خفیفه برگزار میگردد. یکی از خصوصیات دهکده ورزشی وساحات ورزشی که بمناسبت این رویداد تاریخی اعلا گردیده، در اینست که ساحات متذکره متعلق به مالکین خصوصی و شاروالی شهر است. مثلاً: ساحه مسابقات قایق رانی متعلق به

برادر هونت

بقیه از صفحه (۶۰)

خود میگوید که نا کام که و چرت مره ای خراب که که آه گوی تنها سرد رس خاندن باشه خوبه هر رقم شوه، یا نقل یا چانمرسه یا - گردن بتی یا هزار ترک دگه خوده کامیاب میکنم مگم معامله سردگه چیزاس.

شاگرد: گفتی که چیسی؟
فرید: شاگردیاد ر، حالی که گوی سرگرمی آمد خیر گوش کو که بسرت قصه کم:

یک روز چند نفر همعینی ها روان استم که پیشروی مایک - دختر قندول و نازنین که لباس بسیار شیک و رنگه شیخ ده جانش بود روان اس. خوب طبق معمول بزره برانی ها شروع شد که دعوت از دان مه بیچاره برآمد، نازنین بدرت داماد کارنداره؟ که یکبار اود دختر روی خوده دور داده به عجله پیش آمد و یک مشت محکم ده دام زده به شدت به زمین خورد. وقتی از جای بلند شد م و طرف اود ختر سئل گم حیران ماند.

شاگرد: چرا؟
فرید: به خاطر این که اود دختر نی بلکه نواد بچه رئیس فاکولته مابود.

بقیه از صفحه (۶۱)

ام

نوع دیگر (ام) بنام ((سفیده ملیح آبادی)) یاد میشود که در شیرینی خود معروف است. گویند که یک کارمند پولیس بعد از چندین بار تجربه این نوع را توسعه داده است. به همین گونه انواع دیگر (ام) که معروف و مهم است عبارت اند از:

فرضی، هاردل عزیز، عما یون، بنگلورا، طوطا پری، رومانسی، کشن باغ، زعفرانی، گلاب جامن، نازک بدن، شریتی، ریکام، حسن آرا، سنگاپوری و غیره.

اکنون حرف نوع بدون خسته بی آن در میان است که به اساس ادعای دانشمندان در دهلسی ترویج میشود. باید تذکر داد که همه روزه تقاضا به مصرف این میوه بیشتر میگردد و هر کس از نو دارد تا ندانهای خود را با لای ((شاه میوه ها)) گرم کرده و شیرین آن بکند.

کمپنی مسمون است. بعد از ختم مسابقات هیچکس بدون اخذ تکت حق تفریح راندارد. حالت مشابه را دهکده المپیاد دارد. اپارتمانهای که برای بود و سانش ورزشکاران (خارجی) مهمان اعمار گردیده. بعد از ختم مسابقات بالایی اهالی آنجا یا بفروش میرسد یا به کرایه داده میشود. اکنون، اعمالی ۷۰ میلیون اون به خاطر اپارتمانها پدید آمده.

اکنون به گونه مثال من از - هفته نامه «مهور» (رویار) سخن رانقل میکنم. که در مقالی آمده است:

((هرگز نمیتوان انکار نمود که تاریخ سینمای هند با وجود داشتن هنرمندان بلند پایه در گذشته و حال هیچگاه هنرمندی همپایه دلپ کارندیده است. در فلمی که دلپ کار نقش دارد هرگز نقش دیگران را نمیتوان شناخت و بازگرد وی در فلم چشمگیر نخواهد بود. در مقالیه دلپ پارا جکیور و دیوانند چنین نتیجه برسی آید که آنها به ترتیب هنرمندان درجه یک، دوم و سوم اند. گذشته از را جکیور دیوانند هنرمندان در پگری، چون: اشوک کمار، موتی لال بلراج ساھنی، کرودت، سنجیو کار و نصیرالدین شاه لاجپور - مندان براننده و خوبی اند اما جادوی سینمای دلپ کمار جادوی ناشکستی است. در فلم (کرما) نیز جادوی دلپ پسر نصیرالدین شاه ظاهر است که چه گونه تحت تاثیر دلپ قرار گرفته است.))

دلپ کار شمع فرزانگی است که هزاران هزار پروانه شیفته و عاشق دارد. دعای مالینست که دلپ کار این خورشید تابنده آسمان هنرو انسانیست همینگونه که درخشش دارد. خداوند عمر بلند تر دهد و هرگز از جهان سینمای ما به دوریاد کنی. شاعر است:

(هزاران سال رفت و ایشک کوی میچکد نورگس به مشکل در گلستان میشود صاحب نظر بید)

حالا افسوس بس افزون اینجامست که بعضی نشریه ها وسیله پیشبرد این محصبات و کوتاه نظریها قرار میگیرند. اما در برابر شمار افزون نشریه ها و مجلات در مورد شناخت شخصیت بزرگ هنری و سینمایی و انسانی دلپ مینویسند و اوراسی ستایند.

شمع فرزانگی که...

است. حال در فلم ((کرما)) نصیرالدین شاه را در برابر دلپ کار مینگرم. نصیرالدین شاه در برابر دلپ گویا هنرمند تازه کار هادی شناخته میشود. هنرمندی دلپ کمار در این فلم شور و هیله زیاد بر سا کرد و فلم ((کرما)) بهترین فلم سال شناخته شد. که این کار بدخواهان دلپ را سخت ناگوار آید و بر علیه وی تبلیغات سوء خویش را اوج بخشیدند.

حسودان شکوه و ارجمنندی دلپ کار هرگز بازنشستند اینها همیشه در تلاش و کوشش آن بوده اند تا ذنیت مردم راهلیه وی - مخشوش سازند. آسانهای تفرقه پسند و فاصله جوهرها بر ضد دلپ جان کنده اند. از همین سبب هرگاهیکه فلم دلپ روزها و روزها برده سینماها را تسخیر می کند این بدخواهان بر ضد آن فلم تبلیغات سوء را آغاز میکنند. و - هرگاه فلمی از فلمهای وی زودتر از نمایش بازماند همه کمی و گسکیها را فقط و فقط به دلپ کار منحصر میسازند.

جای افسوس بس افزون اینجامست که بعضی نشریه ها وسیله پیشبرد این محصبات و کوتاه نظریها قرار میگیرند. اما در برابر شمار افزون نشریه ها و مجلات در مورد شناخت شخصیت بزرگ هنری و سینمایی و انسانی دلپ مینویسند و اوراسی ستایند.

بقیه از صفحه (۵۲)
خوانند و از اینگونه نابه کارها زیاد. اما سیه رو شده اند و ذلیل، آنها دلپ را در مقالیه و برابری با سایر ستارهگان فلم قرار داده و برآمدت و نکوهشها نمودند. گاهی دلپ را در برابر را جکیور و گاهی در برابر دیوانند قرار دادند و گاه دیگر در برابر را جکیور، گاهی در برابر اجندر کار، گاهی در برابر را جیش کهنه و گاهی نیز در برابر امیتا به بجن و نصیرالدین شاه. مگر همه میدانند که این هنرمندان در برابر دلپ کار جلوه چندانی ندارند و خیلی رنگ میسازند.

دلپ کمار در آسمان فلم چنان خورشید است که ستارهگان در حضور وی هرگز درخشش ندارند. را جکیور در عالم سینما رنگا دلپ ((جوکر)) است و دیوان چون دیوانند، امیتا به، را جندر کار و غیره در برابر دلپ هنر دلپ کار جوچه ای هم بشمار نمیایند.

در فلم ((شکی)) با وجود ککهها و دست اندازهای به بینا و بدخواهان دلپ امیتا بجن میدان را بازنده شد. در این فلم دلپ کار امیتا به را جان شکست پادگاری داد که امیتا به برای همیشه حرمت بازی با دلپ کار را در یک فلم از دست داد. در این فلم دلپ کار به همه نشان داد که اویر ((سوپر ستار)) ها بالایی دارد، یعنی ((سوپر ستار))

معاش من ۳۵۰۰

افغانی است .

جنگ عامل عمده پرابلهما

بقیه ازصفحه (۱۱)

نشان میدهد که عمدتاً از افزایش ۱۸٫۷ فیصد قیمت مواد غذایی و ۹٫۴ فیصد حجم صعود در قیمت مواد غیر غذایی ناشی گردیده است. در حالیکه طی سالهای ۵۷ الی ۱۳۶۰ عواید کارمندان بخش ملکی بمراتب کمتر از آهنگ رشد انفلاسیون تزئید حاصل نموده است. در مقابل طی این مدت معاشات و مزد های کارمندان غیر ملکی دولت و آنانیکه پیشه آزاد دارند تقریباً هم گام با آهنگ رشد انفلاسیون ارتقا نموده چنانچه به همه گان معلوم است، مزد یکتفر بنای متوسط از تقریباً روزانه هفت صد افغانی در سال ۱۳۵۷ به بیشتر از یک هزار افغانی در سال ۱۳۶۶ - بلند رفته و مزد یکتفر کارگر روز مزد تعمیراتی طی این زمان از حدود ۱۲۰ - افغانی روزانه به بیشتر از ۴۰۰ - افغانی روزانه ارتقا نموده است. با این وضع زندگی یک کارمند رتبه سیم دولتی راکه درجه تحصیل لیسانس را دارا باشد بررسی مینمائیم :

این کارمند ماهوار مبلغ ۴۱۰ - افغانی معاش قابل تادیه دارد. اگر این کارمند دارای فامیل پنج نفر باشد - تصادفاً برای سریناهم کرایه نپرد از دو مصارف ماهوار نان خشک و روغن و ی رانیز که طور رایگان از کویون بدست میاورد در نظرنمی گیریم. حال مصارف ضروری ماهوار این فامیل را برمی شماریم :

- گوشت گاو چهار کیلونی فی کیلو ۲۴۰ - افغانی جمعا
- ۹۶۰ - افغانی ۰ کچالو ۱۴ کیلونی فی کیلو ۵۰ -
- افغانی جمعا ۷۰۰ - افغانی ۰ پیاز ۱۰ کیلو
- فی کیلو ۴۹۰ - افغانی جمعا ۴۹۰ - افغانی -
- باد نجان روسی ۳ کیلونی فی کیلو ۱۳۰ - افغانی
- جمعا ۳۹۰ - افغانی ۰ لوبیاد و کیلونی ۱۲۷
- افغانی جمعا ۲۵۴ - افغانی ۰ دال پشاور
- د و کیلونی فی کیلو ۲۵ - افغانی جمعا ۱۵۰ - اف
- برنج باریک بغلانی متوسط ۲ کیلونی فی کیلو ۹۶ -
- افغانی جمعا ۶۷۲ - افغانی ۰ شکر ۵ کیلونی
- فی کیلو ۳۰ - افغانی جمعا ۱۵۰ - افغانی -
- مصرف برون یکماهه ۲۰۰ - افغانی ۰ بنای پت قطن
- ۱۲۵ - افغانی ۰ نمک د و کیلونی فی کیلو ۲۰ - اف
- جمعا ۴۰ - افغانی ۰ کریم دندان پت تیوب
- ۸۷ - افغانی ۰ مجموع مصارف اقلام فوق در یکماه
- ۴۲۱۸ - افغانی ۰

بناً مصارف ضروری مواد اولیه آنهم بمقدار صرفه جویانه بیشتر از معاش کارمند مذکور می شود. در این

صورت کارمند خود باید منبعی را برای تهیه لباس لوازم مکتب، کرایه فرزندان، محروقات برای موسم، زمستان، مریضی ها و خوشی ها و غیره مصارف جستجو نماید. عدم تناسب بین عاید و سطح قیمت نزد یکتعداد انسانها روحیه سو استفاده، - اختلاس و رشوه را ایجاد مینماید که مغایر با صلاح جامعه و اخلاق اجتماعیست.

پس عامل صعود روز افزون قیمت چیست؟ درین هیچ شکی نیست که جنگ تحمیلی ده ساله بالایی مردم و جامعه ما عامل عمده همه مشکلات و پروبله های اقتصادی و اجتماعی و منجمله صعود قیمت است زیرا ادامه جنگ تولیدات داخلی را صدمه زده، بخش قابل ملاحظه منابع مالی دولت را می بلعد و یکتعداد نفوس مستعد بکار را از عرصه زراعت و صنعت به بخش های غیر تولیدی سوق داده است. طوری که گفتیم جنگ عامل عمده است. اما نه یگانه عامل. عدم سازماندهی سالم عرضه مواد مورد ضرورت عامه از طریق مغازه های دولتی و کوپراتیفی عدم اتخاذ تدابیر عملی در جهت جلوگیری از صعود تصنعی ارزش اسعار خارجی که در بلند رفتن قیمت اجناس تولیدی نقش با اهمیت دارد، عدم کنترل موثر از فعالیت محترکین و جلایان و غیره کاستی هائیز در صعود قیمت موثر بوده است، بهمین علت است که بدون موجودیست هیچگونه عامل و منطق اقتصادی قیمت یکتعداد مواد مورد نیاز عامه و مواد اولیه حتی روزانه صعود مینماید.

با وجود آنکه طبق گزارشات رسمی همه ساله رشد معینی در ارزش محصولات ناخالص داخلی پیشا دهه میسند با آنهم رشد قیمت به نحو تشویش آوران نیز ادامه دارد. چنانچه طبق آمار اداره مرکزی احصائیه شاخص عمومی قیمت در شهر کابل در ماه ثور ۱۳۶۷ به مقایسه ماه ثور ۱۳۶۶ به اندازه - ۳۰٫۷ فیصد و شاخص قیمت مواد غذایی ۳۴٫۰ فیصد صعود نموده است. این رشد در ماه حمل ۱۳۶۷ به مقایسه حمل ۱۳۶۶ در سطح کشور ۳۶٫۳ فیصد رانسان میدهد. با مشاهده این وضع میتوان سطح زندگی آنعده کارمندان دولتی و اشخاصی راکه عاید کمتر از سطح عاید کارمند رتبه سیم دارد حدس زد.

طوری که فوقاً تذکار دادیم من به این عقیده ام که واقعاً جنگ تحمیلی ده ساله عامل عمده ایست در ایجاد و تعمیق پروبله های متعدد اقتصادی و اجتماعی کشور. اما امکانات قابل ملاحظه بالقوه نیز وجود دارد که هرگاه از آن استفاده درست و بجا صورت گیرد میتوان از آهنگ رشد انفلاسیون کاست.

- پس در کلام آخر چه باید کرد؟
- باید به جنگ خاتمه داد.

در ارتقا نامه ها و مطالب ارسال دوستان

عبد الجبار غزینی (مطلب ارسال) تان در صورت ضرورت استفاده می
 کنید (بفقیما احمد) معلومات درباره زنده گی امیتا بهجن در صورت
 امکان استفاده مینویسم) سید راشد لعیب (جای تعجب است
 که شما لیست بزرگ گوی شده اید خوب اختیار شماست و اما در مورد
 موردن تا آنکه هم پیشنهادتان عملی میگردد - مره و دنیا را معرفی خواهیم
 کرد - فرض صاحب در صفحه دلخواه تان یا اداره مجله شما
 بگردد - معشیت سروس (نامه پرمحبت تان را خواندم با انتقاد
 تان برجاست ولی سعی میکنم مطالب خوب دوستان را حتماً نشر
 کنم چنانکه این کار را نموده ام ولی مشکل است که همه را چاپ کنیم
 زیرا روزانه و جمل تا اینجا نامه به اداره مجله میرسد که در اکثر
 مطالب ارسال وجود دارد - صاحب مورد نظر تان آماده میمانم -
 تان بفرمائید (شعر ارسال) تان رسید - حسین از سر مزار شریف (ما
 هم حد اقلی تلاش را مینمایم که تا شماره پنجم در باره مجله نظم معین
 خود را بیاورد - مطلب ارسال) تان حال و قابل استفاده است -
 زاکین رحیمی (سر لطفه عکس هنرمند مورد نظر تان را ارسال کنید تا
 انرا چاپ کنیم) شیباییان عزیز و نایب سافر صافی (نداشتم که
 در انتخاب اشعار قلب عاشق کدام بیت از شما خیل بونده - محنت -
 صدیقی (نگاهات ارسال) تان رسید - ذکرا الله اندرابی از کدها را -
 (بمهر تان رسید) فزیه صدیقی (هنرمند مورد نظر تان عروسی نکرد
 و افزای نام نیست) غوث الدینی نیکی (نامه تان رسید) نجیب
 جلالی (ستاوران لیلی در مزار رسید) منیژه سعید (ریاضیات ارسال)
 تان که جالب هم بود بار رسید ببینم که مسوول صفحه شعر چه میکند
 همین بختونیار (نامه ارسال) تان رسید - میوه صرام (دو مطلب
 ارسال) تان رسید انرا به مسوول بخش سپردم (ویدامدینه ادیب
 حسین و کیتی (صاحبیه هنرمند مورد نظر تان را در بیان دارم و لیس
 فعلاً به این زودی ممکن نیست) بلوشه ساحل (چه خوب که شما
 توانستید مطالعه نمایید و مخصوصاً کتاب اسرار بخوانید نام تان را در
 مجله حل کننده هادرج کردیم) نظیبه - اسما و جمیله (نامه ارسال) تان
 رسید اما فقط یک نگاه کنی چرا (مستوره همزم (نامه تان بار رسید شعر -
 تان جالب بود سپردم به مسوول صفحه شعر) جمشید انرفا (نامه تان
 یکجا با نگاهات به اداره مواصل نمود) - مریم اشرفی (مطلب ارسال)
 تان در مورد مطالعه بار رسید) لیلی مقصودی (نگاهات شیرین شما
 رسید)

زلفونه ایی (مطلب جالب و مورد استفاده به ارسال داشته بود پسند
 تشکر - بهترین ترجمه هنگام ارسال میگردد درباره باشعیه فرهنگ
 مجله در تماس شوید) نیلوفر پاسیار (بخاطر عشق آنچه را ارسال کرده
 بودید زیاده اما کوتاه) شمسی ناصر (برای چاپ درد دل تان اگر
 زحمت نمیشود باشعیه اطلاعات مجله در تماس شوید تا همرا تان صاحب
 نمایند) شکلا جبار خیل (تمام انتقادات تان وارد است و ما به رفع
 آن پرداخته ام و بازم توجه میکنیم) زلفونه پاییز علمیار (نامه تان
 یکجا با مطلب ارسال) تان بار رسید) ولی محمد رشیدی (ودت (د محترم
 ناشناس سر به مرکه و لرومگر فعلاً هفتی دکابل نه بگردی) فاضله
 صاحب (مطلب شاد رنگی از مجله های اختصاصی باید چاپ شود چون
 شما میداند که سیاهون بیشتر یک مجله ذوق و اجتماعی است به از روی
 همکاری حایاتان) عبد الزاق ارزویند (اولین نامه تان در قطع و صحافت
 زیبا بار رسید انتقادات تان بجاست در مورد مجله فعلاً ماه نماند انیم
 که چگونه انرا با شما ارسال کنیم) محمد رفیع مرادی (فکر میکنم خوشبختی
 همین تلاش برای رسیدن به هدف است که شما انرا اید و خوشبختی
 است که در حال تحصیل میباشد) زهرا از وزارت عدلیه (نگاهات
 شما رسید) احمد جاوید تنها (نامه تان رسید عکس احد ظاهر را چاپ
 نمودیم) سید کریم فرید دست (ستاسویشهاد به کلی غلط دی)

منیژه سعید (واهر جان سعی می کنیم که ماهنامه تان به
 موقع نشر شود - مشکلات دلچسب تا حدودی مرموع گردیده تا شماره
 بعدی سر حال می آید و به موقع معین مجله نشر خواهد شد از عکس
 ارسال) تان استفاده می کنیم) احمد تنکیب حمیدی (شعر هایتان را
 به مسوول بخش سپردم - سلطان محمد دست) (عجب گفته اید که
 ابرهای امروزی باران ندارند مگر باران های چند روز پیش را از یاد
 بردید - شعر هایتان را به مقصدی صفحه سرودیم)

حسین افرا (مطلب ارسال) تان در مورد یاد رفتن به شریعت - همکاری
 تان را آید به امید (صد پیمان) ما از مطالب ارسال شما همیشه
 استفاده نموده ام - بازم مطلب ارسال) انرا به مقصدی صفحه سرودیم
 انشاء الله که چاپ میشود - محمد متقی از نوآباد قلعه موسی (نامه تان
 رسید نکته های ارسال) تان با آنکه از مجلات ایرانی گرفته شده بود
 اما قابل نشر است - مستوره همزم (نامه تان رسید لطفه کی خوانا تر
 بنویسد تا بایست مجله با مشکلات خوانش مواجه نشود مطلب ارسال)
 انرا به مسوول بخش سپردم (لیلیان نیازی) نامه حقیرانه و بغیرانه تان
 با شعر زیبایی تان رسید انرا به مسوول صفحه سرودیم منتظر باشید که
 بخت باشما می کند) برید من عبد الرحمن بیگارینک از غزنی (نامه تان
 همراه با شعر ارسال) تان رسید) فزیه مرید زاده (نامه تان رسید بر سر
 راجاچ میبکیم)

طیب انرا به مسوول مربوط سپردیم) محمد ایاز امید از حیرتان (مطلب ارسال)
 تان جالب بود انرا به مسوول مربوط سپردیم) عبد الملك فیضان افغانزاد
 از ننگرهار (شعر و نگاهات ارسال) شمار رسید انرا به مقصدی بخش
 محمد حنیف از آرزو (براد عزیز شاید نامه های قبلی شما بار رسید
 باشد آنچه رسید به پاسخ یافته است) - حنیف صدیقی (از توجه تان نسبت
 به سیاهون تشکر در مورد یک پیشنهاد نموده اید نشرات اختصاصی در
 وجود دارد از پیشنهاد تان تشکر)

عبدالحکم سحر از مزار شریف (نامه پر لطف تان بار رسید مطاب
لب قابل چاپ حتماً چاپ میشود) حمید الله خیر زاده از بلخ
شوره هایتان را در نظری گریه صاحب های مورد نظر تان را نیز
آماده می سازم) نوبه فانی (شعر ارسال) انرا به مسوول بخش
سپردیم) نعمت الله و داود از ولایت کندز (حلم ماراد ره مان و دور
های دوری بیدید) - مسجده توجه می کنیم با شکران کتاب هم
صاحب های داشته باشیم) صفیه جان (طرح ارسال) آیا از خود
تان است یا از کسی دیگری) سید فیات الدین نصر از بلخ
شوره هایتان به مسوول صفحه شعر جوانان سپردیم) فضل -
الرحمن شمس از بلخ) (انرا به پرمحبت تان تشکر طرح شب
تایستانی تان را خواندم) عبد المتین عمران (گفته اید جاییکانسان
سیر نمی کند رستوران های شعراست) میتانید شش خوراک نوش
جان کنید) تشکر از نامه و مطالب تان) حمیده محبوبی (صاحب
یاغوث زلی را یکبار به نشر رساندم) نجیب الله ملطخت (نکات
آموزنده را در مجله خواهید خواند) حنیف الله محبت (نامه تان
با مطالب جالب به اداره رسید) مستوره همزم (تشکر از محبت تان)
ملیحه معریان از پروان) بهتر است آن شعر تان را به مجله
یا مجله پیشاهنگ ارسال کنید از همکاری تان تشکر) سعید فرطی
(چه شعر زیبایی را در اخیر نامه تان خواندم) - چولبل در فسراق
گل چمن را دوست میدارد و مسافر هر کجا باشد وطن را دوست میدارد -
چراغی حتماً ما در مورد آن هنرمندان مطالبی و عکسهای به
شهر میرسانیم صاحب مورد نظر تان را نیز آماده می سازم از مطالب
شما همیشه استفاده نموده و بازم استفاده می نمایم شما همکاری
خوب ما هستید) عبد الجید نایق از مزار شریف (غزل زیبای تان را
به مسوول بخش سپردیم) حمیرا امین نوبی (مطلب ارسال) تان
جالب است به مقصدی صفحه های مربوط سپردیم) - ع.ج نوری (مطلب
ارسالی تان در مورد احمد ظاهر رسید) عبد الجبار زهرا شفا از غلخان
(نامه تان بار رسید شعر ارسال) خواهر زاده تان در سیاهون قابل
چاپ نیست معذرت ماریاید بپردازم)

ولکی بویل (نامه تان بار رسید و معماي کوچک تان نیز جالب بود از ان
استفاده میکنیم) سعید فرطی (مطلب ارسال) تان رسیده همکاری
تان تشکر) عبد الصمد احد زنی (گفته اید فصل تابستان بر تو سلام باد)
سه ماه گذشت ۰۰۰ سه ماه پراز خاطر ها بود از جانب تابستان بر شما
سلام) تنی الدین (براد زرگراسی اولین نامه تان را با صمیمیت خواندم به
انزوی همکاری های بعدی تان استم) فلورا قاضی از مزار شریف (مطلب
ارسالی انرا به مقصدی صفحه مربوط سپردیم) عبد الواحد ونا (نوشته اید
که تا هنوز خوشبختی را نصیب نشده ام از انزوی بزرگ در دل دارم یعنی از
خداوند خواهان صحت کامل میباشم و انزود ام بعد از ختم دوره مسکری
کارنامه و از بله کف دست خود وضع زنده گی ام را بهتر مانم - ماهم
به شما انزوی موفقیت مینمایم)

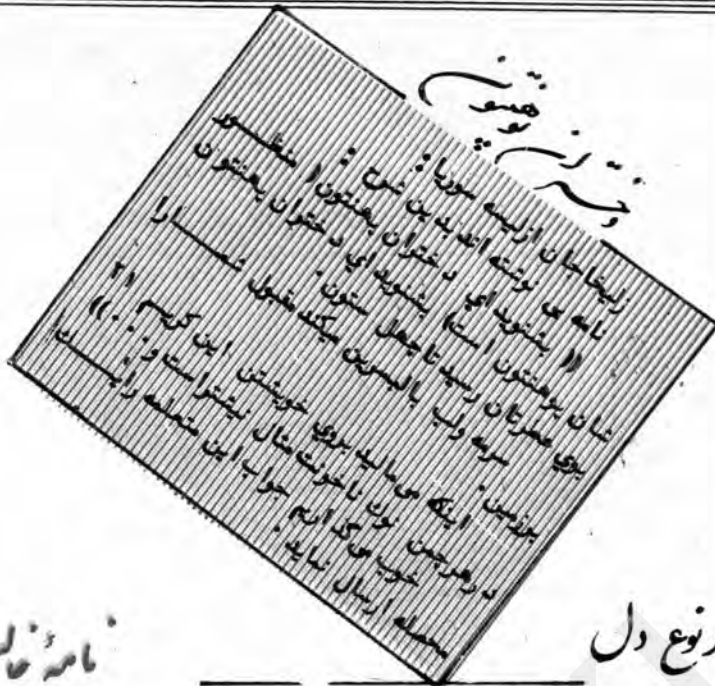
ناهد راحم (شعر انتخابی تان رسید تشکر) محمد اشرف ناصر
(مطلب تان تحت عنوان خواص برنده گان بار رسید انرا به مسوول صفحه
مربوط سپردیم) عبدالحکم سحر از مزار شریف (شما و اقامه مجله تان را
دوست دارم که هنگام نوشتن نامه برای آن قلب تان به جوش آید -
برادرم زین خد انکند که شمالی ایت همکاری را نداشته باشد از مطالب ارسال
تان حتماً استفاده می نمایم) رئیس محمد راستیار (طنز ارسال) تان را
به مسوول صفحه مربوط سپردیم) به انزوی همکاری همیشه تان) شیر حسین
از انشار (نامه تان بار رسید) مطلب ارسال) انرا به مقصدی صفحه مربوط
سپردیم) شکلا زلفونه (مطلب ارسال) شمار رسید اما باید تا فصل خزان
منتظر باشیم پرسش طیب تان را هم جواب خواهیم گفت) شکریه شاکرد لیس
آریانا (هیچگاه نامه های درستان خود را به چشم می بریم) - بنجیم -
حرف تنها سرپا زد رشکد ره) (نامه شمار را در روزهای چاپ مجله بدست
آوردیم از احساس و محبت شما نسبت به کار مجله تشکر) یک مطلب تان بیشتر
با روحیه و فزانه حقیقت انقلاب نور مواتی بود - انرا به اداره رسد و فزانه گسیل
داشتیم ما بر مطلب ارسال) تان قابل چاپ بوده و در مجله چاپ میشود -
هم خوششدم که چنان درستانی دارم که در شرا پد در شورا جلسه را
بدست می آورند) محمد حسن غفر از مستغان (نامه تان رسید عکس تان
را چاپ میکنیم)

از لابلای نامه های شما

دختر لنگ چادرش پوش

عبد الستار از ولایت بلخ .

نامه خود را چنین آغاز نموده: ((ای دختران چادری پوش! ما را با باها پتان بازی ندهید بعضی وقت آدم غلط می کند و در زیر چادری از خود و بیگانه رانی شناسد و نیز گفته اند کسب خواهند زبان خارجی بیازموزند ولی در شهر مزار شریف کورس وجود ندارد . برادر عزیزم فرین به جرئت تان که اعتراض کنید شما هم از جمله انهای هستید که مزاحم دختران میشوید و انهم از دختران چادری پوش . امید داریم در شهر مزار شریف کورس با آموزش لسان ایجاد گردد تا شما پراپتان صرفیت سالم بدست آورید .



چهار نوع دل

فلورانس خالقی ازلیسه فایشه درانی .

فریاد ازین دل که شما انواع انوا نوشته اید .

دل بر چهار نوع است: دل بزنی، دل گوسفندی، دل اهووی، دل مرضی، دل بزنی، دل است توسو، ضعیف، کم جرئت بی درک و کم حوصله و با هیچ دلی دیگر سروکار ندارد . دل گوسفندی دلی است بسیار بوالهوس، ساده، خوش باور و میانش مانند گسل معطر است ولی بدست هر کس میرسد و خواص خود را از دست میدهد . دل اهووی، دلی است آزاد، سرشار، باگریز، پاک دلپرو و بی الایش که هیچگاه نمی خواهد به جنگ سایرد لهای درنده قرار گیرد، فقط به شکار یک دل می برد از دست و با او مشغول میگردد . دل مرضی این نوع دل بیشتاز، مغرور، متکبر، کم قدرت و لاف توک بود و بیرواکی هیچ نوع دل را ندارد . این دل مانند بته کدو هر روز گلی می کند و گدومی اندازد اما مزه ندارد .

بعد از رسید

رویا تنها ازلیسه مریم .

ضمن نامه شان کارت تبریکی عید رابه ادرس مجله فرستاده و نوشته اند ((چون برای مجله سیارون تا حال ماه جزا است یک ماه به عید مانده . لذا کارت تبریکی عید را حالا فرستادیم پس ما میگویم عید گذشته شما تبریک .

نامه ها

روحانه اهلبار، مهره اهلبار و ناصر جان کوچک (نامه بی رابا ز نمودیم از زمین سه همکار بالایی که دوران نوشته بودند: ((مادرین نامه خوب بود کدام چیز جالب ندانم اگر ایسن نامه ما نشر شد در نامه های بعدی مطالب خوب و جالب ارسال میدارم))

مدق

فریده و فانیورستانی
تعمیر ارسالی تان با مرسیه . ازینکه شما ملاقت سر سخت مجله سیارون هستید ما هم تعمیرات و در همین ستون به نشر می رسانیم .

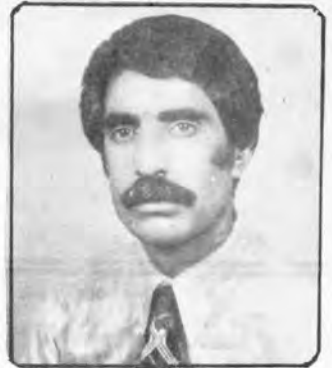
فال صدف

نهیسه باوری از کارته ۲

نامی با خط سرخ رنگی نوشته اند: ((من گله بی دام آزاداره را در یونولین و بعضی مجله ها چون سیارون، آواز، هنر و بعضی های دیگر که اسسال سال وفات احمد ظاهر را تجلیل نکردند تقاضا دارم یک عکس کلان احمد ظاهر را و با چند عکس خرد احمد ظاهر را در صفحه الهم مجله چاپ نماید یک موضوع دیگر رایاد آوری کم وان اینک در شماره های سابق سیارون بخش فال توسط ماه ها گفته شده بود که اگر راست روانیست بگویم بسیار زیاد درست و کاملاً صادقانه تعبیر می کرد اما در شماره اخیر به روزهای هدیه گفته شده که کاملاً صدق نمیگردد))
گله شان در مورد سیارون به جانبیت وهم در مورد فال همانطور چاپ میشود که در اوایل چاپ می شد .

نقد در چشم مست به شراب ناب ماند
که نسیم مطروفتت به گلی کلاب مانده
تویا که بی تو مارانه قرار تان با ما
تطرات اشک زبونم چشم به بلور آب مانده
همه هوش من بودی به سم غمت نزدی
توبه من و فانیوردی زبونم بخشای و جواب ماند
همه عشق زندگان همه ناشکفته بودند
که (و نا) در این زمان همه چون شراب مانده

سیاسی و اجتماعی



عبدالمعظم یوسفی سرور شعبه زنگرانی ۲۶ سال است که در مطبعه دولتی کار می‌نماید. به‌علاقه‌مندی خاصی از جریان تکمیل کار مجله شعبه مربوط مواظبت می‌نماید میگوید: ((یکسانه از اولین چاپ بهتر و موثر مجله است، تمام همکاران شعبه فوتوگرافی مونتاژ و سایر شعبات در چاپ این مجله دقت لازم می‌نمایند تا مجله سریعاً آماده چاپ گردد.))



عبدالباقی سرور شعبه عکاسی ده سال است که در بخش عکاسی مطبعه کار می‌نماید و در تلم فحاشات مجله و عکسهای آنرا کاملاً می‌کند. اگر وقت و مواظبت او نباشد پستی‌های مجله زیبا نخواهد بود و عکس‌های رنگی کیفیت نخواهند داشت. او می‌گوید: من از لحاظ تخنیک هم امکانات کمه را برای چاپ بهتر عکس‌های مجله بکار می‌گیرم.



ولی محمد احمد زری سرور شعبه تهیه پلیست ۳۷ سال است که کاری نماید. بزرگ آنکه فشار کار زیاد است اما همواره از بهر پلیست مجله مراقبت می‌نماید.



از شعبه انسیب



اسحق رشحه سرور شعبه انسیب ۱۹ سال است که در پشت ماشین حافظه دارد و بی‌نیاز باد لسوزی و توجه خاص برای سیارون کار می‌نماید. ماشین‌های خویش را دوست دارد و بزرگ کهنسال بودن ماشین‌ها تعاراد اینها تعال نگه میدارد. میگوید: ((من مجله سیارون را دوست دارم و طبعاً که علاقه‌مندم خواننده‌گان را منتظر نگذارم و انرا به موقع چاپ می‌نمایم.))



غلام ربانی کامل سرور شعبه مونتاژ مطبعه دولتی است. ۲۰ سال است که در این بخش کار می‌نماید. او با اهمیت می‌گوید مونتاژهای خوب را برای مجله انجام می‌دهد. میگوید: ((ما سیارون را یکجا با همکاران اداره آماده می‌سازیم توجه داریم تا صفحات انرا زیبا بسازیم و همیشه سیارون زیبایی از چاپ برآید.)) باید گفت که در نتیجه مونتاژهای خلاقانه او صفحات بسیار جالبی داشته‌اند.



محمد سرور سرور شعبه صحافی مطبعه ۲۱ سال می‌شود که در صفحه پستی مجلات و کتب کار می‌کند او می‌گوید: ((ما همیشه با کارشناسی صحافی مجله را ریزت بسیار کم انجام می‌دهیم.))



غلام ربانی از شعبه انسیب

خواننده گان گرامی سیارون! در ماه‌های اخیر موجی از انتقادات خواننده گان به‌عبارت‌سما میرسید که همه از در چاپ شدن مجله شکوه داشتند. البته طوریکه تذکر داده بودیم علل در مشکلات و کمبودات تخنیک و نبود برخی مواد مورد نیاز برای چاپ مجله بود. اینک با مرفوع شدن این علل، همکاران اداره یکجا با کارگران پرتلاش و بسیار دلسوز مطبعه دولتی شب و روز مصروف بوده‌اند تا شماره‌های سیارون را یکی پس دیگری چاپ نمایند. باید گفت که اداره مطبعه دولتی و کارگران با احساس آن‌ها تا عمل امکانات در چاپ مجله با ماهمکاری نموده و شعب مختلف مطبعه بسیار صمیمانه کار نموده‌اند تا رضایت خاطر خواننده گان سیارون فراهم شود.

ما سیاسی بزرگ را نسبت به کار، توجه، دلسوزی، دقت و صمیمیت کلکتیف مطبعه ابراز می‌داریم و بر این شماره به معرفی آن‌هایی می‌پردازیم که در چاپ مجله ادای خدمت می‌نمایند. البته مادر قدم اول مسوولین شعبات را معرفی می‌کنیم و در شماره بعدی سایر کارگران تخنیکران و صحافیان را معرفی خواهیم نمود.



واسع: از شعبه انسیب



عبد الخالق: معاون زنگرانی



مختار: معاون شعبه انسیب



لیلی محمد: از شعبه صحافی



نعمان: از شعبه انسیب



کیور: از شعبه انسیب



الله محمد: از شعبه صحافی



نجیب: از شعبه انسیب



عبدالکریم منگل: از شعبه انسیب

اورانوس رستورانٹ

آدرس: پل باغ عمومی



تذکار خوشمزه افکار اور دین
رستورانٹ صرف نمایاں
محقق عروس و شہرین خور تانرا بہ
حس صورت برگذار نمایاں

گروہ هنری دیلائی

در حشر عروس تاف موسیقار شد
داشته باشی
گورس: وہ افغان

گروہ هنری کابل

محقق خوشد سرور شمال دونت
میخشد
گورس: وہ افغان

فروشگاه بزرگ افغان

تقدیم یمیناید

صنعا، آقا یخ، دتولاش بچیه!

یک جوړه بوت بخریږ، پنج جوړه بوت، چهار جوړه بوت، سه جوړه بوت
دو جوړه بوت ویک جوړه بوت جایزه گیرید.

دولت بزرگ افغان
دولت بزرگ افغان



دولت بزرگ افغان
دولت بزرگ افغان

این بوت های ساخت وطن را از
بزرگترین مارکت فروش بوت
در فروشگاه بزرگ افغان بدست
آورید و بن های خرید را با خود بیا
وارید

صنایع ملی وطن را بشویق بنایید

تاریخ قرعه کشی بعداً
اعلان میگردد.

قیمت یک شماره ۲۰ افغانی